



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

عاشقوں کا

تہجد

دوستے دشمنے



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عاشورا تجلی دوستی و دشمنی

نویسنده:

خلیل حسینی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	عاشورا تجلی دوستی و دشمنی
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۰	فهرست مطالب
۳۲	پیشگفتار
۴۰	فصل اول اهمیت و ارزش دوستی و محبت
۴۰	اشاره
۴۱	اشاره
۴۲	اهمیت و جایگاه دوستی و دشمنی در مجموعه دین
۴۷	آینده انسان در گرو دوستی و دشمنی
۴۹	نگرانی نسبت به آینده
۵۲	بالاترین ارزش ها
۵۶	فصل دوم دوست داشتنی ها
۵۶	اشاره
۵۷	توضیح
۵۸	دوست داشتنی ها
۵۹	نقش نادانی در وارونه جلوه دادن زیبایی و زشتی
۶۰	نقش آرایشگر در زیبا جلوه دادن زشت ها
۶۱	شیطان، آرایشگر بدی ها
۶۱	عقل، روشن کننده واقعیت ها
۶۲	انسان های پاک و عشق به خوبی ها
۶۲	اشاره
۶۳	(۱) دوستی فقط برای خدا

- ۶۳ (۲) تقاضای دوستی نسبت به دوستان خدا
- ۶۴ (۳) دوستی با اهل بیت علیهم السلام، برترین دوستان خدا
- ۶۷ (۴) دوستی نسبت به دوستان اهل بیت علیهم السلام
- ۶۷ آلوده ای که پاک می شود
- ۶۹ گناه، سدی شکستی که مانع دوستی نمی شود
- ۶۹ پیوند دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام همانند سلمان، ابوذر و مقداد
- ۷۱ مهرورزی نسبت به بندگان خوب خدا
- ۷۲ نشانه دوستی نسبت به بندگان خوب
- ۷۳ آیا دوستی حدّ و مرز می شناسد؟
- ۷۶ مهر نورزیدن نسبت به بیگانگان و نیکی نمودن به آنان
- ۷۷ دعا برای گمراهان
- ۷۷ اشاره
- ۷۸ (۵) دوستی نسبت به ماندگاران
- ۸۰ عشق امام سجاده علیه السلام به دیدار سر بریده حسین علیه السلام
- ۸۲ فصل سوم سنگ محک و ادعای دوستی
- ۸۲ اشاره
- ۸۳ اشاره
- ۸۴ ادعای محبت و سنگ محک
- ۸۶ یاد خدا نشانه محبت و دوستی
- ۸۸ اویس در جست و جوی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۹۱ در جست و جوی مهدی علیه السلام
- ۹۲ جابر بن عبد الله انصاری و زیارت امام حسین علیه السلام
- ۹۴ زیارت امام حسین علیه السلام
- ۹۶ داستان عدی بن حاتم
- ۱۰۱ دوستی تو از دلم بیرون نمی رود
- ۱۰۴ دوستدار نماز

- ۱۰۵ ----- به یاد تشنگی دوست -----
- ۱۰۸ ----- همرنگی با اهل بیت علیهم السلام -----
- ۱۱۰ ----- پاسخ به خواسته دوست -----
- ۱۱۳ ----- بیداری و محبت، یآوری برای اطاعت -----
- ۱۱۵ ----- اطاعت و فرمانبری در کربلا -----
- ۱۱۸ ----- محبت، یابنده دوست -----
- ۱۱۹ ----- ابو هارون و دوستی امام -----
- ۱۲۲ ----- ابوهارون و پیوند با حسین علیه السلام -----
- ۱۲۵ ----- فصل چهارم راه های پیدایش محبت و دوستی -----
- ۱۲۵ ----- اشاره -----
- ۱۲۶ ----- توضیح -----
- ۱۲۷ ----- (۱) پاک نمودن قلب از اغیار -----
- ۱۲۷ ----- اشاره -----
- ۱۲۷ ----- محبت و دوستی دنیا -----
- ۱۲۸ ----- دنیا برای آخرت -----
- ۱۳۱ ----- دوستی دنیا در راستای دوستی خدا -----
- ۱۳۴ ----- دوستی زن و فرزند برای خدا -----
- ۱۳۶ ----- دنیا دوستی در کربلا -----
- ۱۳۷ ----- دنیا دوستی عمر سعد -----
- ۱۳۸ ----- (۲) شناخت و معرفت -----
- ۱۳۸ ----- توضیح -----
- ۱۳۹ ----- آشنایی با نعمت ها، راه دوستی با خدا -----
- ۱۴۰ ----- چرا علی علیه السلام را دوست داری؟ -----
- ۱۴۲ ----- آشنایی با امام حسن مجتبی علیه السلام -----
- ۱۴۳ ----- آشنایی با زیبایی ها -----
- ۱۴۴ ----- خداوند زیبایی ها -----

- ۱۴۶ مباحله برای دوستی امام حسین علیه السلام
- ۱۴۸ پیوند و ارتباط (۳)
- ۱۴۸ توضیح
- ۱۵۰ پیوند با فضایل امام علی علیه السلام
- ۱۵۰ هر روز به دیدار پیامبر خداصلی الله علیه وآله
- ۱۵۲ پیوند با نگاه به علی علیه السلام
- ۱۵۲ کمال حج به دیدار اهل بیت علیهم السلام
- ۱۵۴ از کوفه تا مدینه برای دیدار
- ۱۵۵ دیداری سرنوشت ساز
- ۱۵۷ دیدار در کنار مزار
- ۱۵۸ دیدار چه مقدار
- ۱۵۹ خدمت به بستگان
- ۱۶۱ پیوند عاطفی
- ۱۶۳ محزون بودن برای امام حسین علیه السلام
- ۱۶۵ تأثیر شادی و غم دوست بر دوست
- ۱۶۷ احساسات یک طرفه نیست
- ۱۶۸ ارتباط اقتصادی (قرض دادن)
- ۱۶۹ پرداخت خمس
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۰ تمام زمین مال ماست
- ۱۷۲ داستان حاج علی بغدادی
- ۱۸۱ فصل پنجم: آموزش و پرورش محبت و دوستی در کودکان
- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۳ آموزش و پرورش محبت و دوستی در کودکان
- ۱۸۳ توضیح

- ۱۸۴ لقمه حلال (۱)
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۵ گذشتن از حق، برای ولادتی پاکیزه
- ۱۸۶ ولادت فاطمه علیها السلام با غذای بهشتی
- ۱۸۸ (۲) تمتع جنسی مشروع از همسر
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۸۹ با نام خدا همبستر شدن
- ۱۹۱ (۳) مواظبت در دوران بارداری
- ۱۹۱ اشاره
- ۱۹۱ خوشبختی و بدبختی در شکم مادر
- ۱۹۵ (۴) دوران نوزادی و کودکی
- ۱۹۵ توضیح
- ۱۹۵ آمادگی کودک برای پرورش
- ۱۹۶ کام نوزاد با آب فرات
- ۱۹۷ تربت حسینی و در امان بودن نوزاد
- ۱۹۸ تأثیر صداها بر نوزاد
- ۱۹۹ تأثیر صدای اذان در گوش نوزاد
- ۲۰۰ شنیدن نام محبوب
- ۲۰۰ تأثیر نام بر دوری شیطان
- ۲۰۱ احترام به نام های مقدس
- ۲۰۱ تغییر دادن اسم نامناسب
- ۲۰۲ تغییر نام طفل توسط پیامبر خدا
- ۲۰۳ مکان ها و فضاهای تأثیر گذار
- ۲۰۷ تأثیر پذیری در دوران شیرخوارگی
- ۲۱۰ (۵) آموزش و پرورش محبت از طریق آشنایی
- ۲۱۰ توضیح

- ۲۱۱ نقل فضایل و ارزش های دوران کودکی اهل بیت علیهم السلام
- ۲۱۲ کودکی پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۲۱۳ داستانی از کودکی امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۲۱۴ محبت و توجه اهل بیت علیهم السلام به کودکان
- ۲۱۷ توجه و محبت پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت به کودک
- ۲۱۸ امام علی علیه السلام و توجه به کودک
- ۲۱۹ امام حسین علیه السلام و توجه به کودکان در کربلا
- ۲۲۰ (۶) آشنایی با کودکانی که اهل بیت علیهم السلام را دوست داشتند
- ۲۲۱ (۷) توجه دادن کودک به از بین رفتن مشکلات به وسیله اهل بیت علیهم السلام
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۲ کودک نمونه
- ۲۲۳ نجات کودک از سقوط
- ۲۲۴ حفاظت از محبت و دوستی
- ۲۲۴ افراط و زیاده روی
- ۲۲۶ تبلیغات دشمن
- ۲۲۷ شیرینی برای از بین بردن دوستی و محبت
- ۲۲۹ عاشورا و عوامل محبت زدا
- ۲۳۱ فصل ششم: نفرت و دشمنی
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۲ توضیح
- ۲۳۳ نفرت و دشمنی
- ۲۳۴ با دشمنان خدا دوست نشوید
- ۲۳۵ دوستی دروغین
- ۲۳۶ آزمایش دوستی، با دشمنی نسبت به دشمنان
- ۲۳۷ درود خدا بر بیزار از دشمنان
- ۲۳۹ تقاضای بازگشت به دنیا برای بیزاری جستن

- ۲۴۰ بی‌زاری و نفرت حسین بن علی علیهما السلام از دشمنان
- ۲۴۲ نفرین امام علیه السلام و هلاکت دشمن
- ۲۴۳ راه پیدایش نفرت و دشمنی
- ۲۴۶ تجلی بغض و نفرت در یاران امام حسین علیه السلام
- ۲۴۷ زیارت عاشورا و اظهار دشمنی
- ۲۴۸ عابس، نمونه تبزی و دشمنی
- ۲۴۹ دشمنی در رفتار و عمل
- ۲۵۰ همرنگ نشدن با دشمن
- ۲۵۲ آشکار نکردن دشمنی در شرایط تقیه
- ۲۵۴ دشمنی نسبت به چه چیز و چه کسانی؟
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۵ (۱) دشمنان خدا و خالق هستی
- ۲۵۷ ارتباط تمدن‌ها و فرهنگ‌ها
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۸ (۲) دشمنان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام
- ۲۶۰ (۳) ظالمان و ستمگران، دشمنان سعادت و خوشبختی
- ۲۶۱ شهر خیمه
- ۲۶۳ حاکم بروجرد
- ۲۶۴ تبزی در عاشورا، شوهر کنار همسر
- ۲۶۷ فصل هفتم آثار و ثمرات دوستی در دنیا
- ۲۶۷ اشاره
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۶۹ دوستی طرفینی
- ۲۶۹ به خدا قسم شما را دوست می‌دارم
- ۲۷۱ دیدار و گفت‌و‌گویی با شما را دوست دارم
- ۲۷۲ امام زمان علیه السلام دوستش را فراموش نمی‌کند

- ۲۷۲ دعای امام هشتم علیه السلام برای دوست
- ۲۷۳ جابر و کُمیت شاعر
- ۲۷۵ گریه برای گرفتاری دوست
- ۲۷۹ توجه به دوست نادان
- ۲۸۰ محبت امام علیه السلام به دوست نصرانی
- ۲۸۲ محبتی بدون پاسخ نمی ماند
- ۲۸۲ پاسخ دوستی، محبت است
- ۲۸۷ فصل هشتم آثار و ثمرات دوستی در آخرت
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۸ توضیح
- ۲۸۹ ثمرات دوستی و محبت در آخرت
- ۲۹۰ دوستی و همراهی محبوب در سفر آخرت
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۱ موقف و ایستگاه اول
- ۲۹۱ هنگام مرگ
- ۲۹۳ لحظه جدایی و هنگام مرگ
- ۲۹۴ در انتظار دوست
- ۲۹۷ در رثای سالار شهیدان
- ۲۹۸ حضور ائمه علیهم السلام بر بالین مؤمن
- ۳۰۱ دیدار دوست و لحظه فراق در کربلا
- ۳۰۳ موقف و ایستگاه دوم
- ۳۰۳ قبر
- ۳۰۵ ورود به منزل جدید
- ۳۰۹ دوستان یاری رسان در خانه قبر
- ۳۱۴ بدرقه ای گرم و صمیمی هنگام رفتن
- ۳۱۶ استقبال از عزیز خدا حسین علیه السلام

- ۳۱۹ موقف و ایستگاه سوم
- ۳۱۹ خروج از قبر
- ۳۲۱ بیرون آمدن از قبر در قیامت
- ۳۲۳ فریادرسی دوست، هنگام سختی
- ۳۲۴ با پای پیاده به دیدار دوست
- ۳۲۴ با نشانی از دوست
- ۳۲۷ موقف و ایستگاه چهارم
- ۳۲۷ تطایر صحف
- ۳۲۹ به پرواز درآمدن نامه های عمل
- ۳۳۰ روزی که هر امتی به زانو در می آید
- ۳۳۲ گریه علی علیه السلام برای سختی قیامت
- ۳۳۳ آثار دوستی در نامه عمل
- ۳۳۴ ثبیت حسنات
- ۳۳۵ زیارت سیدالشهداء علیه السلام و محو گناهان از نامه عمل
- ۳۳۷ موقف و ایستگاه پنجم
- ۳۳۷ محاسبه
- ۳۳۹ حساب اعمال
- ۳۴۰ دقت در حساب، موجب گرفتاری است
- ۳۴۲ سؤال از دوستی و محبت
- ۳۴۴ حساب به دست دوست
- ۳۴۵ دوست بدون حساب به بهشت می رود
- ۳۴۹ موقف و ایستگاه ششم
- ۳۴۹ میزان
- ۳۵۱ ترازوی عمل
- ۳۵۲ معنای میزان چیست
- ۳۵۳ علی علیه السلام میزان اعمال

- ۳۵۴ سنگینی دوستی و محبت در میزان
- ۳۵۶ ولایت و دوستی، آرام بخش دل ها در کنار میزان
- ۳۵۷ موقف و ایستگاه هفتم
- ۳۵۷ پل صراط
- ۳۵۹ گذشتن از صراط
- ۳۶۰ افراد گوناگون در پل صراط
- ۳۶۱ دعای دوست در کنار صراط
- ۳۶۲ گذرنامه در دست امیرمؤمنان
- ۳۶۴ عبور فاطمه علیها السلام از پل صراط
- ۳۶۷ فصل نهم دوستان در بهشت
- ۳۶۷ دوستان در بهشت
- ۳۶۹ ورود به بهشت
- ۳۶۹ پاکیزگی برای ورود به بهشت
- ۳۷۲ امید به گامی بر محبت دوست
- ۳۷۲ کیفیت ورود دوستان به قیامت
- ۳۷۳ نورافشانی دوستان خدا در قیامت
- ۳۷۴ اهل بیت علیهم السلام روشنی بخش قیامت
- ۳۷۴ دوستان علی علیه السلام کجایند؟
- ۳۷۵ دشمنان به فدای دوستان
- ۳۷۶ تشریفات ورود دوستان خدا به بهشت
- ۳۷۷ غلام و همجواری رسول خدا صلی الله علیه وآله در بهشت
- ۳۷۹ با تاجی از بهشت
- ۳۷۹ دوستان حضرت فاطمه علیها السلام در قیامت
- ۳۸۱ حمد و سپاس برای دوستی و محبت
- ۳۸۲ کتابنامه
- ۳۸۷ درباره مرکز

عاشورا تجلی دوستی و دشمنی

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی خلیل ۱۳۳۳-

عنوان و نام پدیدآور : عاشورا تجلی دوستی و دشمنی / مولف خلیل حسینی

مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : [۳۶۸] ص.

شابک : ۱۳۰۰۰ ریال ۹۶۴۸۴۸۴۳۳۳

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه ص. [۳۶۷ - ۳۶۸].

موضوع : حسین بن علی (ع) ، امام سوم ۴ - ۶۱ق -- جزای دشمنان

موضوع : دوستی (اسلام) .

موضوع : دوستی (اسلام) -- احادیث

موضوع : دوستی (اسلام) -- جنبه های قرآنی

موضوع : تولی و تبری

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- فلسفه

شناسه افزوده : مسجد جمکران

رده بندی کنگره : BP۱۹۶/۶۵ ح ۵ ۲ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۷۷۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۴۷۶۸

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

تصویر

□

ص: ۵

تصوير

□

ص: ٦

تصوير

□

ص: ٧

تصوير

□

ص: ٨

تصوير

□

ص: ٩

تصوير

□

ص: ١٠

تصوير

□

ص: ۱۱

تصوير

□

ص: ١٢

تصوير

□

ص: ۱۳

تصوير

□

ص: ١٤

تصوير

□

ص: ١٥

تصوير

□

ص: ١٦

اگرچه در زمینه عاشورا و مدرسه خون خدا، حسین بن علی علیهما السلام مطالب زیادی نوشته و سخن فراوان گفته شده است، ولی هنوز جای نوشتن و گفتن بسیار است زیرا عاشورا مدرسه ای است که قبل از برپایی آن، خبرش به گوش عالمیان رسیده و از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه وآله پیرامونش سخن گفته اند.

از آن روزی که عزیز زهرا علیهما السلام قدم به این عالم نهاد، پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله او را معلم این مدرسه معرفی نمود. آن حضرت کنار حجره ایستاده، پس از ولادت حسینش فرمود: «فرزند مرا بیاورید.» وقتی نگاه حضرت به نوزاد افتاد، فرمود:

«عَزِيزٌ عَلَيَّ يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ!» (۱) بر من سخت است ای اباعبد الله.»

و وقتی در میان کوچه در مقابل مردم او را می گرفت و بوسه باران می کرد همگان را به تعجب وامی داشت، ولی حضرت می فرمود: «من جای شمشیرها را می بوسم.» (۲)

ص: ۱۷

۱- ۱. ذوب النضار: ص ۲۰.

۲- ۲. بحار الانوار: ج ۱۰۰ / ص ۱۱۹.

عاشورا اگر یک روز عادی و معمولی بود، امیرمؤمنان علی علیه السلام در عبور از کربلا به آن اشاره نمی کردند، که: «الآن در خواب دیدم این سرزمین دریای خون است و حسین در میان خون ها غرق شده و هر چه کمک می خواهد کسی او را یاری نمی کند.»^(۱)

کدام امام معصوم را سراغ دارید که سخن از عاشورا نگفته باشد؟ مگر امام سجّاد علیه السلام نبود که در فرصت های مختلف، یادی از امام حسین علیه السلام می کرد و اشک می ریخت و می فرمود: «فرزند زهرا را کشتند در حالی که تشنه بود.»^(۲)

مگر امام صادق علیه السلام نبود که هنگام تشنگی وقتی آب نوشیدند، اشک از دیدگان نشان جاری شد و فرمود: «لعنت خدا بر قاتل حسین علیه السلام.» و فرمود: «من هر وقت آب خنک می نوشم، یادی از امام حسین علیه السلام می کنم.»^(۳)

آیا امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز اول محرم به ریّان بن شیبب نفرمودند: «ای فرزند شیبب! ماه محرم، ماهی است که این امت حرمتش را نشناختند و با ذرّیه رسول خدا صلی الله علیه وآله جنگیدند، زنان ایشان را اسیر کردند و اموالشان را به غارت بردند.

ای فرزند شیبب! هر وقت خواستی گریه کنی، بر حسین علیه السلام گریه کن.»^(۴)

ص: ۱۸

۱-۳. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۵۲.

۲-۴. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۱۴۹.

۳-۵. وسائل الشیعه: ج ۱۷ / ص ۲۱۶.

۴-۶. امالی صدوق: ص ۱۹۲.

مگر امام زمان علیه السلام در زیارت ناحیه فرمودند: «ای جدّ بزرگوارم! اگر زمانه حضور مرا به تأخیر انداخت و مرا از یاری کردن تو بازداشت، ولی هر صبح و شام بر تو گریه می کنم و به جای اشک خون می گیریم.»^(۱)

و مگر روز قیامت هم یاد حسین علیه السلام فراموش می شود، روزی که صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام می آید در حالی که پیراهن خون آلود فرزندش حسین علیه السلام در دست اوست و می گوید: «پروردگارا! این پیراهن فرزند من است و تو می دانی با او چه کردند.» از جانب خداوند ندا می آید: «ای فاطمه! ما تو را راضی خواهیم کرد.»^(۲)

آیا حادثه ای وجود دارد که به اندازه عاشورا، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام سخن از احیا و زنده داشتن آن گفته باشند؟!

چه توصیه ها که برای بهره برداری از این کلاس نموده اند و چه مجالسی که آنان برپا کردند تا همه از آن بهره مند شوند. اینجاست که مسأله عاشورا، تأمل و تدبّر بیشتری می طلبد تا تمام ابعاد و زوایای آن مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد.

شرکت کنندگان در این کلاس افراد معمولی نبودند که به آسانی بتوان از کنار آنان گذشت، کسانی بودند که حسین بن علی علیهما السلام آموزگار این کلاس، بهتر از آنان را در طول تاریخ سراغ ندارد.

مگر می توان به آسانی از کنار مسلم بن عوسجه گذشت؟! هنگامی که با بدن مجروح روی زمین افتاده و آخرین لحظات را پشت سر می گذارد، ناگهان دوستش

ص: ۱۹

۱-۷. بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ص ۳۲۰.

۲-۸. امالی مفید: ص ۱۳۰.

حبيب بن مظاهر را بالای سر خود می بیند که به او می گوید: «اگر وصیت و سفارشی داری به من بگو. و او با دست به حسین زهر اعلیها السلام اشاره می کند:

«أَوْصِيكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؛ (۱) تو را به حمایت از این مرد سفارش می کنم.»

آیا می توان انسانی را فراموش کرد که خود را فدایی امام کرده و بدنش را همانند سپر، در مقابل تیرها قرار داده تا امام زمانش زنده بماند؟! و وقتی با بدن مجروح آخرین لحظات زندگی را پشت سر می گذارد، محبوبش را بالای سرش می بیند و می گوید:

«هَلْ أَوْفَيْتُ؟؛ آیا من به عهد و پیمان خود وفا کرده ام؟.»

عاشورا درس های زیادی برای بشریت دارد، نه فقط برای کسانی که در آن زمان بودند، بلکه برای همه آنهایی که قبل از عاشورا خبرش را شنیدند و کسانی که بعد از آن با داستانش آشنا می شوند.

عاشورا یعنی عشق ورزیدن به ارزش ها، همان که مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام در مسیر صفین، در عبور از کربلا به آن اشاره نمود:

«مَصَارِعُ عُشَّاقِ شُهَدَاءِ؛ (۲)

اینجا محل به زمین افتادن عاشقانی است که همه از شهداء هستند.»

ص: ۲۰

۱- ۹. مقتل الحسين عليه السلام: ص ۱۳۷.

۲- ۱۰. بحار الانوار: ج ۴۱ / ص ۲۹۵؛ «مَرَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ، فَقَالَ لَمَّا مَرَّ بِهِ أَصْحَابُهُ: قَدْ اغْرورقت عيناہ بيكي ويقول: هذا مناخ ركابهم وهذا ملقى رجالهم، هنا مراق دمائهم، طوبى لك من تربه عليها تراق دماء الأحبّة. وفي خبر آخر: ومناخ ركاب ومصارع عشاق شهداء لا يسبقهم من كان قبلهم ولا يلحقهم من بعدهم.»

در مورد عاشورا به موضوعات زیادی پرداخته شده: شجاعت، ایثار، فداکاری، نوع دوستی، عبادت، مناجات، نماز، قرآن، هدایت، امر به معروف، نهی از منکر، انفاق، مسابقه در خیرات و... ولی ما برآنیم که با توفیق الهی موضوعی را تعقیب کنیم که راز و رمز همه این موضوعات است و تمام اینها از آن شکل و رنگ می گیرد و آن موضوع «تولی و تبری» است، دل به ولی دادن و نفرت از دشمنان ولی داشتن، اعلام دوستی و دشمنی برای خدا نشان دادن محبت و عداوت در میدان عمل.

البته نمی خواهیم «تولی و تبری» را به دوستی و دشمنی معنا کنیم؛ زیرا معنای دقیق تری دارد، ولی برآنیم که در قالب دوستی و دشمنی موضوع را پی بگیریم.

آنچه عاشورا را به جهانیان نشان داد و برای همیشه باقی نگاه داشت، خون هایی بود که بر اساس دوستی و دشمنی در رگ ها جاری بود، قلبی بود که خون را بر محور دوستی و دشمنی به اعضای بدن می رسانید. همان دوستی و دشمنی ای که محور دین است و حرکت دین بر آن محور به نتیجه می رسد: دوست داشتن خوبی ها و خوب ها و دشمن داشتن بدی ها و بدها. دوستی و عشق به آن اندازه که در راه رسیدن به دوست، خون قلب هدیه شود و دشمنی به آن مقدار که سرخی خون برای نابودی دشمن جلوه نمایی کند.

عاشورا یعنی حرکت تمام ذرات وجود بر محور دوست و حبيب بودن، مجاهده و تلاش برای نابودی دشمنان حق، همان چیزی که در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام به ما آموخته اند و خواندن آن یکی از نشانه های مؤمن است:

«السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ اللَّهِ؛ سلام بر حبیب خدا.»

معلم عاشورا را حبیب و دوست خدا دانستن و خود را شاگرد این مکتب معرفی کردن.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي وَلِيُّ لِمَنْ وَالَاهُ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُ؛(۱)

خداوندا! تورا شاهد می گیرم که من دوست هستم با هر که با حسین دوست است و دشمن هستم با هر که با حسین دشمن است.»

همانا معیار شاگرد این مکتب بودن، دوستی و دشمنی در راه حسین علیه السلام است.

پیروان نهضت عاشورا دارای شعارهایی هستند که جابر بن عبدالله انصاری در کنار مزار سید الشهداء علیه السلام، هنگام زیارت به آنان آموخته و آن شعار «حیبی یا حسین» است که، سخن از محبت و دوستی با حسین علیه السلام است.

اگر عاشورا بر محور دوستی و دشمنی دور نمی زد، علمدار کربلا حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام در کنار علقمه با لب تشنه به یاد دوست آب را روی آب نمی ریخت و در مسیر دشمنی با دشمنان حسین علیه السلام نمی گفت:

«يَا نَفْسُ! لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ؛ مبادا از دشمن بترسی.»

نه، او نمی ترسد، زیرا گفت:

«لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ رُقِي؛

از مرگ هرگز نمی هراسم چون فریاد زند.»

او آن چنان دوستی و دشمنی خود را به صحنه نمایش گذاشت که حاضر شد با دست های قطع شده نیز حمایت و پشتیبانی خود را از ولی اش اعلام دارد:

ص: ۲۲

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي

إِنِّي أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ

نَجْلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

به خدا قسم اگر دستم را جدا کنید

من همیشه از دینم حمایت می کنیم

و نیز از امامی که در ایمانش صادق است

و فرزند پیامبر پاک و امین است آری نثار دست ها در راه حسین علیه السلام، رمز و راز عاشورا را آشکار می سازد که دین، جز دوستی و محبت و بغض و دشمنی چیز دیگر نیست و عاشورا نیز که احیا کننده دین است، همان رمز و راز را می طلبد.

فصل اول اهميت و ارزش دوستي و محبت

اشاره

ص: ۲۵

قال النبي صلى الله عليه وآله:

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ

الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛

برترین عمل، دوستی و دشمنی در راه خداست.

بحار: ۲۵۲/۶۹

ص: ۲۶

اهمیت و جایگاه دوستی و دشمنی در مجموعه دین

در مجموعه دین، هر چیزی جایگاه خاص خود را دارد و همه امور دینی از یک مرتبه مساوی برخوردار نیستند، بعضی از امور مرتبه بالاتر و بعضی رتبه متوسط و بعضی پایین تر را دارا می باشند.

دین دارای دست گیره هایی است که در هنگام به خطر افتادن سعادت انسان، او را دست گیری می کند. البته استحکام و اهمیت دست گیره ها یکسان نیست، بعضی از دست گیره های دین در خطرات جزئی، انسان را حفظ می کند ولی بعضی در خطرات عمده و مهم هم حافظ انسان است و نمی گذارد انسان از صراط مستقیم به بیراهه رود و سعادت او تهدید شود.

روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله همین مسأله را در بین اصحاب خود مطرح کردند و به صورت سؤال فرمودند: در بین دست گیره های ایمان کدام یک محکم تر است؟ آنان پاسخ دادند: خدا و پیامبرش بهتر می دانند، ولی بعضی از آنها گفتند: نماز مهم ترین است، و بعضی گفتند: روزه، و بعضی پاسخ دادند: حج و عمره، و بعضی گفتند: مهم ترین آن، جهاد در راه خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابل پاسخ آنان فرمودند: همه آنچه را که گفتید دارای ارزش است، هم نماز ارزش دارد، هم روزه و هم حج و عمره و جهاد، لکن مهم ترین و محکم ترین دست گیره نیست، بلکه محکم ترین دست گیره ایمان، دوستی و دشمنی برای خداست، دوست داشتنِ دوست خدا و بیزاری نسبت به دشمنان خدا. (۱)

از این روایت استفاده می شود که دین دارای بخش های مختلف و اعمال گوناگون است که بعضی از آنها مربوط به اعضا و جوارح انسان است، همانند نماز و روزه، و بعضی از آنها مربوط به قلب است، همانند محبت و دوستی و عداوت و دشمنی.

ولی در بین این دو دسته، اعمال قلبیه از اهمیت بالاتری برخوردار است و قدرت محافظت آن نسبت به انسان در حوادثی که ممکن است انسان را از دین خدا و صراط مستقیم خارج کند، بیشتر می باشد.

آری، اگر محبت خدا و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام و نیز محبت نسبت به کارهای پسندیده و... در قلب قرار گرفت، به این آسانی، حوادث روزگار - از قبیل: مریضی ها، مشکلات مادی، از دست دادن عزیزان، شکست در زندگی و به عبارت دیگر: «فتنه ها» نمی توانند انسان را از دین، یعنی خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام و دستورات آنان جدا کنند.

ص: ۲۸

۱- ۱۲. وسائل الشیعه: ج ۱۱ / ص ۴۳۹؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أئى عرى الإيمان أوثق؟ فقالوا: الله ورسوله أعلم، وقال بعضهم: الصلوه، وقال بعضهم: الزكوه، وقال بعضهم: الصوم، وقال بعضهم: الحج والعمره، وقال بعضهم: الجهاد. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لكل ما قلتم فضل وليس به ولكن أوثق عرى الإيمان، الحب في الله والبغض في الله وتوالى أولياء الله والتبرى من أعداء الله.»

ممکن است انسان نماز بخواند ولی نه بر اساس محبت، روزه بگیرد یا اعمال پسندیده دیگر را انجام دهد، ولی بعضی از حوادث در زندگی او پیش آید که موجب شود بگوید: من دیگر نماز نمی خوانم، روزه نمی گیرم. نعوذ باللّٰه بگوید: دین چه فایده ای دارد؟

اما اگر قلب، جایگاه محبت خدا و رسول و دشمنی نسبت به دشمنان شد، به این آسانی در بین حوادث از خدا و اولیایش جدا نمی شود، همه ناگواری ها را به پای محبت می ریزد و نه تنها از خدا جدا نمی گردد، بلکه به محبت او افزوده می شود. از این روست که رسول خدا صلی الله علیه و آله با ارزش ترین اعمال را، دوستی و دشمنی در راه خدا می داند، چنان که می فرماید:

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ» (۱)

اساساً مطلبی را که در باب محبت و دوستی و عداوت و دشمنی می توان گفت، این است که؛ دوستی و دشمنی در کنار اعمال دیگر مطرح نمی شود، بلکه این دو اصل مهم به اعمال دیگر روح می بخشد، یعنی محبت و دشمنی همانند بند تسبیحی است که در تمام دانه ها جریان دارد و اگر نباشد، همه آنها از حیث انتفاع خارج می شوند. دین، نمازی را که با محبت خدا و بیزاری از دشمنان خدا قرین نباشد نمی خواهد و چنین است روزه و سایر اعمال.

ص: ۲۹

در روایت جالبی این نکته به چشم می خورد که امام صادق علیه السلام فرمود:

«كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَلَمْ يُغِضْ عَلَى الدِّينِ، فَلَا دِينَ لَهُ»^(۱)؛

هر کس محبت و دوستی و عداوت و دشمنی اش بر اساس دین نباشد، دین ندارد.»

ممکن است برای بعضی پذیرش این موضوع سهل و آسان نباشد، ولی وقتی به کتاب آسمانی یعنی قرآن مجید مراجعه می نمایم، مطلب آسان می شود؛ زیرا در قرآن، خداوند حکیم به پیامبرش در این باره می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^(۲)

«ای رسول! بگو: من از شما مزد و پاداش نمی خواهم مگر مودت و دوستی ذوی القربی را.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آوردن دین اسلام و آن همه زحمت و تلاش، چیزی را به عنوان مزد مطرح می کند که اگر حفظ شود، تمام دین و روح آن حفظ شده است و اگر از آن محافظت نشود، دین می میرد و بی خاصیت می شود، و آن محبت و مودت و دوستی نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است که ذوی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اجر و مزد من این است که نماز بخوانید، یا روزه بگیرید یا حج بروید»، نکته ای را مطرح کردند که اگر به آن عمل شود، هم نماز

ص: ۳۰

۱-۱۴. بحار الانوار: ج ۶۹ / ص ۲۵۰.

۲-۱۵. سوره شوری / آیه ۲۳.

و هم روزه و هم همه دین برپا می ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله در سال آخر عمر خود بعد از اینکه مراسم حج را انجام داد، در راه بازگشت، نکته ای را فرمود که برای همه جالب بود.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی وارد بهشت نمی شود مگر اینکه مسلمان باشد.» ابوذر غفاری - که با ذکاوت خود می دانست این جمله مطالبی را در پی دارد و اَلما این کلام را رسول خدا صلی الله علیه و آله به تنهایی در این شرایط حساس نمی فرمود - برخاست و گفت: یا رسول الله! اسلام چیست؟ حضرت فرمود: «اسلام برهنه است؛ و لباسش تقوی و پرهیزکاری، و زینتش حیا، و نظام و تکیه گاهش پاک دامنی، و کمال آن دین، و ثمره آن عمل است، هر چیزی را اساس و پایه ای است، و پایه اسلام، محبت ما اهل بیت علیهم السلام است.» (۱)

در روایات ما تعبیری آمده که قابل توجه می باشد و آن این است که: «آیا ایمان غیر از دوستی و دشمنی چیز دیگری است؟» فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا دوستی و دشمنی از ایمان است؟ حضرت فرمود: آیا ایمان غیر از دوستی و دشمنی است؟!

ص: ۳۱

۱-۱۶. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۳۷۹؛ «لَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنَاسِكَهُ مِنْ حَجَّةِ الْوُدَاعِ، رَكِبَ رَاحِلَتَهُ وَأَنْشَأَ يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِمًا»، فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْإِسْلَامُ؟» فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الْإِسْلَامُ عَرِيَانٌ وَلِبَاسُهُ التَّقْوَى وَزِينَتُهُ الْحَيَاءُ وَمَلَكَهُ الْوَرَعُ وَكَمَالُهُ الدِّينُ وَثَمَرَتُهُ الْعَمَلُ، وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ، وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

سپس این آیه قرآن را تلاوت فرمود:

«حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»؛^(۱)

«خداوند ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت، آنان که چنین اند ره یافتگانند.»^(۲)

آینده انسان در گرو دوستی و دشمنی

حال این سؤال مطرح می شود که: چرا دوستی و دشمنی چنین جایگاهی دارد و از چنین ارزش بالایی برخوردار است؟

در پاسخ باید گفت: چرا چنین نباشد، در حالی که دوستی و دشمنی خطمشی زندگی انسان را تعیین می کند، اعمال و رفتار انسان بر اساس آن شکل می گیرد، مگر می شود انسان چیزی را دوست داشته باشد و خود را به او نزدیک نکند؟ مگر می شود فردی را دوست داشته باشد و از جهت رفتار، خود را همرنگ او ننماید؟

آری، ممکن است در ابتدا میان انسان و محبوبش در شکل اعمال و رفتار فاصله باشد، ولی به تدریج همرنگ می شود.

ص: ۳۲

۱- ۱۷. سوره حجرات / آیه ۷.

۲- ۱۸. اصول کافی: ج ۲ / ص ۱۲۵؛ «عن فضیل بن یسار قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الحبِّ والبغض، أ من الإيمان هو؟ فقال: وهل الإيمان إلا الحبِّ والبغض. ثم تلى هذه الآية: «حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.»

لذا جای تعجب نیست اگر انسان در روایتی ببیند، شخصی به محضر رسول خداصلی الله علیه وآله می رسد و می گوید: «یا رسول الله! من نمازگزاران را دوست دارم ولی خودم نماز نمی خوانم، من روزه داران را دوست دارم، ولی خودم روزه نمی گیرم»

و پیامبرصلی الله علیه وآله در پاسخ می فرماید: «تو با آن کسی هستی که او را دوست داری و آنچه را که به دست آوری، برای تو می ماند.»(۱)

آیا می شود انسان اهل نماز را دوست بدارد، ولی در طول زمان، خود از نمازگزاران نشود؟ آیا می شود اهل خیر را دوست بدارد و خود نیکوکار نشود؟ خیر چنین نیست، بلکه محبت و دوستی انسان را به آن سو می کشاند و شاهد این ادعا، کسانی هستند که در زندگی، اهل خیرات و انجام وظایف دینی نبوده اند ولی دوستی و محبت، آنها را به اهل خیر نزدیک کرده و کم کم خود نیز از اهل خیر گشته و به وظایف دینی خود عمل نموده اند.

در روایتی دیگر آمده است: مردی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسید و عرض کرد: «اهل نماز را دوست دارد ولی خودش فقط نمازهای واجب را می خواند، - یعنی اهل نمازهای مستحبی نیست - و کسانی را که اهل صدقات هستند دوست دارد، ولی خودش فقط صدقات واجب را می پردازد و همچنین اهل روزه را دوست دارد، ولی خودش فقط ماه مبارک رمضان روزه می گیرد.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انسان با آن کسی است که او را دوست می دارد.»(۲)

ص: ۳۳

۱- ۱۹. اصول کافی: ج ۸ / ص ۸۰؛ «إِنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَحَبُّ الْمَصْلِيِّينَ وَلَا أُصَلِّي وَأُحَبُّ الصَّائِمِينَ وَلَا أَصُومُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكَ مَا اِكْتَسَبْتَ.»

۲- ۲۰. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۷۰؛ «أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! رَجُلٌ يَحِبُّ مَنْ يَصَلِّي وَلَا يَصَلِّي إِلَّا الْفَرِيضَةَ، وَيَحِبُّ مَنْ يَتَصَدَّقُ وَلَا يَتَصَدَّقُ إِلَّا بِالْوَجِبِ، وَيَحِبُّ مَنْ يَصُومُ وَلَا يَصُومُ إِلَّا شَهْرَ رَمَضَانَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر خواستی بدانی که آیا در تو خیری هست یا نه، نگاه به قلب خود کن، اگر دیدی قلبت اهل طاعت و بندگی خدا را دوست دارد و از اهل معصیت و نافرمانی خدا نفرت دارد، پس در تو خیر است و خداوند تو را دوست دارد. ولی اگر نسبت به اهل طاعت و بندگی خدا، نفرت و نسبت به اهل معصیت و نافرمانی خدا محبت دارد، پس در تو خیری نیست و خداوند نسبت به تو بغض و نفرت دارد و انسان با کسی است که او را دوست دارد.» (۱)

نگرانی نسبت به آینده

شخصی به نام ثوبان از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «قیامت چه وقت خواهد بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه چیز برای قیامت آماده کرده ای که از آن سؤال می نمایم؟ پاسخ داد: عمل زیادی نکرده ام الا اینکه خدا و رسولش را دوست دارم. حضرت پرسید: چقدر رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست داری؟ گفت: قسم به آن کسی که تو را نبی به حق فرستاده، آن قدر دوست دارم که حاضرم با شمشیر بدنم قطعه قطعه شود و یا بدنم بریده بریده شود و یا به آتش سوزانده شود و یا بدنم زیر سنگ آسیاب پودر شود اما دوستی شما از قلبم نرود، نه تنها نسبت به شما، بلکه حتی نسبت به

ص: ۳۴

۱- ۲۱. اصول کافی: ج ۲ / ص ۱۲۶؛ «عن أبي جعفر عليه السلام قال: إذا أردت أن تعلم أن فيك خيراً فانظر إلى قلبك، فإن كان يحب أهل طاعة الله ويبغض أهل معصيته فإنت خير والله يحبك، وإن كان يبغض أهل طاعة الله ويحب أهل معصيته فإنت فليس فيك خير والله يبغضك والمرء مع من أحب.»

اهل بیت و اصحاب شما. حضرت فرمود: انسان در روز قیامت با کسی است که او را دوست دارد. (۱)

آیا دوستی و محبت آینده ساز است و زندگی آخرت انسان را ترسیم می کند و سعادت و خوشبختی را به دنبال دارد؟ داستان زیر گویای این مطلب است.

مرد سیاه پوستی از دنیا رفته بود در حالی که چهار نفر بدن او را حمل می کردند تا او را به قبر نزدیک کنند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که با عده ای از اصحاب خود بودند، وقتی این منظره را دیدند، فرمودند: او را نزد من بیاورید. بدنش در مقابل رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار گرفت، حضرت پارچه را از روی صورت او کنار زد، سپس فرمود: یا علی! این شخص، رباح غلام آل نجار است.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: به خدا قسم! وقتی زنده بود هر وقت مرا می دید

ص: ۳۵

۱- ۲۲. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۰۰؛ «قام ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وآله وقال: بأبی أنت وأُمّی یارسول الله! متی قیام الساعه؟ فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: ما أعددت لها إذ تسأل عنها؟ قال: یا رسول الله! ما أعددت لها کثیر عمل إلا أنّی أحبّ الله ورسوله. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: وإلی ماذا بلغ حبّیک لرسول الله صلی الله علیه وآله؟ قال: والّذی بعثک بالحقّ نبیاً! أنّ فی قلبی من محبتک ما لو قطعت بالسیوف ونشرت بالمناشیر وقرضت بالمقاریض وأحرقت بالنیران وطحنت بارح الحجارة، کان أحبّ إلیّ وأسهل علیّ من أن أجد لک من قلبی غشاً أو غلاًّ أو بغضاً لأحد من أهل بیتک وأصحابک، وأحبّ الخلق إلیّ بعدک أحبهم لک، وأبغضهم إلیّ من لا یحبّیک ویبغضک أو یبغض أحداً من أصحابک. یا رسول الله! هذا ما عندی من حبّک وحبّ من یحبّیک وبغض من یبغضک أو یبغض أحداً ممّن تحبّه، فإن قیل هذا منّی فقد سعدت، وإن أرید منّی عمل وغیره فما أعلم لی عملاً أعتدّه وأعتدّ به غیر هذا، أحبکم جميعاً أنت وأصحابک وإن كنت لأطیقهم فی أعمالهم. فقال صلی الله علیه وآله: أبشر فإنّ المرء یوم القیامه مع من أحبّه، یا ثوبان! لو کان علیک من الذنوب ملاً ما بین الثری إلی الأرض لانحسرت وزالت عنک بهذه الموالاه أسرع من انحدار الظلّ عن الصخره الملساء المتویه إذا طلعت علیه الشمس ومن انحسار الشمس إذا غابت عنها الشمس.

آن چنان خوشحال می شد و نشاط پیدا می کرد که روی پای خود نمی ایستاد و به من می گفت: یا علی! من تو را دوست دارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور دادند بدنش را غسل دهند و او را با لباسی از لباس های پیامبر صلی الله علیه و آله کفن کنند. سپس حضرت بر بدن او نماز خواندند و مسلمان ها به همراه ایشان بدن او را تا کنار قبر تشییع کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هفتاد هزار گروه از ملائکه در تشییع جنازه او شرکت کردند، به خدا قسم! به چنین مقامی نرسید مگر به خاطر محبت و دوستی تو یا علی. پیامبر صلی الله علیه و آله وارد قبر شدند، لحظه ای صورت خود را برگرداندند و سپس خشت ها را چیدند. اصحاب وقتی این منظره را دیدند سؤال کردند: چرا صورت خود را از او برگردانید؟ حضرت فرمودند: ولی خدا در حالی از دنیا رفته بود که تشنه بود، حورالعین از همسران او برایش شراب بهشتی آوردند، ولی خدا غیرت دارد، نخواستم با نگاه خود به همسران بهشتی او، ناراحتش کنم، لذا صورت خود را برگرداندم.» (۱)

ص: ۳۶

۱- ۲۳. بحار الانوار: ج ۳۹ / ص ۲۸۹؛ «عن الصادق علیه السلام قال: بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی ملاً من أصحابه و إذا أسود تحمله أربعة من الزنوج ملفوف فی كساء یمضون به إلى قبره، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: علیّ بالأسود، فوضع بین یدیه فكشف عن وجهه، ثم قال لعلی علیه السلام: یا علی! هذا رباح غلام آل النجار. فقال علی علیه السلام: واللّه ما رأنی قطّ إلّا وحجل فی قیوده وقال: یا علی! إننی أحبک. قال: فأمر رسول الله صلی الله علیه و آله بغسله و كفنه فی ثوب من ثیابه و صلی علیه و شیعه و المسلمون إلى قبره و سمع الناس دوياً شديداً فی السماء، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنّه قد شیعه سبعون ألف قبیل من الملائکه، کلّ قبيله سبعون ألف ملك، واللّه ما نال ذلك إلّا بحبک یا علی! قال: و نزل رسول الله صلی الله علیه و آله فی لحده، ثمّ أعرض عنه، ثمّ سوی علیه اللبن. فقال له أصحابه: یا رسول الله! رأیناک قد أعرضت عن الأسود ساعه سویت علیه اللبن. فقال: نعم إنّ ولیّ الله خرج من الدنيا عطشاً فتبادر إليه أزواجه من الحور العین بشراب من الجنّه و ولیّ الله غیور، فکرهت أن أحزنه بالنظر إلى أزواجه، فأعرضت عنه.»

انسان گاهی در زندگی سرمایه‌های زیادی را کسب می‌کند، ولی توجه به آنها ندارد و این بی‌توجهی موجب می‌شود که خود را فقیر و نیازمند بداند، همانند کوری که سکه‌های طلا در دست دارد، ولی ارزش آنها را نمی‌داند و این بی‌توجهی موجب نگرانی و اضطراب او می‌شود.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از فقر و نداری به حضرت شکایت کرد، حضرت فرمود: من تو را فقیر نمی‌بینم. عرض کرد: آقا من فقیر هستم، لکن نداری من آشکار نیست. سپس مقداری از مشکلات خود را برای حضرت بیان کرد، دوباره حضرت فرمود: «تو فقیر نیستی.» تا اینکه حضرت فرمود: «از تو سؤالی می‌پرسم، به من جواب ده. آیا اگر صد دینار به تو بدهند و از تو بخواهند که دست از دوستی ما برداری و اعلام بیزاری نمایی، چنین می‌کنی؟»

پاسخ داد: نه. حضرت فرمود: «اگر بیشتر از این مبلغ، بلکه تا هزاران دینار به تو بدهند تا دست از محبت ما برداشته و اعلام بیزاری کنی، چنین خواهی کرد؟» آن شخص قسم یاد کرد که حاضر نیست چنین کند.

حضرت فرمود: «کسی که دارای چنین متاعی است و حاضر نیست به چنین مبلغ زیادی بفروشد، آیا فقیر است؟»^(۱)

ص: ۳۷

۱- ۲۴. بحار الانوار: ج ۶۷ / ص ۱۴۷؛ «عن موسی بن جعفر علیه السلام قال: إن رجلاً جاء إلى سيدنا الصادق عليه السلام فشكى إليه الفقر، فقال عليه السلام: ليس الأمر كما ذكرت، وما أعرفك فقيراً. قال: واللّه يا سيدي! ما استبنت و ذكر من الفقر قطعه و الصادق عليه السلام يكذّبه، إلى أن قال عليه السلام: خبرني لو أعطيت بالبرائة مئاً مائة دينار، كنت تأخذ؟ قال: لا. إلى أن ذكر أوف دنانير والرجل يحلف أنه لا يفعل، فقال عليه السلام له: من معه سلعه يعطى هذا المال لا يبيعها هو فقير؟!»

آری دوستی و محبتِ خوبی ها و خوب ها آن چنان ارزشی دارد که گاهی قابلِ تصوّر برای انسان نمی باشد.

مخصوصاً علاقه به انسان هایی که همه خوبی ها را در خود جمع کرده و در زندگی به نمایش گذاشته اند، مگر می توان برای محبت و علاقه به تندیس خوبی ها، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام که موجودات عالم، شیفته کمالات اویند، ارزشی تعیین نمود.

مردی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسید و گفت: فلانی با سرمایه کم برای تجارت به مسافرت رفته و طولی نکشیده برگشته، ولی سود زیادی به دست آورده است، به طوری که مورد توجه دوستان و فامیل قرار گرفته و به او حسادت می ورزند. حضرت فرمود: «مال دنیا هرچه زیادتر و بیشتر شود، امتحان بیشتری برای صاحبش در پیش دارد، شما به اموال دیگران غبطه نخورید. بله، اگر کسی ثروتش را در راه خدا مصرف می کند، جا دارد که نسبت به آن غبطه ورزید.»

سپس حضرت فرمود: «آیا می خواهی برای تو بگویم از کسی که سرمایه اش کمتر از آن شخص بوده و زودتر از او هم برگشته، ولی غنیمت بیشتری به دست آورده و خیرات زیادی برایش آماده شده و در خزائن عرش خداوند رحمان محفوظ است؟!»

ص: ۳۸

عرض کرد: آری یا رسول الله صلی الله علیه وآله بفرمایید. حضرت فرمود: «نگاه کنید به این شخصی که می آید، این شخص آن قدر خیرات برای او به آسمان رفته که اگر به تمام اهل آسمان ها و زمین تقسیم کنند، کمترین سهمیه هر نفر بخشایش گناهان و اعطای بهشت است.»

پرسیدند: مگر چه کاری انجام داده؟ حضرت فرمود: «از خودش سؤال کنید.»

اصحاب آمدند سراغ او و گفتند: گوارا باد بر تو آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه وآله بشارت داده، چه کرده ای که این چنین پاداشی برای تو نوشته شده است؟!

پاسخ داد: کاری نکردم، تنها یک کار انجام دادم و آن اینکه از خانه ام بیرون رفتم برای کاری که داشتم، ولی دیدم دیر شده و به آن کار نمی رسم، پیش خود گفتم: خوب است از فرصت استفاده کنم و به دیدار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام بروم، زیرا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده ام: «نگاه کردن به صورت علی علیه السلام عبادت است.»

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آری عبادت است و چه عبادتی، ای بنده خدا! تو رفتی که دیناری برای خرجی زن و بچه ات به دست بیاوری و موفق نشدی، ولی در مقابل، براساس محبتی که به علی بن ابی طالب علیهما السلام داشتی، به سراغ او رفتی و به چهره اش نگاه کردی در حالی که می دانستی که علی علیه السلام دارای فضیلتی است، این محبت و این دیدار با معرفت برای تو ارزشش بیشتر است از اینکه تمام دنیا پر از

طلای سرخ بود و آن را در راه خدا انفاق می کردی، تو در مسیر حرکت برای دیدار علی علیه السلام به تعداد هر نفسی که کشیدی، شفاعت هزار انسان را خواهی کرد و خداوند آنها را به شفاعت تو از آتش نجات خواهد داد. (۱)

ص: ۴۰

۱- ۲۵. بحار الانوار: ج ۳۸ / ص ۱۹۸؛ جاء رجل فقال: يا رسول الله! اما رأيت فلاناً ركب البحر ببضاعة يسيره و خرج الى الصييين فاسرع الكره و اعظم الغنيمه حتى حسده اهل وده و أوسع قراباته و جيرانه. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان مال الدنيا كلما ازداد كثره و عظماً ازداد صاحبه بلائاً، فلا تغتبطوا اصحاب الاموال الا بمن جاء بماله في سبيل الله لكن الا اخبركم بمن هو اقل من صاحبكم بضاعه و اسرع منه كره اعظم منه غنيمه و ما اعد له من الخيرات محفوظ له في خزائن عرش الرحمن؟ قالوا: بلى يا رسول الله صلى الله عليه وآله! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: انظروا الى هذا المقبل اليكم فنظرنا فاذا رجل من الانصار رث الهيثه. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان هذا لقد سعد له في هذا اليوم الى العلو من الخيرات و الطاعات مالو قسم على جميع اهل السموات و الارض لكان نصيب اقلهم منه غفران ذنوبه و وجوب الجنه له. قالوا: بماذا يا رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال: سلوه يخبركم عما صنع في هذا اليوم. فاقبل عليه اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله و قالوا له: هنيئاً لك ما بشرك به رسول الله صلى الله عليه وآله فما صنعت في يومك هذا حتى كتب لك ما كتب؟ فقال الرجل: ما اعلم اني صنعت شيئاً غير اني خرجت من بيتي و اردت حاجه كنت ابطات عنها فخشيت ان تكون فاتتني، فقلت في نفسي لأعتأضن منها النظر الى وجه علي بن ابي طالب عليه السلام فقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله النظر الى وجه علي عليه السلام عباده. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اي والله عباده و اي عباده، انك يا عبدالله ذهبت بتبغى ان تكتسب ديناراً لقوت عيالك، ذلك فاعتضت منه النظر الى وجه علي عليه السلام و انت له محب و لفضله معتقد و ذلك خير لك من ان لو كانت الدنيا كلها لك ذهبه حمراء فانفقتها في سبيل الله و لتشفعن بعدد كل نفس تنفسته في مصيرك في الف رقبه يعتقهم الله من النار بشفاعتك.

دعای روز اول ماه رجب:

أَغْرِسْ فِي قَلْبِي حُبَّ الْمَعْرُوفِ؛

بارالها! ریشه دوستی نسبت به خوبی ها را در دلم قرار ده.

بحار: ۲۸۳-۹۸

ص: ۴۲

در اینکه انسان چه چیزهایی را باید دوست بدارد، نیاز به تکلیف نیست، زیرا فطرت انسانی اقتضا می کند انسان خوب ها و خوبی ها را دوست بدارد، هر انسانی که دارای فطرت سالم و بیدار است، نسبت به آنچه که «معروف و زیبا» است، علاقه نشان داده و نسبت به خوبی ها عشق می ورزد، لذا محبت و دوستی خداوند فطری انسان بوده و با خلقتش عجین گردیده است. خداوند موجودات را آفرید، سپس آنان را در راه اراده و خواست خویش روان گردانید و در راه محبت و دوستی خود برانگیخت. (۱)

آری، نکته مهم، تشخیص خیر و خوبی از غیر، آن است که در همه یکسان نمی باشد، چه بسا افرادی که کارهایی را خوب و افرادی را نیک بدانند و به آن سمت زندگی خود را سوق دهند در حالی که در این تشخیص دچار اشتباه هستند، آیا فردی که به دنبال مواد مخدر می رود، فطرتاً از زشتی ها متزجر نیست و نسبت به خوبی ها گرایش ندارد؟ پس چرا مواد مخدر را انتخاب نموده و در زندگی به دنبال چیزی می رود که برای او خطرناک است؟

ص: ۴۳

۱ - ۲۶. صحیفه سجادیه: دعای اول؛ «ابتدع بقدرته الخلق ابتداءً و اخترعهم علی مشیتته اختراعاً، ثم سلک بهم طریق إرادته و بعثهم فی سبیل محبته.»

پاسخ این است که: او موادّ مخدّر را زیبا و لذّت بخش می بیند، منتها در این راه دچار اشتباه و خطا شده، که اگر روزی نسبت به این خطا آگاهی پیدا کند تنفّر و انزجارش را نسبت به آن ابراز می دارد. و همچنین انسانی که از تحصیل علم و کمال فرار می کند و نسبت به آن تمایل ندارد، فطرتاً به خوبی ها گرایش دارد، لکن علم و دانش را زیبا نمی بیند، زیرا دچار جهل و نادانی گردیده است.

نقش نادانی در وارونه جلوه دادن زیبایی و زشتی

آری جهل و نادانی، زیبا را زشت و زشت را در نظر انسان، زیبا جلوه می دهد و دوستی و دشمنی را در همان مسیر می کشاند. مگر آدم و حوّا طالب کمال و زیبایی نبودند و نسبت به آن عشق نمی ورزیدند، پس چه چیز موجب شد به سوی درختی بروند که آینده ای تاریک را برای آنان دربر داشت؟! آیا جز خطا و اشتباه در تشخیص خوبی ها چیز دیگری بود؟!!

آنان تشخیص داده بودند که این درخت و استفاده از آن می تواند سعادت و خوشبختی را به دنبال داشته باشد و آنان را برای همیشه در نعمت های الهی پایدار نماید، لذا به سوی آن حرکت کرده تا بهره مند گردند، ولی دیری نپایید که به اشتباه خود پی بردند و فهمیدند چه خطایی مرتکب شدند.

پس می توان گفت: این سخن، کلام باطلی است که هرچه دل می خواهد و دوست دارد، باید به او داد و آنچه را که نمی خواهد، باید از آن به دور داشت، زیرا دل سرمایه محبّت و دشمنی را براساس شناختی که دارد مصرف می کند، چه

چیزی به دل نشان داده شده که اظهار محبت می کند، حتماً به او زیبایی جلوه داده شده که این چنین سخاوتمندانه، محبت خود را نثار می کند.

جوانی که به آسانی دریچه قلب را باز نموده و محبتش را به پای دوست می ریزد و نسبت به همه عواملی که عامل جدایی آنان شود بیزاری نشان می دهد، سعادت خود را در رسیدن به آن می بیند و به دل گفته است که با رسیدن به محبوب، خوشبختی و سعادت تأمین می گردد، ولی اگر روزی پرده جهل کنار رود و ببیند همان چیزی را که زیبا می دید، جز هلاکت و بدبختی برای او در پی ندارد، دیگر نسبت به آن، دوستی ابراز نمی کند.

یوسف هم دل داشت و از سرمایه محبت برخوردار و هم زیبایی های ظاهر را می دید، لکن پرده جهل و نادانی در مقابل چشمانش نبود و واقع را می دید، لذا حاضر نبود به طرف زلیخایی برود که جز سقوط و انحطاط چیز دیگری را دربر نداشت.

نقش آرایشگر در زیبا جلوه دادن زشت ها

شخصی از کنار آرایشگاهی زنانه رد می شد، مردمی را دید که جمع شده و صحنه نزاع و دعوایی را تماشا می کنند، ایستاد ببیند چه خبر است، اینجا که باید شادی و سرور باشد، مگر عروس و داماد با هم اختلاف نزاعی دارند، کنجکاو شد، دید جوانی با آرایشگر درگیر شده و فریاد می زند: تو زن مرا آن چنان آرایش کرده و آراستی که دل مرا ربود، زیرا او را زیبا دیدم، ولی پس از گذشت زمان و از بین رفتن آرایش ها، فهمیدم که او زیبا نبوده، بلکه آن چنان زشت و کریه است که

زندگی با او قابل تحمّل نمی باشد، تو این بلا را بر سر من آوردی و باید انتقامش را پس دهی.

شیطان، آرایشگر بدی ها

ابلیس و شیطان نقشی را که در رابطه با انسان بازی می کند، زیبا جلوه دادن بدی ها و زشتی ها و زشت جلوه دادن خوبی ها و زیبایی ها است.

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (۱).

و او بود که در مقابل آدم و حوا قسم یاد کرد که شجره ممنوعه عامل جاودانه بودن شما در نعمت است و آن قدر گفت و گفت که آن درخت به نظر زیبا جلوه کرد، ولی در عمل معلوم شد که ابلیس آنان را فریب داده است.

عقل، روشن کننده واقعیت ها

خداوند علاوه بر احساسات، در وجود انسان عقلی را قرار داده که چراغ راه انسان است و واقعیت ها را آن گونه که هست به انسان نشان می دهد. سپردن احساسات، دوستی ها و دشمنی ها به دست عقل عاملی برای نجات از افتادن در وادی هلاکت است. دوستی ها و دشمنی هایی که به هدایت عقل بنا نهاده شود جز خوشبختی و سعادت به دنبال نخواهد داشت، ولی دل دادن هایی که بدون اعتناء به چراغ عقل و تنها و تنها سوار شدن بر مرکب احساسات باشد چه بسا انسان را در وادی پشیمانی افکنده، در آن لحظه هم که پشیمانی سودی نخواهد داشت.

ص: ۴۶

در دعای روزاول ماه رجب از خداوند می خواهیم ریشه های دوستی نسبت به خوبی ها را در قلب ما قرار داده و آگاهی سودمند نیز به ما عطا فرماید.

«وَأَعْرِسْ فِي قَلْبِي حُبَّ الْمَعْرُوفِ وَاجْعَلْ لِي عِلْمًا نَافِعًا» (۱)

انسان های پاک و عشق به خوبی ها

اشاره

حسین بن علی علیهما السلام وقتی در مقابل زشتی ها قرار می گیرد و از او می خواهند که با مثل یزید بیعت نماید، کنار قبر جدش رسول خداصلی الله علیه وآله می آید و در پیشگاه خداوند عرضه می دارد: «خدایا! این قبر پیامبر تو محمد است و من پسر دختر پیامبر تو هستم و برای من پیش آمدی رخ داده که خود می دانی، خدایا! من معروف و نیکی را دوست دارم و از بدی و منکر بی زارم» (۲)

حرکت حسین بن علی علیهما السلام از مدینه به سوی مکه و از آنجا به سوی کوفه سپس سرزمین کربلا، براساس دوستی و دشمنی شکل گرفت، دوستی نسبت به خوبی ها و دشمنی نسبت به بدی ها. نفرت نسبت به بدی ها فرزند زهراعلیها السلام را از مدینه جدا کرد، زیرا در مدینه بودن یعنی بیعت با جرثومه بدی ها یزید؛ دوستی و محبت نسبت به خوبی ها حضرتش را به سوی ملاقات با پروردگار حرکت داد، او زندگی با فساد را ذلت و مرگ در راه عدل و نیکی را سعادت می داند.

ص: ۴۷

۱- ۲۸. بحارالانوار: ج ۹۸ / ص ۳۸۳.

۲- ۲۹. مقتل خوارزمی: ج ۱ / ص ۱۸۶؛ اللهم ان هذا قبر نبيك محمد وأنا ابن بنت نبيك وقد حضرني من الامر ما قد علمت اللهم اني احب المعروف وانكر المنكر.

(۱) دوستی فقط برای خدا

اگر بنا است انسان دل به خوبی‌ها دهد، تمام خوبی‌ها در وجود خالق هستی آفریدگار جهان جمع است، دوستی نسبت به خداوند ندایی است که از باطن وجود انسان شنیده می‌شود.

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ»؛ (۱)

خداوند ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدی و سرکشی را ناخوشایند ساخت.

خانه دل را برای خدا باز کردن و او را در دل جا دادن، حرکت به سوی خوبی‌ها است و از آنجا که تمام خوبی‌ها در وجود خداوند جمع است، خانه دل فقط برای اوست و راه دادن دیگران به این خانه، شریک برای خدا آوردن است، تنها کسانی می‌توانند به خانه دل راه پیدا کنند که با خدا پیمان دوستی بسته باشند و از دوستان خدا به شمار روند که اینان همراه خداوند به خانه دل می‌آیند.

(۲) تقاضای دوستی نسبت به دوستان خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که دل به خوبی‌ها داده است از خداوند می‌خواهد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَالْعَمَلَ الَّذِي يَبْلُغُنِي حُبَّكَ»؛ (۲)

بار الها! دوستی ات و دوستی دوستانت را و کرداری که مرا به دوستی ات برساند، عطا کن.

ص: ۴۸

۱- ۳۰. سوره حجرات / آیه ۷.

۲- ۳۱. میزان الحکمه: ج ۱ / ص ۵۰۳.

دوستی دوستان خدا، جدا از دوستی خدا نیست، همان انگیزه ای که انسان را به دلدادگی خدا می کشاند، کسانی را هم که با پیوند با خداوند رنگ محبوب را گرفته اند، دوست می دارد. دوستی با غیر خداوند که رنگ الهی ندارد شرک است، لکن شرک در محبت. و از آنجا که خداوند برای خود شریک نمی پذیرد، قدم گذاردن دیگران به خانه دل یعنی خالی شدن دل از خدا، به همان نسبتی که انسان با غیر خدا پیمان دوستی ببندد، رشته دوستی اش با خدا سست و بریده می شود.

۳) دوستی با اهل بیت علیهم السلام، برترین دوستان خدا

دوستان خدا دارای رتبه های متفاوتند و هر کس به اندازه آشنایی اش با خداوند خانه دل را به او می سپارد. در عالم آفرینش تنها کسی که توانست خدا را بشناسد، وجود مقدس پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بود، لذا دوستی و محبت حضرت نسبت به خداوند وصف پذیر نمی باشد و در رتبه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، اهل بیت پاک و مطهر او هستند که به محبت و دوستی خدا رسیدند. در زیارت جامعه کبیره خطاب به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این گونه سلام می کنیم:

«السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاتِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَالْتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ؛

سلام بر اهل بیتی که دعوت کننده به سوی خدا و راهنما به آنچه مورد رضایت اوست و عمل کننده به دستورات الهی و دارای بالاترین رتبه در محبت و دوستی خدا می باشند.»

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمِهِ وَأَحِبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي؛(۱)»

خداوند را دوست بدارید به خاطر نعمت هایی که به شما ارزانی داشته و مرا دوست بدارید به خاطر دوستی خدا و اهل بیت مرا دوست بدارید به خاطر دوستی من.»

دوستی با اهل بیت پیامبر علیهم السلام امانتی است الهی که در دل ها به ودیعه گذارده شده که باید تا روز قیامت باقی بماند.

نبی خاتم صلی الله علیه وآله فرمود: «اهل بیت من و پیروان و یاران آنان را دوست بدارید، زیرا وقتی مرا به آسمان دنیا سیر دادند و جبرئیل مرا به اهل آسمان معرفی کرد، خداوند دوستی و محبت من و اهل بیتم و پیروانشان را در دل ملائکه قرار داد و این دوستی، امانت است تا روز قیامت و سپس به زمین آورده شدم و جبرئیل مرا به اهل زمین معرفی کرد، لذا مؤمنین از امت من، این امانت را تا روز قیامت حفظ و نگهداری می نمایند.»(۲)

تصوّر نشود که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله دوستی علی و اهل بیت خود علیهم السلام را به عنوان اینکه از خویشان او هستند، مطرح نموده و به آنان محبت ورزیده است، بلکه این مسأله یک امر الهی است و خداوند از آن حضرت چنین خواسته است.

ص: ۵۰

۱- ۳۲. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۷۶.

۲- ۳۳. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۳۴۱؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: فأحبوا أهل بيتي وشيعتهم وأنصارهم، فإنه لما أسرى بي إلى السماء الدنيا فنسبني جبرئيل لأهل السماء، فاستودع الله حبي وحب أهل بيتي وشيعتهم في قلوب الملائكة، فهو عندهم وديعه إلى يوم القيامة، ثم هبط بي إلى أهل الأرض فنسبني إلى أهل الأرض، فاستودع الله حبي وحب أهل بيتي وشيعتهم في قلوب أمتي فمؤمنو أمتي يحفظون وديعتي في أهل بيتي إلى يوم القيامة.»

این نکته را رسول اکرم صلی الله علیه و آله ضمن ماجرای مطرح نمود، آن گاه که به حضرتش خبر دادند که عده ای از دشمنان در صدد هستند به مدینه حمله کنند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند، حضرت از مردم خواستند برای مبارزه با آنان حرکت کنند، ولی کسی پاسخ نداد در حالی که اشک از دیدگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جاری بود، در همین حال امیر مؤمنان علی علیه السلام از راه رسید و علت آن را جویا شد.

حضرت قضیه را نقل فرمود، امیر مؤمنان علیه السلام داوطلب شدند که برای سرکوب آنان حرکت کنند، لذا با عده ای به راه افتادند و پس از درگیری و شکست دشمن به مدینه برگشتند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای استقبال از امیر مؤمنان علیه السلام به خارج مدینه رفت و تمام اصحاب، حضرت را همراهی می کردند، علی علیه السلام با چهره ای گرد و غبار آلود از راه رسید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش رفت و با دست مبارک گرد و غبار از چهره علی علیه السلام پاک کرد و بین دیدگان حضرت را بوسید، در حالی که اشک می ریخت و حمد و سپاس خداوند را به جا می آورد...

سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: «اصحاب من! مرا در محبت و دوستی علی علیه السلام ملامت نکنید، زیرا دوستی من نسبت به علی به خاطر امر خداوند است و خدا مرا امر نموده که او را دوست بدارم.»

سپس خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! هر که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر که خدا را دوست بدارد، خداوند او را دوست می دارد و سزاوار است خداوند دوستان خود را در بهشت جا دهد.» (۱)

ص: ۵۱

۴) دوستی نسبت به دوستان اهل بیت علیهم السلام

دوستی اگر حقیقی باشد نه ادّعا، در محدوده دوست باقی نمانده و به دوستان دوست هم سرایت می کند و آن کس و آنچه را که دوست، علاقه داشته باشد، انسان به آن هم محبت می ورزد، لذا همیشه دوستی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام همراه است با دوستی دوستان آنان. در معارف دینی نه تنها توصیه به دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام شده، بلکه از ما خواسته اند با دوستان آنان نیز دوست باشیم، اگرچه گناه کار و معصیت کار باشند، گناه آنان مانع دوستی نمی گردد، زیرا دوستان اهل بیت علیهم السلام ولو آلوده به گناه شوند، ولی این اکسیر محبت، گناهان را زدوده و از بین می برد.

محبت و دوستی یا آنان را وادار به توبه و پشیمانی نسبت به گناه می کند و یا در زندگی، خداوند با سختی هایی که برای آنان پیش می آورد، گناهانشان را می آمرزد. خداوند نمی گذارد دوستان اهل بیت علیهم السلام در آلودگی گناه باقی بمانند و با شکل های مختلف و پیش آمدهای گوناگون، آلودگی گناه را از بین برده و آنان را پاکیزه در وادی محبت باقی می گذارد.

آلوده ای که پاک می شود

شخصی به نام حذیفه می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی وارد شد و به امام علیه السلام عرض کرد: برادری دارم که نسبت به شما اهل بیت علیهم السلام محبت می ورزد و شما را بزرگ می دارد، اِلَّا اینکه شراب هم می خورد.

حضرت فرمود: «این مسأله بزرگی است که دوستدار ما شراب مصرف کند، ولی بدتر از او هم پیدا می شود و او ناصب یعنی دشمن ما اهل بیت است.» حضرت فرمود: «پایین ترین مؤمن می تواند دوستانه را شفاعت کند، ولی ناصب و دشمن ما اهل بیت، اگر اهل آسمان و زمین و دریاها برای او شفاعت کنند، شفاعت آنان پذیرفته نمی شود. آگاه باش! برادر تو از دنیا نمی رود مگر اینکه یا توبه خواهد کرد و یا اینکه خداوند او را مبتلا به بلایی در جسمش می کند که موجب از بین رفتن گناهان او می شود، به طوری که هنگام ملاقات با خدا گناهی نداشته باشد.» آن گاه حضرت فرمود: «پیروان ما در خیر هستند و راه آنان، استوارترین راه ها است.»

امام علیه السلام فرمود: پدرم این مطلب را مکرر می فرمود:

«أَحَبُّ حَبِيبِ آلِ مُحَمَّدٍ وَإِنْ كَانَ مُرْهَقًا ذِيَالًا وَأَبْغَضُ بَغِيضِ آلِ مُحَمَّدٍ وَإِنْ كَانَ صَوَامًا قَوَامًا؛ (۱)»

دوست بدار دوستدار آل محمد را و لو اینکه گناه کار باشد و دشمن بدار دشمن آل محمد را و لو عبادت زیاد داشته باشد.»

دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام انسان را بیمه می کند و اگر در زندگی مرتکب خطا و اشتباهی شود، حوادث تلخ روزگار آلودگی ها را می برد. انسان نباید دوستی دوستان اهل بیت علیهم السلام را با وسوسه هایی که می گوید: او گناه کار و آلوده است، چرا محبت نثارش می کنی، از دست بدهد، بلکه باید روزی را ببیند که به برکت

ص: ۵۳

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پاک و پاکیزه و به دور از گناه و آلودگی، دنیا را پشت سر می گذارد.

گناه، سدّی شکستنی که مانع دوستی نمی شود

گاهی انسان به خود نگاه می کند که جز آلودگی در خود نمی بیند و نگاهی به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام که همه اش طهارت و پاکی اند، به فکر فرو می رود، آیا پیوند دوستی بین من و آنان ممکن است و ناامیدانه از در خانه آنان می گذرد. ولی امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام دست انسان را می گیرد و با سخن دلنشین خود می فرماید:

«كُنْ مُجِبًّا لِّإِلِّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَمُجِبًّا لِمُحِبِّهِمْ وَإِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ؛ (۱)

دوستدار آل محمدعلیهم السلام باش ولو انسانی گناه کار باشی، و دوستداران آل محمدعلیهم السلام را نیز دوست بدار ولو فاسق و آلوده باشند.»

پیوند دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام همانند سلمان، ابوذر و مقداد

بهشت در وجود اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - همان ستارگانی که در زمین می درخشند - خلاصه می شود و راه دسترسی به آن، پیوند و دوستی با آنان است، لکن دوستی با آنان به تنهایی کافی نیست، بلکه باید دوستان آنان را نیز دوست

ص: ۵۴

داشت، حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعضی دوستان را با نام به مردم معرفی کرد تا مردم با آنان پیوند دوستی و محبت برقرار نمایند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به من دستور داده که چهار نفر را دوست بدارم.» پرسیدند: این چهار نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی بن ابی طالب علیهما السلام.»

سپس ساکت شد، دوباره فرمود: خداوند به من دستور داده که چهار نفر را دوست بدارم. پرسیدند: چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی بن ابی طالب و مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی.»^(۱)

یعنی تنها دوستی امیر مؤمنان علیه السلام کافی نیست، بلکه کسانی هم که به علی علیه السلام دل داده اند و عاشقانه اطراف او را گرفته اند، سزاوار دوستی و محبت شما می باشند. دوستان اهل بیت علیهم السلام که از آنان جدا نیستند، تا دوستی نسبت به اهل بیت علیهم السلام شامل حال آنان نگردد. مگر دوستان حسین علیه السلام از او جدا هستند که انسان، حسین علیه السلام را دوست بدارد، ولی دوستان او را در معرض محبت و دوستی خود قرار ندهد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست حسین علیه السلام را گرفت و به مردم معرفی نمود و گفت:

«ای مردم! این حسین بن علی علیهما السلام است او را بشناسید، قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، او در بهشت است، و دوستان او و دوستان دوستان او هم در بهشت هستند.»^(۲)

ص: ۵۵

۱- ۳۷. بحار الانوار: ج ۲۲ / ص ۳۵۳.

۲- ۳۸. بحار الانوار: ج ۴۳ / ص ۲۶۲؛ «عن حذیفه الیمان قال: رأیت النبی صلی الله علیه و آله أخذاً بید الحسین بن علی علیهما السلام وهو یقول: أیها الناس! هذا الحسین بن علی فاعرفوه، فوالذی نفسی بیده! أنه لفی الجنّه ومحبّیه فی الجنّه ومحبّیه محبّیه فی الجنّه.»

خانه دل پذیرای خدا و رسول و اهل بیت گرامش علیهم السلام و دوستان آنان و کسانی است که طوق بندگی و فرمان بری خداوند را به گردن انداخته اند، دوستی بندگان مطیع خدا نسبت به فرمان بری خود نسبت به خداوند می تواند در دل ما جا گیرند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«أَحْبِبِ الْإِخْوَانَ عَلَى قَدْرِ التَّقْوَى (۱)»

برادران دینی خود را به مقدار تقوا و پرهیزکاری آنان دوست بدارید.»

درب خانه دل را باز کردن و اجازه ورود به بندگان خوب خدا دادن، نشانه خیری است که در وجود انسان است و بالعکس، مهرورزی نکردن نسبت به بندگان مطیع خدا، دور شدن از مهر و محبت خداوند است.

امام باقرعلیه السلام فرمود: «هرگاه خواستی بدانی در تو خیری هست یا نه، به قلبت نگاه کن، اگر پیروان خدا را دوست و معصیت کاران را دشمن می دارد، پس در تو خیر است و خداوند تو را دوست می دارد. و اگر پیروان خدا را دشمن و معصیت کاران را دوست می دارد، پس در تو خیری نیست و خداوند دشمنت می دارد، زیرا انسان همراه کسی است که دوستش می دارد.» (۲)

ص: ۵۶

۱- ۳۹. بحار الانوار: ج ۷۵ / ص ۹۸.

۲- ۴۰. بحار الانوار: ج ۶۹ / ص ۲۴۷؛ «عن أبي جعفر عليه السلام قال: إذا أردت أن تعلم أن فيك خيراً، فانظر إلى قلبك، فإن كان يحب أهل طاعة الله عز وجل ويغض أهل معصيته، ففبك خير والله يحبك، وإذا كان يبغض أهل طاعة الله ويحب أهل معصيته، فليس فيك خير، والله يبغضك والمرء مع من أحب.»

نشانه دوستی نسبت به بندگان خوب

اگر درب خانه دل بر کسی گشوده شد و محبتش در دل قرار گرفت، دیگر درب منزل بر او بسته نمی شود و انسان از نعمت های الهی نسبت به او دریغ نمی ورزد، آن کسی همه چیز را برای خود می خواهد و دیگران را محروم می سازد که مهر و محبت دیگران را در دل ندارد.

اسحاق بن عمار می گوید: در کوفه زندگی می کردم، دوستان زیادی نزد من می آمدند و من خوش نداشتم که سرشناس و مشهور شوم به غلام خود گفتم: هرکس آمد و سراغ مرا گرفت، به او بگو اینجا نیست.

اتفاقاً در همان سال به حج رفتم و خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، دیدم امام برخورد سنگینی با من می کند و با گذشته فرق کرده است، عرض کردم: چه چیز باعث شده که نظر شما نسبت به من تغییر کند؟ حضرت فرمود: همان چیزی که تو را نسبت به مؤمنین تغییر داده. عرض کردم: من به خاطر اینکه مشهور شوم و شناخته نگردم، چنین کردم، در حالی که خدا می داند من محبت زیادی نسبت به مؤمنین دارم.

حضرت فرمود: از زیارت و دیدار مؤمنین خسته نشو، زیرا:

«فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا لَقِيَ أَحَاهُ الْمُؤْمِنَ، فَقَالَ لَهُ: مَرْحَبًا، كُتِبَ لَهُ مَرْحَبًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أُقْبِلَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ فَكَأَنَّ عَلَى أَشَدِّهِمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ أَشَدُّ إِقْبَالًا؛ (۱)»

مؤمن وقتی مؤمنی را ملاقات نماید و به او خوش آمد گوید، تا روز قیامت برای او خوش

ص: ۵۷

آمد نوشته می شود سپس خداوند به آن دو توجه می کند رو آوردن خداوند نسبت به آن کسی که دوستی و محبتش زیادتر است بیشتر می باشد.»

و اگر با او مصافحه نمایید، خداوند بین دو انگشت ابهام آنان صد رحمت قرار می دهد که نود و نه رحمت آن، مال کسی است که محبت بیشتری نسبت به دیگری داشته است.

آیا دوستی حدّ و مرز می شناسد؟

وقتی از دوستی و محبت سخن گفته می شود، باید دید آیا حدّ و مرزی هم دارد؟ آیا تمام خانه دل را باید در اختیار دوست گذاشت و یا بخشی از آن را؟ پاسخ این است که اگر محبوب، تمام وجودش زیبایی و کمال است و هیچ نقص و عیبی ندارد و خطا و اشتباهی در زندگی او دیده نمی شود، جا دارد که همه دل به او سپرده شود.

خداوند هستی که جز زیبایی در او دیده نمی شود، تمام خانه از آن اوست، خداوندی که مهرورزی او نسبت به انسان از همه موجودات بیشتر است، تمام دل را به او ندادن، کمال بی انصافی و بی عدالتی است. همچنین انسان هایی که طهارت و پاکیزگی، تمام وجود آنان را گرفته و لحظه ای در زندگی از خداوند جدا نیستند و در همه جای زندگی آنان خداوند حضور دارد و آنان نیز در محضر دوست هستند، دلدادگی به آنان نیز حدّ و مرزی ندارد. انسان هایی که یک لحظه از خداوند غافل نیستند و حاضر نیستند به اندازه پرّ کاهی ظلم و نافرمانی او کنند و همه جا

و همیشه رضایت او را می طلبند، صاحبان اصلی خانه دل هستند و صاحب خانه در خانه محدودیتی ندارد.

مگر می شود تمام خانه دل را برای پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام خصوصاً عزیز خدا، حسین بن علی علیهما السلام آب و جاروب نکرد؟!

آری، دیگرانی که پیوندشان با خداوند و بندگان پاکیزه و مطهر او که خاندان عصمت و طهارتند، محدود است و در تمام بخش های زندگی آنان، خدا و اهل بیت علیهم السلام به چشم نمی خورند، خانه دل نیز برای آنان محدودیت دارد، هر مقدار که دوستی خدا را پذیرفته و دل به اولیای او داده اند، در دل ما نیز جا دارند.

مهر و دوستی دوستان خدا و اهل بیت طهارت علیهم السلام در قلب ما است، ولی نسبت به اعمال زشت و ناپسندی که مرتکب می شوند و خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام را از خود می رنجانند، نفرت و بیزاری می جوئیم، اینجاست که محبت و دوستی مرز می شناسد و مهرورزی مطلق نبوده و در دایره نسبت قرار می گیرد.

ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ عَاصِيًا فَهُوَ عَاصٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُطِيعًا فَهُوَ مُطِيعٌ؛ (۱)»

کسی که معصیت کاری را دوست بدارد، او نیز معصیت کار محسوب می شود و کسی که فرمان بری را دوست بدارد، او نیز مطیع و فرمان بر به حساب می آید.»

نکته دقیق و قابل توجه این است که بیزاری و نفرت داشتن از معصیت و نافرمانی به معنای بیزاری از شخص معصیت کار نمی باشد، کسی که دوستدار

ص: ۵۹

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشد، ولی لغزش هایی در زندگی دارد و گاهی در دام شیطان می افتد، نسبت به لغزش ها و گناهانش نفرت و بیزاری نشان داده، ولی نسبت به خود او مهرورزی می نمایم.

زید نرسی می گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام عرض کردم: مردی از دوستان و شیعیان شما گنهگار است، شراب می نوشد و مرتکب گناهان کبیره می شود، آیا از او بیزاری جویم؟ حضرت فرمود: «از کارش بیزاری جوید نه از خودش، او را دوست داشته باشید، ولی با عملش دشمنی کنید.»

عرض کردم: آیا اجازه داریم به او بگوییم: فاسق فاجر؟! حضرت فرمود: نه؛ فاسق فاجر، کافری است که ما را انکار می کند و با دوستان ما دشمنی می کند، خداوند ابا دارد از اینکه شیعه ما فاسق فاجر باشد، اگرچه عمل زشت انجام دهد، ولی شما به او بگویید: بدکار زشت کار، کسی که خودش مؤمن است، پاکیزه روح و پاکیزه بدن است. ولی کارش خبیث است.

به خدا سوگند! دوست ما از دنیا نمی رود مگر در حالی که خدا و رسولش و ما از او راضی باشیم و خداوند به رغم گناهانش، او را با چهره ای نورانی محشور خواهد کرد در حالی که عورت او پوشیده است و از وحشت در امان است و ترس و اندوهی به دل ندارد. و این همه به خاطر این است که دوست ما از دنیا خارج نمی شود تا اینکه از گناهان پاک شود به سبب، ضرر مالی و جانی یا مصیبت فرزند یا بیماری. و کمترین چیزی که سبب پاک شدن دوست ما می شود، این است که خداوند رؤیای وحشتناکی به او نشان می دهد تا از این راه اندوهگین شود و همین

اندوه کفاره او می شود، یا ترسی از اهل دولت باطل بر او وارد می کند، یا در هنگام مرگ بر او سخت گیری می کند، در نتیجه خداوند را در حالی ملاقات می کند که به واسطه پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام از گناهان پاک شده و وحشت او به امنیت بدل گشته است.

پس از آن نیز با یکی از این دو امر رو به رو خواهد شد: یا رحمت فراگیر خداوندی که وسیع تر از گناهان اهل زمین است، یا شفاعت پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام؛ اگر رحمت خدا او را دربر نگیرد شفاعت پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام او را فرا خواهد گرفت و بدین سان رحمت فراگیر پروردگار هم شامل حال او خواهد شد. [\(۱\)](#)

مهر نورزیدن نسبت به بیگانگان و نیکی نمودن به آنان

دوستی نکردن با بیگانگان به این معنی نیست که به آنان نیکی ننماییم، بلکه هر کدام جای خود را دارد. قرآن کریم مسلمانان را از اینکه دوستی و سرپرستی غیر مسلمانان را بپذیرند سخت برحذر داشته، ولی از نیکی کردن به آنان و به قسط و عدل عمل کردن منع ننموده است.

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُواكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» [\(۲\)](#)

ص: ۶۱

۱- ۴۳. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۱۴۷ و ج ۲۷ / ص ۱۳۷.

۲- ۴۴. سوره ممتحنه / آیه ۸.

خداوند باز نمی دارد شما را از اینکه نیکی کنید به کسانی که با شما در دین مقاتله و جنگ نکرده اند و شما را از خانه هایتان بیرون نرانده اند، و نسبت به آنان دادگری کنید، همانا خداوند دادگران را دوست می دارد.»

در اسلام نیامده است که کار پسندیده و نیک فقط نسبت به مسلمانان باشد و به هیچ وجه خیری از شما به دیگران نرسد، بلکه از این جهت که خیر رساندن به غیر مسلمانان ممکن است موجب هدایت آنان گردد و نسبت به خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام گرایش پیدا کنند، امری پسندیده و مورد قبول می باشد.

مشرکین و کفار از این جهت که بندگان خدا هستند و خداوند آنان را برای بندگی آفریده است، مورد توجه و نیکی ما هستند، تا شاید در مسیر هدایت الهی قرار گرفته، بندگی خدا کنند، ولی از این جهت که کفر ورزیده و از راه به بیراهه رفته اند، مبعوض و منفور ما می باشند.

دعا برای گمراهان

اشاره

سید بن طاووس در کتاب «إقبال الأعمال» در بخش فضایل شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان می فرماید: «در شب مبارکی از ماه رمضان بودم و در سحر برای کسانی که به طور معمول انسان دوست دارد برای آنها دعا کند و همین طور برای خودم دعا می کردم که ناگهان به فکرم رسید، سزاوار است ابتدا برای کسانی که منکر ربوبیت الهی و نعمات او هستند و حریم الهی را خفیف می شمزند، دعا شود.

ص: ۶۲

به این گونه که بخواهیم از آن گمراهی خارج شوند، زیرا جنایت آنها نسبت به خدا و رسول صلی الله علیه و آله بدتر و شدیدتر از ناسپاسی عارفان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله است. پس اقتضای بزرگداشت مقام الهی و همچنین مقام رسولش این است که ابتدا برای کسانی که بیشتر متضرر شده اند، دعا شود. لذا برای هر گمراهی دعا کردم تا هدایت شود و به خدا و رسول صلی الله علیه و آله برگردد، سپس برای انسان های راه یافته دعا نمودم که بر هدایتشان باقی مانده و بر آن افزون گردد، و در آخر برای خود و کسانی که مربوط به من هستند، دعا نمودم.»^(۱)

۵) دوستی نسبت به ماندگارها

مهرورزی نسبت به چیزهایی که از بین رفتنی است، امری ناپسند و قابل نکوهش است. انسانی که برای همیشه ماندگار است، دل دادنش به چیزی که برای همیشه او را همراهی نمی کند، شایسته نیست، دل دادن به فرشی عتیقه و یا خانه ای پُر قیمت و یا کاری که از گذشتگان به ما رسیده و عنوان سنّت را به خود گرفته است، فروختن دوستی و محبت است به چیزی که بها و ارزش ماندگاری را ندارد. ملاک معامله و دل را به چیزی فروختن، همراهی آن برای همیشه با انسان می باشد. وابسته شدن به چیزی که روزی باید از او دل بکند، جز دردسر و گرفتاری بهره و سودی به دنبال نخواهد آورد.

ص: ۶۳

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«عَلَّمَنِي جَبْرِئِيلُ وَأَوْجَزَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! أَحَبُّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ» (۱)

جبرئیل به من آموخت هر چیزی را می خواهی دوست بدار، ولی روزی از آن جدا خواهی شد.»

همان گونه که انسان دوست دارد برای همیشه بماند و از بین نرود، به چیزهایی هم عشق می ورزد که ماندگار باشد، لکن غفلت و بی توجهی نسبت به فنا و نابودی اشیاء، انسان را به سوی آنها کشیده و دل را اسیر می نماید و عمری را با محبت و دوستی نسبت به اموری می گذرانند که عاقبتش فناء و نابودی است. ولی در آن روز که پرده غفلت و بی توجهی کنار رود و انسان با چشمانی تیزبین به همه چیز نگاه کند دچار حسرت و پشیمانی گشته، می گوید:

«يَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» (۲)

ای کاش دوستی و محبت خود را صرف فلان چیز نمی کردم.»

اگر بناست انسان خانه ای را هم دوست داشته باشد، به خانه خدا، مسجد و کعبه دل بدهد که ماندگار و باقی است و روزی به نفع انسان شهادت می دهد و اگر بناست سنگ های رنگارنگ، دل از انسان ببرند، دل به سنگی دهد که حجر الاسود است و رنگی سیاه دارد، ولی روزی با شهادتش انسان را روسفید می نماید. (۳)

ص: ۶۴

۱- ۴۶. مستدرک الوسائل: ج ۱ / ص ۱۲۲.

۲- ۴۷. سوره فرقان / آیه ۲۸.

۳- ۴۸. بحار الانوار: ج ۹۹ / ص ۲۲۱.

و اگر بناست زمین خاکی، انسان را زمین گیر کند، چه بهتر دل به تربت حسینی دهد که نشان از عشق ورزی نسبت به خدا دارد و شاهد آخرین زمزمه های عاشقانه در گودال قتلگاه می باشد.

دوست داشتنی هایی که برای انسان می ماند به ما معرفی گردیده، مهرورزی نسبت به عالم و دانشمندی که انسان را با خدا آشنا نماید، کودکی که آلوده به گناه و معصیت نگردیده و فطرت سالمش فریاد توحید سر می دهد، انسان فقیر و محرومی که فقط دست نیاز به سوی بی نیاز هستی دراز می کند، همه و همه قابلیت دوستی و نثار محبت انسان را دارند.

ولی آنچه بوی فنا و نابودی و از بین رفتن و بی محتوایی دارد، ارزش دل بستگی انسان را ندارد، دوستان موقتی که ارتباط و پیوندی با ابدیت ندارند، برای انسان هایی که دل به خدا داده و انتظار بازگشت به سوی او را دارند، جدّابیتی نخواهند داشت.

دل دادن به عاشوراییان که جز به حق نمی اندیشیدند و جز عشق او در سر نداشتند، دل دادن به خدا و امور ماندگار است. در فراق چنین دوستانی اشک ریختن، در مسیر خالق هستی است و به یاد آنان زندگی کردن، دوستی در راه خدا است.

عشق امام سجاده علیه السلام به دیدار سر بریده حسین علیه السلام

پس از جریان عاشورا و کربلا، مدتی گذشت و عزیزان حسین علیه السلام در فراق او سوختند و ساختند، روزی یزید بن معاویه به امام سجاده علیه السلام یادگار عشق و فضیلت گفت: سه چیزی که خواسته توست و من وعده داده ام برآورده کنم، مطرح کن.

حضرت فرمود: «خواستۀ اول من؛ دیدار روی آقا و مولایم حسین بن علی علیهما السلام است، می‌خواهم به آن چهره نگاه کرده و خداحافظی نمایم. خواسته دوم؛ آنچه از ما به غارت بردید، به ما برگردانید. خواسته سوم؛ اگر بنا داری مرا بکشی، این زن‌ها را به حرم رسول خدای صلی الله علیه و آله برگردان.»

یزید ملعون پاسخ داد: تصمیم به قتل و کشتن ندارم و خودت آنان را به مدینه برگردان، اما دیدن روی پدر امکان ندارد و تو دیگر چهره پدر را نخواهی دید، اما آنچه به غارت برده شده، من چند برابر قیمت آن را به شما می‌دهم.

حضرت فرمود: «ما قیمت آن را از تو نمی‌خواهیم، بلکه خود آنها را می‌خواهیم، زیرا در بین آنها چیزهایی بوده که با دست دختر پیامبر، فاطمه زهرا علیها السلام بافته شده و مقنعه دختر پیامبر در بین آنها بوده است و همچنین لباس و گردن بند دختر رسول خدا.» یزید ملعون دستور داد که همه آنها را به ایشان برگردانند. (۱)

ص: ۶۶

سنگ محک و ادعای دوستی /

فصل سوم سنگ محک و ادعای دوستی

اشاره

ص: ۶۷

قال الله تعالى:

كَذِبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحْيِي

فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي؛

دروغ می گوید کسی که فکر می کند مرا دوست دارد، ولی در تاریکی شب، خوابیده

و به سراغ من نمی آید.

بحار: ۳۲۹/۱۳

ص: ۶۸

از آنجا که دوستی و دشمنی در راه خدا از ارزش بالایی برخوردار است، به گونه ای که محور دین حساب شده و سرنوشت انسان به آن گره خورده و سعادت ابدی مرهون آن می باشد، مدعیان محبت زیاد می شوند و چه بسا در ادعا پا را فراتر گذاشته و ادعای عشق می کنند.

چه بسیار افرادی که خود را عاشق علی علیه السلام و یا شیفته امام حسین علیه السلام یا واله و شیدای امام زمان علیه السلام می دانند و این الفاظ در زبان آنها مکرر ذکر می شود و تکرار می کنند. اینجاست که احتیاج به یک سنگ محک است تا انسان خود را بیازماید و ببیند آیا ادعایش واقعیت دارد، یا ادعایی دروغین و یا جهل مرکب است و حتی خودش هم نمی داند که ادعایش واقعیت ندارد. در این زمینه سنگ محک های مختلفی وجود دارد که به آنها می پردازیم.

البته قبل از اینکه به سراغ این محک ها برویم، توجه به این نکته لازم است که محبت ها همه یکسان نیست، بعضی محبت ها ضعیف و بعضی شدید و بعضی شدیدتر است، لذا ممکن است برخی از این محک ها در بعضی محبت ها جواب ندهد به خاطر اینکه محبت ضعیف است.

بله! در محبت شدید، همه آنها جواب می دهد و نیز باید توجه داشت اگر در محبتی سنگ محک پاسخ نداد هرگز نباید یأس و ناامیدی به درون انسان راه پیدا کند که: پس ما محبت به خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام نداریم، زیرا ممکن است سنگ محکی دیگر جواب دهد، اگر شخص دید هیچ کدام جواب نمی دهد، باید حرکتی کند و راه حل پیدا نماید و خودش را توییح و سرزنش کند که چرا این گونه هست و به سراغ راه های پیدایش محبت برود.

(۱) به یاد محبوب بودن

انسان هر چیزی را که دوست داشته باشد به نسبت و میزان محبتش، محبوب را فراموش نمی کند و از یاد او نمی رود، مادری که به فرزندش علاقه دارد او را فراموش نمی کند حتی اگر به سفر برود دائماً در فکر است که فرزند او در چه حالی است، آیا غذا دارد؟ آیا سرما و گرما اذیتش نمی کند؟ آیا مریض نشده؟ با دیگران که سخن می گوید، مرتب می خواهد فرزندش را مطرح کند، به بهانه های مختلف نام او را می برد، فرزندم به این غذا خیلی علاقه دارد، این رنگ لباس را خیلی دوست دارد. عکس او را همراه خود بر می دارد، به دوستانش نشان می دهد و خلاصه همه جا سخن از او می گوید.

حضرت یعقوب علیه السلام آن قدر سخن از یوسف گفت، که به او گفتند: چقدر صحبت از یوسف می کنی و به یاد او هستی، آخر مریض خواهی شد، و خود را با این کار هلاک می کنی.

ص: ۷۰

«قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُوْا تَذَكَّرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُوْنَ حَرَضًا أَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهَالِكِيْنَ»؛ (۱)

گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی.»

یاد خدا نشانه محبت و دوستی

انسانی که دوستدار خداوند است به نسبت دوستی اش او را یاد می کند، از خانه بیرون می رود به یاد اوست و با یاد او و نام او که «الله» است خانه را ترک می کند، هر کاری که انجام می دهد به یاد اوست، غذا می خورد از او یاد می کند با نام او شروع می کند، درس می خواند، مطالعه می کند، به تفریح می رود، مسافرت می رود، همه جا با نام اوست، حتی وقتی می نشیند مکانی را انتخاب می کند که در مقابل خانه او یعنی کعبه باشد و رو به قبله می نشیند حتی وقتی می خوابد به یاد اوست و به طرف کعبه می خوابد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ حُبُّ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ (۲) نشانه محبت خدا دوست داشتن یاد اوست.»

در بعضی روایات آمده، یکی از فرشته ها گفت: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» و ملک دیگری گفت: «رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرَّوْحِ» حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی شنید، فرمود: دوباره

ص: ۷۱

۱- ۵۰. سوره یوسف / آیه ۸۵.

۲- ۵۱. بحار الانوار: ج ۶۹ / ص ۲۵۲.

بگویید، من نصف مالم را به شما می‌دهم. دوباره فرمود: یک بار دیگر بگویید، همه اموالم و فرزندانم و بدنم مال شما. (۱)

آری نام محبوب شنیدن آن چنان لذت بخش است که انسان مُحبّ حاضر است از هستی خود به خاطر او بگذرد. حال اگر من به یاد خدا نیستم حتی در بهترین شرایط که نماز است، او را فراموش می‌کنم، همه چیز به ذهن من می‌آید و نزد من حضور پیدا می‌کند و تنها خدا از ذهنم می‌رود، معلوم می‌شود که محبت و دوستی ام با او ضعیف است، دوستی با دیگران و علاقه مند شدن به غیر او، مانع حضور ذهنم نسبت به او می‌گردد.

(۲) تلاش برای رسیدن به محبوب

محبت و دوستی، انسان محبّ را آرام نمی‌گذارد، در او حرکت ایجاد می‌کند که هرچه زودتر خود را به دوست برساند و فراق تبدیل به وصال گردد. تنها یاد محبوب بودن او را سیر نمی‌کند، بلکه می‌خواهد با او باشد، مکان‌هایی را که احتمال می‌دهد محبوبش آنجا باشد می‌رود، ساعت‌ها می‌ماند شاید لحظه‌ای او را ببیند. زمان‌هایی را انتخاب می‌کند که فرصت بیشتری برای دیدار است.

خلاصه آن قدر برنامه ریزی می‌کند برای دیدار که روزی، ساعتی، لحظه‌ای، به آرزویش برسد.

ص: ۷۲

امام صادق علیه السلام فرمود: در مناجاتی که بین حضرت موسی علیه السلام و خداوند عالمیان بود، خداوند به او فرمود: پسر عمران! دروغ گفته است کسی که فکر می کند مرا دوست دارد ولی هنگام شب می خوابد و به سراغ من نمی آید. مگر هر دوستی نمی خواهد با دوستش خلوت کند؟ دوستان من کسانی هستند که وقتی شب فرا می رسد به سراغ من می آیند و با من به گونه ای سخن می گویند که گویا مرا می بینند و در کنار خود درک می کنند. (۱)

اویس در جست و جوی پیامبر صلی الله علیه و آله

جوانی که در نقطه ای دور از مکه همراه مادر خود زندگی می کند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ندیده ولی محبت او را پیدا کرده و مشتاق او شده؛ چه کند محبت، او را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله می کشاند. شغل او شتربانی است از این راه زندگی خود و مادرش را اداره می کند.

روزی به مادر گفت: اجازه می دهی که به مدینه روم و به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله نایل شوم؟ مادر گفت: اجازه می دهم ولی نباید بیش از نصف روز در مدینه بمانی. او مسیر طولانی را طی کرد و به مدینه رسید. لحظه شماری می کند که به محبوب

ص: ۷۳

۱- ۵۳. بحار الانوار: ج ۱۳ / ص ۳۲۹؛ «عن المفضل قال: سمعت مولای الصادق علیه السلام يقول: کان فیما ناجی اللّٰه عزوجلّ به موسی بن عمران علیهما السلام أن قال له: یابن عمران! کذب من زعم أنه یحبّنی فإذا جنّه اللیل نام عنّی، ألیس کلّ محبّ یحبّ خلوه حبیبه؟ ها أنذا یابن عمران مطّلع علی أحبّائی إذا جنّهم اللیل حوّلت أبصارهم من قلوبهم ومثّلت عقوبتی بین أعینهم، یخاطبونی عن المشاهده ویکلمونی عن الحضور. یابن عمران! هب لی من قلبک الخشوع ومن بدنک الخضوع ومن عینیک الدموع فی ظلم اللیل وادعنی فإنّک تجدنی قریباً مجیباً.»

خود برسد، سراغ خانه پیامبر صلی الله علیه وآله را گرفت به خانه رسید، ولی پیامبر خدا در خانه نبود، مدتی صبر کرد پیامبر نیامد. مادر به او گفته است که باید زود برگردی، چه کند؟ لذا برگشت.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به منزل آمد، فرمود: «این نور کیست که در این خانه می بینم؟» گفتند: شتربانی که او ایس نام داشت اینجا آمد و برگشت. فرمود: «در خانه ما این نور را هدیه گذاشت و رفت.» (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مکرر از او ایس یاد می کرد در حالی که او را ندیده و او ایس هم پیامبر را ندیده، ولی محبت، ارتباط را برقرار نموده است. پیامبر فرمود:

«يَفُوحُ رَوَائِحُ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ الْقَرْنِ، وَاشْوَقَاهُ إِلَيْكَ يَا أُوَيْسُ الْقَرْنِ؛» (۲)

بوی بهشت از جانب قرن می وزد، چقدر اشتیاق به تو دارم ای او ایس! هر که او را ملاقات کند سلام مرا به او برساند.»

هرچند او نتوانست به دیدار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نایل شود، ولی پس از سال ها توانست خود را به کسی برساند که جان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود، آری در جنگ صفین خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام رسانید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نزدیکی بصره فرمود: «هزار نفر از طریق کوفه خواهند رسید و همگی با من پیمان مرگ بسته و آمادگی خود را برای کشتن و کشته شدن در رکاب من اعلام خواهند کرد.»

ص: ۷۴

۱- ۵۴. منتهی الآمال: ج ۱ / ص ۱۴۲.

۲- ۵۵. کتاب الفضائل: ص ۱۰۷

طولی نکشید که گروهی با علی علیه السلام بیعت کردند، ولی تعداد آنها نهصد و نود و نه نفر بود. ابن عباس که پسر عمو و از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در میان نیروهای علی علیه السلام شرکت داشت، می گوید: در این هنگام من سخت در تعجب فرو رفتم و اضطراب مرا گرفت که چرا شماره این جمعیت به هزار نفر نرسید، زیرا ممکن است مخالفان این پیشگویی را دستاویز قرار داده و بر علیه علی علیه السلام تبلیغ کنند، ولی ناگهان مرد مسلح و پشمینه پوشی از راه رسید و به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد،

- گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم.

- بر چه اساسی بیعت می کنی؟

- بر اساس پیروی از فرمان تو و مبارزه و فداکاری در رکاب تو تا هنگامی که جان بسپارم یا اینکه پیروزی نصیب شما گردد.

- اسم تو چیست؟

- اویس.

- اویس قرنی؟!

- بلی!

- الله اکبر، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به من خبر داده که من شخصی از امت او را ملاقات می کنم که نام او اویس قرنی است و او از اعضای حزب خدا و رسول صلی الله علیه و آله است، او در راه خدا به شهادت می رسد. (۱)

ص: ۷۵

آری، او پس از سال‌ها تحمل فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله توانست به دیدار امیر مؤمنان علیه السلام نایل گردد و محبت و عشق خدا را در مسیر شهادت و رسیدن به محبوب حقیقی، در رکاب علی علیه السلام به نمایش بگذارد.

در جست و جوی مهدی علیه السلام

آیا می‌شود انسان نسبت به امامان معصومش محبت داشته باشد، ولی برای رسیدن به آنها تلاش نکند؟! سید بن طاووس رحمه الله در وصیتی که به فرزندش دارد می‌نویسد: ای فرزندم محمد! به تو و برادرت و هر کسی که این کتاب را بخواند وصیت و سفارش می‌کنم به حفظ رعایت آنچه خدا و رسول صلی الله علیه و آله درباره مولای ما مهدی علیه السلام بیان فرموده که قول و عمل بسیاری از مردم درباره آن حضرت از جهات کثیره با عقیده آنان مخالفت دارد.

از آن جمله مکرر دیده ایم که اگر عبدی یا اسبی یا درهمی از آنان مفقود شود، ظاهر و باطن ایشان یک باره متوجه آن چیز است و در پیدا کردن آن، کمال جدّ و جهد را بنمایند، اما ندیدم که در تأخیر ظهور آن حضرت متأثر باشند. (۱)

چه بسا افرادی مثل علی بن مهزیار، حدود بیست سفر به حج و زیارت خانه خدا می‌روند تا امام زمان علیه السلام را ملاقات کنند، مدت یک سال شب‌های چهارشنبه به مسجد سهله می‌روند تا ملاقات برای آنان حاصل شود و...

ص: ۷۶

دوستی محبوب، انسان را وادار می کند به زیارت قبر او برود، نه فقط سالی یک بار به زیارت امام هشتم علیه السلام یا به زیارت قبر حسین بن علی علیهما السلام برود، بلکه هر فرصتی که پیدا شود از آن استفاده نموده و دیداری تازه می کند، این کارها نشانه محبت است.

جابر بن عبد الله انصاری و زیارت امام حسین علیه السلام

آیا آن چیزی که جابر بن عبد الله انصاری را وادار کرد که حرکت کند و به زیارت حسین بن علی علیهما السلام بیاید، جز محبت و دوستی او بود؟!

عطیه می گوید: با جابر بن عبد الله انصاری برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رفتیم، وقتی وارد کربلا شدیم جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد و همانند شخصی محرم جامه ای به کمر بست و جامه ای بر دوش انداخت و بدن خود را معطر کرد، هر گامی که برمی داشت ذکر خدا می گفت تا نزدیک قبر شد.

به من گفت: مرا به قبر بچسبان. وقتی به قبر رسید (رسیدن به محبوب) بیهوش روی قبر افتاد. آب بر او ریختم، به هوش آمد. پس سه مرتبه گفت: یا حسین! سپس گفت: آیا دوست جواب دوست را نمی دهد؟

سپس گفت: چگونه جواب می دهی در حالی که رگ هایت بریده شده و بین بدن و سرت فاصله افتاده است. سپس جملاتی را گفت و بر اصحاب امام حسین علیه السلام سلام کرد. آن گاه گفت: ای اصحاب حسین! ما با شما شریک هستیم در آنچه وارد شدید.

عطیه گفت: جابر! ما آن راهی را که آنها رفتند، نرفتیم و همانند آنان شمشیر نزدیم و فرزندانمان یتیم نشدند و همسران ما بیوه نگشتند.

جابر گفت: از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «کسی که قومی را دوست بدارد با آنان محشور می شود و در عمل با آنان شریک است.» قسم به خداوند که نیت من و اصحابم بر آن چیزی است که حسین و اصحابش بر آن بودند. سپس گفت: عطیه! شاید بعد از این سفر تو را نبینم، می خواهم تو را سفارش کنم: دوست بدار کسی که آل محمد را دوست دارد، دشمن بدار کسی که آل محمد را دشمن می دارد، ولو بسیار در عبادت روزه یا نماز باشد، با دوست آل محمد مدارا کن، زیرا اگر قدمی از آنها به لغزش بلرزد، قدم دیگر آنها در محبت استوار است. به درستی که دوستان آنها یعنی آل محمد علیهم السلام به بهشت می روند و دشمنان آنها در جهنم. (۱)

ص: ۷۸

۵۸ - ۱. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۱۳۰؛ «عن عطیه العوفی قال: خرجت مع جابر بن عبد الله الأنصاری رحمه الله زائرین قبر الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، فلمّا وردنا كربلاء، دنی جابر من شاطئ الفرات فاغتسل ثم انترز بإزار و ارتدی بآخر، ثم فتح صرّه فیها سعد، فثرها علی بدنه ثم لم یخط خطوه إلّا ذکر الله حتی إذا دنی من القبر قال: ألمسنيه! فألمسته، فخرّ علی القبر مغشياً علیه، فرششت علیه شیئاً من الماء فأفاق، ثم قال: یا حسین! ثلاثاً ثم قال: حبیب لا یحب حبیبه؟ ثم قال: وأنی لك بالجواب وقد شحطت أوداجک علی أثباجک وفزق بین بدنک ورأسک. فأشهد أنّک ابن النبیین وابن سیّد المؤمنین وابن حلیف التقوی، وسلیل الهدی وخامس أصحاب الکساء، وابن سیّد النقباء وابن فاطمه سیده النساء، وما لك لا تكون هكذا وقد غدتک کفّ سیّد المرسلین وریت فی حجر المتّقین ورضعت من ثدی الإیمان وطمطت بالإسلام، فطبت حیاً وطبت میتاً غیر أنّ قلوب المؤمنین غیر طیبه لفراقک ولا شاکه فی الخیره لك، فعلیک سلام الله ورضوانه. وأشهد أنّک مضیت علی ما مضی علیه أخوک یحیی بن زکریّا. ثم جال ببصره حول القبر وقال: السلام علیکم أيّها الأرواح الّتی حلّت بفناء الحسین علیه السلام وأناخت برحله، أشهد أنّکم أقمتم الصلوه وآتیتم الزکوه وأمرتم بالمعروف وجاهدتم الملحدين وعبدتم الله حتی أتاکم الیقین، والّذی بعث محمّداً بالحقّ لقد شارکناکم فیما دخلتم فیهِ. قال عطیه: فقلت لجابر: وكيف! ولم نهبط وادياً ولم نعل جبلاً ولم نضرب بسیف، والقوم قد فزق بین رؤوسهم وأبدانهم وَاوْتَمَّتْ أولادهم وأرملت الأزواج؟ فقال لی: یا عطیه! سمعت حبیبی رسول الله یقول: «من أحبّ قوماً حشر معهم ومن أحبّ عمل قوم أشرك فی عملهم»، والّذی بعث محمّداً بالحقّ نبیاً! أنّ نبیّی ونبیّه أصحابی علی ما مضی علیه الحسین وأصحابه، خذوا بی نحو أبیات کوفان، فلمّا صرنا فی بعض الطريق، فقال لی: یا عطیه! هل أوصیک؟ وما أظنّ أنّی بعد هذه السفره ملائیک، أحبب محبّ آل محمد ما أحبهم وأبغض مبغض آل محمد ما أبغضهم، وإن کان صوّماً قوّاماً، وأرفق بمحبّ آل محمد، فإنّه إن تزلّ قدم بکثره ذنوبهم، ثبتت لهم أخرى بمحبّتهم، فإنّ محبّهم یعود إلى الجنّه وبمبغضهم یعود إلى النار.»

زیارت امام حسین علیه السلام

دوستی امامان معصوم علیهم السلام موجب حرکت برای دیدار آنها می شود و لو این دیدار بعد از شهادت آنها باشد، به کنار قبر امام رفتن نشانه محبت انسان است.

شخصی به نام سدیر می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا هر روز به زیارت امام حسین علیه السلام می روی؟ عرض کردم: نه. فرمود: هفته ای یک بار می روی؟ عرض کردم: نه. فرمود: ماهی یک بار می روی؟ عرض کردم: نه. فرمود: سالی یک بار می روی؟ عرض کردم: گاهی چنین است. فرمود: چقدر نسبت به امام حسین علیه السلام جفا می کنید. (۱)

علی بن عبید الله از نوادگان امام سجاد علیه السلام بود، دوست داشت به دیدار امام هشتم علیه السلام برود، اما به خودش اجازه نمی داد و عظمت امام مانع می شد. تا اینکه روزی امام هشتم علیه السلام مریض شد و مردم به عیادت حضرت می رفتند، او هم به بهانه عیادت به دیدار امام رفت.

ص: ۷۹

۱- ۵۹. بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ص ۶؛ «قال أبو عبد الله عليه السلام: يا سدیر! تزور قبر الحسين عليه السلام في كل يوم؟! قلت: لا. قال: تزوره في كل جمعه؟! قلت: لا. قال: تزوره في كل شهر؟! قلت: لا. قال: فتزوره في كل سنه؟! قلت: قد يكون ذلك. قال: يا سدیر! ما أجفأكم بالحسين عليه السلام، أما علمت أن لله ألف ملك شعثاً غيراً بيكون ويرثون لا يفترون زوّاراً لقبر الحسين وثوابهم لمن زاره.»

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام وقتی او را دیدند، خیلی به او احترام کردند. این دیدار برای او خیلی لذت بخش بود، اما طولی نکشید که خودش بیمار شد و امام برای عیادت او آمدند. همسر او از پشت پرده، امام را نظاره می کرد و وقتی حضرت از منزل خارج شد به خاطر شدت علاقه به حضرت، محلی را که حضرت در آنجا نشسته بود می بوسید و بر آن مکان دست می کشید. آری محبت چنین آثاری دارد. (۱)

(۳) جدا نشدن از محبوب در سختی ها

محبت اگر ضعیف باشد، سختی ها و مشکلات زندگی مخصوصاً اگر از دوست برسد، چه بسا انسان را از محبوب جدا کند، در حالی که محبت شدید، سختی ها را قابل تحمل کرده و حتی سختی ها در کام او شیرین می شود و می گوید: هر چه از دوست رسد نیکوست.

ص: ۸۰

۱- ۶۰. بحار الأنوار: ج ۴۹ / ص ۲۲۲؛ «عن سلیمان بن جعفر قال: قال لی علی بن عیید الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام: أشتهی أن أدخل علی أبی الحسن الرضا علیه السلام أسلم علیه. قلت: فما یمنعک من ذلك؟ قال: الإجلال والهیبه له وأتقی علیه. قال: فاعتلّ أبو الحسن علیه السلام علّه خفیفه وقد عاده الناس، فلقت علی بن عیید الله فقلت: قد جاءک ما ترید، قد اعتلّ أبو الحسن علیه السلام علّه خفیفه وقد عاده الناس، فإن أردت الدخول علیه فالیوم. قال: فجاء إلى أبی الحسن علیه السلام عائداً، فلقیه أبو الحسن علیه السلام بكلّ ما یحبّ من المنزله والتعظیم، وفرح بذلك علی بن عیید الله فرحاً شديداً. ثم مرض علی بن عیید الله، فعاده أبو الحسن علیه السلام وأنا معه فجلس حتی خرج من کان فی البیت، فلما خرجنا أخبرتنی مولاه لنا أن أم سلمه امرأه علی بن عیید الله كانت من وراء الستر تنظر إلیه، فلما خرج خرجت وانکبت علی الموضع العذی کان أبو الحسن فیهِ جالساً، تقبله وتمسّیح به. قال سلیمان: ثم دخلت علی علی بن عیید الله فأخبرنی بما فعلت أم سلمه، فخبیرت به أبو الحسن علیه السلام قال: یا سلیمان! إن علی بن عیید الله وامرأته وولده من أهل الجنّه، یا سلیمان! إن ولد علی وفاطمه علیهما السلام إذا عزّفهم الله هذا الأمر لم یكونوا کالنّاس.»

آیا سختی های طفل از محبت مادری که تا صبح از گریه فرزند نخواستید و مرتب به او رسیدگی می کرده، می کاهد؟!

آیا پدری که زحمات طاقت فرسا برای بهبودی فرزند مریضش کشیده از محبتش کاسته می شود؟!

آیا سختی های فرزندی که معلول و فلج به دنیا آمده و سال ها گذشته و پدر و مادر به او رسیدگی کرده اند، از محبت آنان می کاهد؟!

در راه خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام هر قدر انسان سختی ببیند، اگر محبتش زیاد باشد، راه را ترک نکرده، بلکه به محبت او افزوده می شود. کسی که به زیارت یکی از امامان می رود و در بین راه بر اثر حادثه ای فرزندش را از دست می دهد، یا خسارت مالی به او می خورد و تصادفی می کند، اگر علاقه و محبتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام زیاد باشد، نمی گوید: چرا چنین شد؟!

داستان عدی بن حاتم

عدی بن حاتم یکی از پیروان مخلص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام است که سه نفر از فرزندانش به نام طرفه و طریف و طارف در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام شهید شدند.

پس از سال ها و بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، این پدر سه شهید با معاویه مواجه شد، او برای اینکه خاطره تلخی برایش تجدید شود و از او اعتراف بگیرد که از طرفداری علی علیه السلام زیان دیده است، به او گفت: پسرانت کجایند؟ پسرانت چه شدند؟

گفت: در صفین پیشاپیش علی علیه السلام شهید شدند. گفت: علی انصاف را در حق تو رعایت نکرد، پسران خود را نگاه داشت و پسران تو کشته شدند.

عدی بن حاتم جواب داد: ای معاویه! بدان که قطع حلقوم و سكرات مرگ بر ما آسان تر است از اینکه سخن ناهمواری در مورد علی علیه السلام بشنویم.

معاویه دید خیلی علاقه به علی علیه السلام دارد و نمی تواند او را از علی علیه السلام جدا کند و قلبش را نسبت به او از کار بیاندازد! این علی کیست که این چنین او را مجذوب کرده، صدا زد: می توانی مقداری از اوصاف و خصوصیات علی علیه السلام را برایم بگویی؟ گفت: ای معاویه! مرا معذور بدار. معاویه اصرار کرد، او هم مقداری از خصوصیات فردی علی علیه السلام را بیان کرد.

رابطه او با خدا را ذکر کرد، مناجات های شبانه علی علیه السلام را گفت، قضاوت های به حق او را برشمرد، لباس و غذای او را مطرح کرد و آن قدر گفت که اشک معاویه جاری شد، با آستین لباسش اشک ها را پاک کرد و گفت: خدا ابوالحسن را رحمت کند! بله، این چنین بود.

معاویه دید عدی بن حاتم نه تنها دوست علی علیه السلام، بلکه عاشق دلسوخته اوست. گفت: چگونه در فراق علی علیه السلام صبر می کنی؟ گفت: مثل صبر مادری که فرزندش را در دامانش سر ببرند، گریه اش تمام نمی شود و ناراحتی اش همیشگی است.

معاویه گفت: آیا می شود علی علیه السلام را فراموش کنی؟ پاسخ داد: مگر روزگار می گذارد که علی علیه السلام را فراموش کنم؟! (۱)

ص: ۸۲

۱- ۶۱. سفینه البحار: ج ۲ / ص ۱۷۰؛ «إِنَّ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ دَخَلَ عَلِيَّ مَعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَفْيَانَ فَقَالَ: يَا عَدِي! أَيْنَ الطَّرْفَاتُ يَعْنِي بَيْنَهُ طَرِيفًا وَطَارِفًا طَرَفَهُ. قَالَ: قَتَلُوا يَوْمَ صَفِّينَ بَيْنَ يَدَيَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ: مَا أَنْصَفَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ، إِذْ قَدَّمَ بَنِيكَ وَأَخْرَجَ بَنِيهِ. قَالَ: بَلْ مَا نَصَفْتُ أَنَا عَلِيًّا إِذْ قَتَلْتُ وَبَقَيْتُ. قَالَ: صَفِّ لِي عَلِيًّا. فَقَالَ: إِنْ رَأَيْتَ أَنَّ تَعْفِينِي. قَالَ: لَا أَعْفِيكَ. قَالَ: كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمَدَى شَدِيدَ الْقَوَى، يَقُولُ عَدْلًا وَيَحْكُمُ فَصْلًا، تَنْفَجِرُ الْحَكْمَةُ مِنْ جَوَانِبِهِ وَالْعِلْمُ مِنْ نَوَاحِيهِ، يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهْرَتِهَا وَيَسْتَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَوَحْشَتِهِ وَكَانَ وَاللَّهِ عَزِيزَ الدَّمْعَةِ طَوِيلَ الْفِكْرَةِ، يَحَاسِبُ نَفْسَهُ إِذَا خَلَا وَيَقْلِبُ كَفَيْهِ عَلِيَّ مَا مَضَى، يَعْجَبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ الْقَصِيرِ وَمِنَ الْمَعَاشِ الْخَشْنِ وَكَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا، يَجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَيَدِينُنَا إِذَا أَتَيْنَاهُ وَنَحْنُ مَعَ تَقْرِيْبِهِ لَنَا وَقْرَبِهِ مَنَا لَا- نَكَلِّمُهُ لَهَيْبَتِهِ وَلَا- نَرْفَعُ أَعْيُنَنَا إِلَيْهِ لِعَظَمَتِهِ، فَإِنْ تَبَسَّمَ فَعَنَ اللُّؤْلُؤَ النَّظُومِ، يَعْظُمُ أَهْلَ الدِّينِ وَيَتَجَبَّبُ إِلَى الْمَسَاكِينِ، لَا- يَخَافُ الْقَوَى ظَلَمَهُ وَلَا يِيَّاسَ الضَّعِيفِ مِنْ عَدْلِهِ، فَأَقْسَمَ لَقَدْ رَأَيْتَهُ لَيْلَهُ وَقَدْ مَثَلَ فِي مَحْرَابِهِ وَأَرْخَى اللَّيْلَ سَرِبَالَهُ وَغَارَتْ نَجُومُهُ وَدَمُوعُهُ تَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَهُوَ يَتَمَلَّمُ السَّلِيمَ وَيَبْكِي بِكَاءِ الْخَرِينِ، فَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُهُ وَهُوَ يَقُولُ: يَا دُنْيَا إِلَيَّ تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَيَّ أَقْبَلْتَ، غَزَى غَيْرِي، لَا- حَانَ حِينِكَ، قَدْ طَلَّقْتِكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ، فَعَيْشُكَ حَقِيرٌ وَخَطْرُكَ سَيِّرٌ، آه مِنْ قَلْبِهِ الزَّادُ وَبَعْدُ

السفر وقله الأ-نيس. قال: فوكفت عينا معاويه وجعل ينثفهما بكمه، ثم قال: يرحم الله أبالحسن! كان كذلك، فكيف صبرك عنه؟ قال: كصبر من ذبح ولدها في حجرها، فهي لا ترقى دمعته ولا تسكن عبرتها. قال: فكيف ذكرك له؟ قال: وهل يتركنى الدهر أن أنساه.»

محبت وقتی در قلب پیدا شد، سختی برای انسان مفهومی ندارد و تمام ناهمواری های زندگی بر انسان هموار می شود، گذشتن از امکانات مادی سهل و آسان می شود. زندگی بدون امکانات مادی ولی همراه محبت خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام یعنی همه چیز، و غرق در نعمت بودن ولی جدای از محبوب، یعنی دنیایی تیره و تار.

نمونه ای دیگر؛ محبت رسول خداصلی الله علیه و آله در قلب جوانی قرار گرفت که از نظر امکانات مادی در رفاه بود و پدر و مادر نسبت به او خیلی علاقه داشتند و بر فرزندان دیگر، او را ترجیح می دادند، ولی محبت، او را به رسول خداصلی الله علیه و آله نزدیک کرد و اسلام آورد.

به خاطر مسلمان شدن، با مخالفت پدر و مادر مواجه شد، ولی استقامت کرد، پدر و مادر چون مخالف پیامبر خداصلی الله علیه و آله بودند، فرزند خود را طرد نموده و او را از امکانات بی بهره ساختند به طوری که از نظر زندگی به سختی افتاد.

جوانی که خوش قیافه و همیشه لباس های شیک و گران قیمت می پوشید، آن قدر در سختی قرار گرفت که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله به او نگاه کرد در حالی که لباس کم ارزش در تن داشت. فرمود: «نگاه کنید به کسی که خداوند قلب او را نورانی نموده، او کسی است که در کنار پدر و مادر بهترین خوراکی ها و نوشیدنی ها را داشت، ولی محبت خدا و رسولش، او را به این روز که می بینید، کشانید.»^(۱)

آری؛ او مصعب بن عمیر بود، نه تنها محبت، او را به سوی پیامبر خداصلی الله علیه وآله کشانید، بلکه به سراغ جوان های دیگر هم رفت و آنان را نیز با محبوب خود آشنا نمود. زمانی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله در مکه بود، مسلمانان مدینه تقاضای معلم قرآن نمودند، پیامبر خدا مصعب بن عمیری را که هنوز از مکه، شهر خود خارج نشده بود، به مدینه فرستاد تا قرآن را به آنان بیاموزد و در این راه موفقیت های زیادی کسب کرد و عاقبت در جنگ احد در راه محبت خود سر نهاد و به فیض شهادت در راه معشوق نایل آمد.

مطالب عجیبی را انسان در تاریخ می بیند و با خود فکر می کند که خداوند چه منتی بر ما نهاده که این چنین امامان معصومی برای ما قرار داده و ما را مفتخر به محبت آنان نموده است.

ص: ۸۴

۱- ۶۲. شرح ابن ابی الحدید: ج ۱۰ / ص ۱۵۶؛ «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَظَرَ إِلَى مُصْعَبِ بْنِ عَمِيرٍ مُقْبِلًا وَعَلَيْهِ إِهَابُ كِبَشٍ قَدْ تَمَنَّقَ بِهِ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: انظروا إلى الرجل العذی قد نور الله قلبه، لقد رأيتہ بین أبوین یغذوانه بأطيب الطعام والشراب، فدعا حبَّ الله ورسوله إلى ما ترون.»

انسان‌هایی که کمترین آشنایی با آنان موجب دلدادگی می‌شود و هرچه آشنایی با آنها بیشتر باشد محبت‌های دیگر در ذائقه انسان، بی‌طعم و در دیده انسان کم‌رنگ‌تر می‌گردد و بی‌جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مودت و محبتشان را به عنوان اجر و مزد رسالت خود توصیه نموده است.

مبادا در فردا روز انسان‌ها ادعای ضرر کنند و بگویند: ما چرا چنین انسان‌هایی را نشناختیم و قلب خود را از محبت آنان پر نمودیم؟ چرا به ما نگفتند و چرا تعریف نکردند! تاریخ پاسخ همه این سؤالات را می‌دهد، فقط کمی تأمل و دقت لازم است.

دوستی تو از دلم بیرون نمی‌رود

غلامی راه، به جرم اینکه دزدی و سرقت نموده و خود او هم به این مسأله اقرار داشت دستگیر کرده نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. پس از آنکه جرمش نزد حضرت ثابت شد، دستور داد که دست راست او را قطع کنند.

وقتی قطع کردند، دست قطع شده را با دست چپ خود گرفت و در حالی که قطرات خون می‌ریخت به راه افتاد و رفت. در بین راه شخصی او را دید، از او پرسید: چه کسی دست تو را قطع کرده؟ گفت: آن کسی که باب یقین است، ریسمان محکم الهی است، شافع روز قیامت است و... گفت و گفت.

این شخص خدمت علی بن ابی طالب علیهما السلام آمد و داستان را عرض کرد و گفت: آقا! شما دست این غلام سیاه را قطع کردید، ولی او شما را ستایش می‌کرد و چه خوبی‌هایی برای شما می‌گفت.

امام به دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: بروید و او را بیاورید. به سراغ او آمدند و گفتند: امیرالمؤمنین تو را خواسته. آمد خدمت حضرت. حضرت فرمود: غلام! من دست تو را قطع کردم، ولی تو از من تعریف می کنی!

پاسخ داد: یا امیرالمؤمنین! شما به حق دست مرا قطع کردید، خدا و رسول این کار را واجب کرده است، و شما با این کار مرا از گناه پاک کردی. یا علی! محبت تو آن چنان با گوشت و استخوان من آمیخته که اگر مرا قطعه قطعه کنی، دوستی تو از قلبم بیرون نمی رود.

علی علیه السلام وقتی این صحنه را دید فرمود: دست قطع شده را به من بده. آن گاه دست او را زیر عبا بردند، تکبیر گفتند و کلمات دیگری و در آخر هم دعا و آمین یا رب العالمین و دست قطع شده را به محلّ اصلی اش قرار دادند. وقتی عبا کنار زده شد، دیدند دست غلام به اذن خداوند صحیح و سالم است. (۱)

ص: ۸۶

۱- ۶۳. بحار الانوار: ج ۷۹ / ص ۱۸۸ و مستدرک الوسائل: ج ۱۸ / ۱۵۱؛ «روی عن الأصبح بن نباته قال: دخلت في بعض الأيام على أمير المؤمنين عليه السلام في جامع الكوفة وإذا بجمّ غفير ومعهم عبد أسود، فقالوا: يا أمير المؤمنين! هذا العبد سارق. فقال له الإمام: أ سارق أنت يا غلام؟! فقال له: نعم. فقال له مرّه ثانيه: أ سارق أنت يا غلام؟! فقال: نعم يا مولاي! فقال له الإمام: إن قلتها ثالثة قطعت يمينك. فقال: أ سارق أنت يا غلام؟! قال: نعم يا مولاي! فأمر الإمام بقطع يمينه، فقطعت فأخذها بشماله وهي تقطر دمًا، فلقيه ابن الكوا و كان يشنأ أمير المؤمنين عليه السلام، فقال له: من قطع يمينك؟ قال: قطع يميني الأتزع البطين وباب اليقين وحبل الله المتين والشافع يوم الدين، المصلّي إحدى وخمسين وذكر مناقب كثيره إلى أن قال: فلما فزع الغلام من الثناء ومضى لسبيله، دخل عبد الله ابن الكوا على الإمام فقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين! فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: السلام على من اتبع الهدى وخشى عواقب الردى فقال له: يا أبا الحسن! قطعت يمين غلام أسود وسمعته يثنى عليك بكلّ جميل. قال: ما سمعته يقول؟ قال: قال كذا وأعاد عليه جميع ما قال الغلام. فقال الإمام لولديه الحسن والحسين عليهما السلام: امضيا واثتيا بالعبد. فمضيا في طلبه في كنده فقالا له: أجب أمير المؤمنين يا غلام! قال: فلما مثل بين يدي أمير المؤمنين، قال له: قطعت يمينك وأنت تثنى عليّ بما قد بلغني. فقال: يا أمير المؤمنين! ما قطعتها إلّا بحقّ واجب أوجه الله ورسوله. فقال الإمام عليه السلام: أعطني الكفّ. فأخذ الإمام الكفّ وغطاه بالرداء وكبر وصلى ركعتين وتكلّم بكلمات سمعته يقول في آخر دعائه: آمين ربّ العالمين، وركبه على الزند وقال لأصحابه: اكشفوا الرداء عن الكفّ. فكشفوا الرداء عن الكفّ وإذا الكفّ على الزند يا ذن الله تعالى.»

در این داستان آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ما اگر دوستان خود را قطعه قطعه کنیم، جز زیاد شدن محبت آنها چیز دیگری پیدا نمی شود و دشمنان ما این چنین هستند که اگر بهترین خوبی ها را نسبت به آنان داشته باشیم و چرب و شیرین هم به آنان بدهیم، نتیجه ای جز زیاد شدن دشمنی آنان را در پی نخواهد داشت.

انسانی که دست او را امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر حکم الهی قطع نمود، آن چنان شیفته علی علیه السلام شد که دست از ایشان برنداشت و در جنگ همراه حضرت می جنگید تا در نهروان به فیض شهادت نایل شد. (۱)

(۴) هم‌رنگ شدن با محبوب

محبت و دوستی آن چنان تأثیری در وجود انسان می گذارد که انسان را در ابعاد مختلف هم‌رنگ محبوب می نماید، آنچه را می پسندد که دوست می پسندد، به دنبال چیزی می رود که محبوب به دنبال آن است. مگر می شود ذائقه دوست با دوست متفاوت باشد.

ص: ۸۷

۱- ۶۴. بحار الانوار: ج ۴۱ / ص ۲۱۰؛ «فقال: یابن الکوا! إنَّ محبِّنا لو قطعنا هم أرباً أرباً ما ازدادوا لنا إلّا حبّاً، وإنَّ فی أعداءنا من لو العقناهم السمن والعسل، ما ازدادوا متّیا إلّا بغضاً، وقال للحسن علیه السلام: علیک بعَمِّک الأسود. فأحضر الحسن علیه السلام الأسود إلى أمير المؤمنين علیه السلام فأخذ يده ونصبها فی موضعها وتغطّی بردائه وتكلّم بكلمات يخفيها، فاستوت يده وصار يقاتل بين يدي أمير المؤمنين علیه السلام إلى أن استشهد بالنهروان ويقال: كان اسم هذا الأسود أفلح.»

اگر در شب عاشورا حسین بن علی علیهما السلام می فرماید: از دشمن مهلت بگیرید، زیرا من نماز را دوست دارم و می خواهم امشب نماز بخوانم، آن کسی هم که ادعای دوستی نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام دارد، دوستدار نماز می باشد.

دوستدار نماز

مرد شجاعی که مدتی را در جنگ ها در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام و دورانی را هم کنار امام مجتبی علیه السلام و سپس در کربلا همراه حسین بن علی علیهما السلام بود. روز عاشورا متوجه شد وقت نماز است، خدمت محبوبش آمد و عرض کرد: جانم به فدای شما! دشمن به شما نزدیک شده است و به خدا قسم من قبل از شما باید کشته شوم، ولی دوست دارم وقتی خدا را ملاقات می کنم نماز ظهر امروز را که وقتش نزدیک شده خوانده باشم.

امام حسین علیه السلام می بیند دوستی است که هم رنگ اوست و بی جهت ادعای دوستی نمی کند، در حق او دعا کرد و فرمود: نماز را به یاد آوردی، خدا تو را از نماز گزاران قرار دهد. نماز را خواند و سپس خدمت امام علیه السلام عرض کرد: خوش ندارم که زنده باشم و شما را در میان خانواده ات تنها و کشته بینم. امام فرمود: برو ما هم به زودی به تو ملحق می شویم. رفت و جنگید و زخم های زیادی برداشت و با شهادت به لقای دوست رسید. (۱)

ص: ۸۸

۱- ۶۵. أبصار العین: ص ۷۰؛ «انّ أبائنا ما رأی الشمس یوم عاشوراء زالت وأنّ الحرب قائمه، قال للحسین علیه السلام: یا أباعبد الله! نفسی لنفسک الفداء! انّی أری هؤلاء قد اقتربوا منک ولا والله لا تقتل حتی أقتل دونک إن شاء الله، أحبّ أن ألقى الله ربّی وقد صلّیت هذه الصلوه الّتی دنا وقتها. فرغ الحسین علیه السلام رأسه ثمّ قال: ذکرت الصلوه، جعلک الله من المصلّین الذاکرین، نعم هذا أوّل وقتها. ثمّ قال: سلوهم أن یکفو عنّا حتی نصلّی فسألوهم، فقال الحصین بن تمیم: أنّها لا تقبل منکم. فردّ علیه حبیب، ثمّ إنّ أبائنا ما قال للحسین علیه السلام وقد صلّی: یا أباعبد الله! انّی قد هممت أن الحقّ بأصحابی وکرهت أن أتخلف وأراک وحیداً من أهلک قتیلاً. فقال له الحسین علیه السلام: تقدّم فإنّا لاحقون بک عن ساعه. فتقدّم فقاتل حتی أثنخ بالجراحات، فقتله قیس بن عبد الله الصائدی ابن عمّ له، کان له عدوّاً وکان ذلک بعد قتل الحرّ.»

همرنگی با محبوب به جایی می‌رسد که نمی‌تواند سیر باشد در حالی که دوستش گرسنه است، سیراب باشد در حالی که محبوبش تشنه است. چگونه مادر می‌تواند غذا بخورد در حالی که فرزند او در گرسنگی به سر می‌برد، وقتی کنار سفره می‌نشیند می‌گوید: نمی‌دانم فرزندم که در سفر است آیا غذا دارد یا نه؟! با سختی دستش را به سوی غذا می‌برد.

ابوذر غفاری که نامش برای همه آشناست، در جنگ تبوک از سپاه رسول خداصلی الله علیه وآله عقب افتاد، زیرا مرکبی ضعیف داشت و در بین راه از حرکت وا ماند. ناچار بار بار دوش گرفت و پیاده به راه ادامه داد و سه روز گذشت تا توانست خود را به پیامبر خدا و اصحابش برساند.

روز بالا آمده بود، مسلمانان نگاه کردند شخصی از دور می‌آید. پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: ابوذر است، می‌آید. اصحاب دیدند آری ابوذر است. پیامبر رؤوف و مهربان فرمود: آب برایش ببرید، از راه رسیده و تشنه است. به سراغ او آمدند، با تعجب دیدند او تشنه است ولی آب همراه اوست.

پیامبر فرمود: ابوذر! آب همراه توست، ولی تشنه هستی؟

عرض کرد: بله یا رسول الله! پدر و مادرم به فدایت! در بین راه به مکانی رسیدم که آب باران جمع شده بود، از آن آب چشیدم، دیدم آب گوارایی است، به خود گفتم: نه، از این آب نمی نوشم تا حیب من رسول الله صلی الله علیه وآله از این آب بنوشد، سپس من بنوشم.

پیامبر خدا فرمود: ابوذر! خدا تو را رحمت کند، تو کسی هستی که تنها زندگی می کنی و تنها می میری و تنها مبعوث خواهی شد و وارد بهشت می شوی. (۱)

ذهن خواننده محترم ممکن است متوجه مسأله ای شود که مکرر آن را شنیده و آن آمدن قمر بنی هاشم علیه السلام کنار آب فرات و نوشیدن از آب است. انسانی که هشتاد نفر را کشته تا خود را به آب رسانده، در حالی که تشنگی بر او غلبه کرده، همه شرایط برایش فراهم است که از آن آب بنوشد، فقط یک مانع دارد و آن مسأله محبت و دوستی حسین علیه السلام است که به او اجازه نمی دهد آب بنوشد. لذا این حالت را بر زبان آورد و گفت: ای نفس! حسین تشنه است در میدان جنگ، تو می خواهی آب گوارا بنوشی؟! نه، دین چنین اجازه ای به من نمی دهد. نقل شده است که تشنگی امام حسین و اهل بیتش علیهم السلام آب را از دست او گرفت. (۲)

ص: ۹۰

۱- ۶۶. بحار الانوار: ج ۲۲ / ص ۴۲۹؛ «كان أبوذر تخلف عن رسول الله صلى الله عليه وآله في غزوه تبوك ثلاثة أيام وذلك أن جملة كان أعجف، فلحق بعد ثلاثة أيام ووقف عليه جملة في بعض الطريق فتركه وحمل ثيابه على ظهره، فلما ارتفع النهار نظر المسلمون إلى شخص مقبل، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: كان أباذر. فقالوا: هو أبوذر. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أدر كوه بالماء فإنه عطشان. فأدر كوه بالماء ووافي أبوذر رسول الله صلى الله عليه وآله ومعه أداوه فيها ماء. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أباذر! معك ماء وعطشت؟ فقال: نعم يا رسول الله بأبي أنت وأمي! انتهيت إلى صخره وعليها ماء السماء، فذقته فاذا هو عذب بارد، فقلت: لا أشربه حتى يشربه حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أباذر رحمك الله! تعيش وحدك وتموت وحدك وتبعث وحدك وتدخل الجنة وحدك.»

۲- ۶۷. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۴۱؛ «فقال الحسين عليه السلام: فاطلب لهؤلاء الأطفال قليلاً من الماء، فذهب العباس ووعظهم وحذرهم، فلم ينفعهم فرجع إلى أخيه فأخبره فسمع الأطفال يناحون: العطش العطش. فركب فرسه وأخذ رمحه القربه وقصه نحو الفرات، فأحاط به أربعة آلاف ممن كانوا موكلين بالفرات ورموه بالنبال فكشفهم وقتل منهم على ما روى ثمانين رجلاً حتى دخل الماء، فلما أراد ان يشرب غرفه من الماء، ذكر عطش الحسين وأهل بيته، فرمى الماء وملاً القربه. يا نفس من بعد الحسين هوني وبعده لا كنت أن تكوني هذا الحسين وارد المنون وتشرين بارد المعين تالله ما هذا فعال ديني

البته هم‌رنگی قمر بنی هاشم علیه السلام با محبوبش حسین بن علی علیهما السلام در بخش های مختلف زندگی او به چشم می خورد، حتی روز نهم محرم، عصر تاسوعا این مسأله را صراحتاً مطرح نمود، وقتی شمر از طرف عیدالله امان نامه ای برای قمر بنی هاشم و برادرانش آورده بود، به خیمه ها نزدیک شد و فریاد زد: «أین العباس؛ عباس کجاست؟» ولی کسی جواب او را نداد، امام حسین علیه السلام فرمود: اگرچه انسان فاسقی است، ولی جواب او را بدهید.

قمر بنی هاشم به او فرمود: چه می خواهی؟ گفت: برای تو امان نامه آورده ام، یعنی جان حسین در خطر است ولی تو در امان هستی. قمر بنی هاشم فرمود: خدا تو و امان نامه ات را لعنت کند، آیا من در امان باشم ولی حسین فرزند رسول خدا در امان نباشد.

آری، محبت هم‌رنگی می آورد، جوانی که به یک قهرمان ورزش علاقه پیدا کرده است، از این به بعد ناخودآگاه زندگی اش از او رنگ می گیرد. زندگی خود را مطابق با زندگی او قرار می دهد، فرم لباس هایش همانند او می گردد، نوع غذایش از او شکل می گیرد و کیفیت سخن گفتنش مثل او می شود.

کسانی که دل به امیرمؤمنان علی و فرزندانش علیهم السلام داده اند، نمی شود زهد و بی رغبتی به دنیا و نشاط در عبادت و بیداری و شب زنده داری آن بزرگواران در او تأثیرگذار نباشد.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «دوستان اهل بیت من در دنیا، ده ویژگی دارند: زهد و بی رغبتی نسبت به دنیا، تلاش زیاد برای آخرت، پرهیزکاری در دین، رغبت و تمایل در عبادت، توبه و بازگشت قبل از مرگ، نشاط در شب زنده داری، چشم ندوختن به آنچه دیگران دارند، محافظت از دستورات خداوند، دشمنی نسبت به دنیا، و سخاوتمندی.»^(۱)

(۵) اطاعت

ادعای محبت، با مخالفت و نافرمانی نسبت به محبوب سازگاری ندارد. آیا می شود باور کرد که دوستی باشد ولی خواسته های محبوبش را برآورده نکند. خدادوستی با نافرمانی خدا سازگاری ندارد. البته نمی خواهیم بگوییم کسی که نافرمانی می کند اصلاً محبت خدا در قلب او نیست، بلکه می گوییم به همان نسبت که مخالفت با خداوند می شود، محبت هم نیست.

ص: ۹۲

۱- ۶۸. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۶۳؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أحبّ الائمه من اهل بيتي فقد أصاب خير الدنيا والآخرة، فلا يشكّن أحد أنه في الجنة، فإنّ في حبّ اهل بيتي عشرين خصله: عشر في الدنيا وعشر في الآخرة، اما في الدنيا فالزهد و الحرص على العمل و الورع في الدين و الرّغبة في العباده و التوبه قبل الموت و النّشاط في قيام الليل و اليأس فما في ايدي الناس و الحفظ لأمر الله عزّوجلّ و نهيه، و التاسعه بغض الدنيا و العاشره السّخاء.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ؛

کسی که خدا را نافرمانی می کند دوستدار خدا نیست.»

تُعْصِي الْإِلَٰهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ

هَذَا مَحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ

لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَعْتَهُ

إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ (۱)

معصیت و نافرمانی خدا می کنی در حالی که اظهار محبت نسبت به او می نمایی. چنین چیزی محال است و شدنی نیست. اگر دوستی تو صادقانه بود از او فرمانبری می کردی، زیرا دوست نسبت به محبوب فرمانبر می باشد.

شخصی خیلی به رسول خداصلی الله علیه وآله علاقه داشت، به خدمت حضرت رسید در حالی که رنگ او تغییر کرده و لاغر شده بود. حضرت فرمود: چرا چنین شده ای؟ عرض کرد: کسالتی ندارم جز آنکه وقتی شما را دیر می بینم و مشتاق دیدارتان می شوم این چنین می شود، تازگی برایم این ناراحتی پیدا شده که در قیامت، فراق تو را چگونه تحمل کنم، زیرا اگر به بهشت هم بروم، مقام من پایین تر از مقام شماست، لذا این فکر مرا ضعیف و ناراحت کرده. آیه نازل شد:

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا»؛ (۲)

ص: ۹۳

۱- ۶۹. وسائل الشیعه: ج ۱۱ / ص ۲۴۳.

۲- ۷۰. سوره نساء / آیه ۶۹.

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو رفیقانی اند.»

پس اگر نسبت به محبوب آن قدر محبت دارد که فراق در قیامت هم موجب ناراحتی است لازمه اش اطاعت و فرمانبری محبوب - که پیامبر خداست - می باشد. مخالفت کردن و ادعای محبت، با هم همخوانی ندارد. آیا محبت بدون اطاعت می شود؟ اگر صداقت در این گفتار باشد که؛ تو را دوست دارم، فرمانبری لازمه آن می باشد. خداوند در قرآن می فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۱)

بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است.»

پاسخ به خواسته دوست

نشانه محبت و دوستی، اطاعت از محبوب است، آن گاه که دوست، چیزی از انسان خواست، پاسخ به اطاعت، امضای صداقت در محبت است و مخالفت با او محبت را زیر سؤال می برد.

ص: ۹۴

شخصی به امام صادق علیه السلام مراجعه کرد و گفت: در پرونده من مالیاتی نوشته اند که مسئولیت آن با شخصی به نام نجاشی است، او مطیع شما است. نامه ای به او بنویسید که نسبت به این مالیات صرف نظر کند. حضرت نامه مختصری نوشتند که متن نامه همین مقدار بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سُرَّ أَخَاكَ يَسْرُوكَ اللَّهُ؛

برادرت را خوشحال کن، خدا تو را خوشحال می کند.»

این شخص نامه را گرفت و آورد نزد نجاشی، دید دیگران هم هستند، صبر کرد وقتی خلوت شد، نامه امام علیه السلام را به دست او داد و گفت: این نامه امام صادق علیه السلام است. نامه را گرفت و بوسید و بر روی چشمانش گذاشت.

چون نامه نوشته نشده بود که این شخص چه تقاضایی دارد، لذا نجاشی سؤال کرد: چه درخواستی داری؟ گفت: مالیات برای من نوشته اند.

پرسید: چه مقدار؟ گفت: ده هزار درهم. مسؤول دفتر را احضار کرد و به او گفت: بدهکاری این شخص را از طرف من بپرداز و بدهکاری او را حذف کن و در مورد سال آینده او هم همین کار را انجام بده. سپس رو کرد به این شخص و گفت: آیا تو را مسرور و خوشحال نمودم؟ او جواب داد: آری. سپس دستور داد مرکب و غلام و لباس هم در اختیار او بگذارند. آن گاه به او گفت: فرش این اتاق را هم که زیر پای توست بردار و ببر. همان فرشی که هنگام دادن نامه امام به من، روی آن نشسته بودی.

مرد در حالی که خوشحال بود خارج شد و آمد خدمت امام صادق علیه السلام و تمام جریان را برای حضرت تعریف کرد. سپس گفت: مثل اینکه شما هم با این عمل خوشحال شده اید. حضرت فرمود: «آری، به خدا قسم نه تنها من هم خوشحال شدم، بلکه خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله هم خوشحال شدند.» (۱)

بلی کسی که به امامش محبت دارد، وقتی امام علیه السلام از او چیزی خواست، آن کار را به نحو احسن انجام می دهد و اگر در انجام آن کوتاهی نمود یا به طور ناقص انجام داد، سستی در محبت را از خود نشان داده است. آیا می شود کسی به امام زمانش علاقه داشته و ادعای عاشق بودن نسبت به آن بزرگوار نماید لکن وقتی امام علیه السلام از او می خواهد که مال حرام نخورد، او زندگی خود را از حرام اداره کند؟! وقتی امامش از او می خواهد که از محرّمات الهی چشم پوشی کند، او به حرام چشم دوزد؟!

حاشا وکَلَمًا! محبت آن چنان نیرویی برای اطاعت و پیروی از محبوب در انسان ایجاد می کند که فکر نافرمانی هم در ذهن او خطور نمی کند. مگر محبت می گذارد که انسان تصمیم به عصیان و مخالفت با محبوب بگیرد.

ص: ۹۶

۱- ۷۲. بحار الانوار: ج ۴۷ / ص ۳۷۰؛ «کان النجاشی وهو رجل من الدهاقین عاملاً علی الأهواز و فارس، فقال بعض أهل عمله لأبي عبد الله عليه السلام: إن في ديوان النجاشي علي خراجاً وهو مؤمن يدين بطاعتك، فإن رأيت أن تكتب إليه كتاباً؟ قال: فكتب إليه أبو عبد الله عليه السلام: «بسم الله الرحمن الرحيم سرّ أخاك يسرّك الله.» قال: فلما ورد الكتاب عليه، دخل عليه وهو في مجلسه، فلما خلا ناوله الكتاب وقال: هذا كتاب أبي عبد الله عليه السلام، فقبله ووضع على عينيه وقال له: ما حاجتك؟ قال: خراج عليّ في ديوانك. فقال له: وكم هو؟ قال: عشره آلاف درهم. فدعا كاتبه وأمره بأدائها عنه، ثم أخرجها منها وأمر أن يثبتها له لقابل، ثم قال له: سررتك؟! فقال: نعم جعلت فداك! ثم أمر بركب وجاربه وغلّام وأمر له بتخت ثياب في كلّ ذلك يقول: هل سررتك؟! فيقول: نعم جعلت فداك! فكلّمنا قال: نعم، زاده حتى فرغ، ثم قال له: احمل فرش هذا البيت الذي كنت جالساً فيه حين دفعت إلي كتاب مولاي الذي ناولتني فيه وارفع إلي حوائجك. قال: ففعل وخرج الرجل، فصار إلى أبي عبد الله عليه السلام بعد ذلك. فحدّثه بالحديث على جهته، فجعل يسر بما فعل، فقال الرجل: يابن رسول الله! كأنه قد سرّك ما فعل بي؟ فقال: أي والله لقد سرّ الله ورسوله.»

آری ممکن است محبت کم رنگ شود، یا عواملی همانند غفلت، حجاب و پرده ای شود که در مقابل آن قرار گیرد و محبت را از اثر بیندازد، لکن مادامی که محبت در وجود انسان زنده است، نافرمانی و مخالفت در آن محدوده راه ندارد.

بیداری و محبت، یاوری برای اطاعت

اسوه محبت و عشق، وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در مناجات شعبانیه - که مورد توجه امامان معصوم علیهم السلام بوده - در پیشگاه خداوند می گوید:

«إِلَهِي! أَنَا عَبْدٌ أَتَنَصَّلُ إِلَيْكَ مِمَّا كُنْتُ أُوَجِّهُكَ بِهِ مِنْ قَلْبِي أَسْتَحْيَا فِي مِنْ نَظَرِكَ، وَأَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ، إِذِ الْعَفْوُ نِعْتٌ لِكَرَمِكَ. إِلَهِي! لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَن مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَيْقَظْتَنِي لِمَحَبَّتِكَ؛ (۱)»

معبود من! از اعمالی که در مقابل تو انجام دادم، معذرت می خواهم و طلب عفو و بخشش می کنم. معبود من! توان ترک معصیت و نافرمانی تو را ندارم، مگر در آن وقتی که مرا در بیداری محبت خود قرار دادی.»

ادعای محبت هیچ مشکلی را در زندگی حل نمی کند و هیچ مرتبه ای را به دنبال ندارد. اگر ادعا موجب کمال انسان شود، هرکسی بزرگ ترین ادعاها را خواهد کرد. امام باقر علیه السلام به جابر جعفی فرمود: آیا همین مقدار کافی است که شخصی بگوید: من علی علیه السلام را دوست دارم، ولی به گفتار علی علیه السلام عمل نکنم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که بالاتر از علی است، پس اگر بگوید: پیامبر خدا را دوست دارم. و به گفتار رسول خدا هم عمل نکنم، ادعای محبت برای او کافی نیست.

ص: ۹۷

حضرت فرمود: تقوا داشته باشید و اهل عمل باشید، بین خداوند و بنده اش خویشاوندی نیست، لذا هر کس اطاعت خدا کند دوست ماست. و کسی که خداوند را نافرمانی کند دشمن ماست. و هیچ کس به دوستی و ولایت ما نمی رسد، مگر از راه عمل و پرهیزکاری. (۱)

چگونه ممکن است انسان مدعی محبت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و مجلس ذکر امام علی علیه السلام بگیرد، ولی زندگی او در ابعاد مختلف، هیچ تناسبی با زندگی حضرت نداشته باشد.

آیا صرف نصب کردن عکسی که منسوب به حضرت است، می تواند دلیل بر محبت انسان باشد؟! و تنها «علی علی» گفتن، نشانه عشق به امیرالمؤمنین علیه السلام است؟! و اگر چنین است، پس عاشق مولا شدن کار آسانی است. در صورتی که محبت و دوستی، اطاعت و فرمانبری محبوب را می طلبد و چه بسا چنین ادعایی بدون اطاعت، موجب رنجش و ناراحتی گردد.

ص: ۹۸

۱- ۷۴. بحارالانوار: ج ۷۰ / ص ۹۷؛ «عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام: قال: قال لي: يا جابر! أيكفني من يتحلل التشيع أن يقول بحبنا أهل البيت؟ فوالله ما شيعتنا إلا من اتقى الله وأطاعه وما كانوا يعرفون، يا جابر! إلا بالتواضع والتخشع والأمانه وكثرة ذكر الله والصوم والصلوة والبرّ بالوالدين والتعهد للجيران من الفقراء وأهل المسكنه والغارمين والأيتام وصدق الحديث وتلاوه القرآن وكفّ الألسن عن الناس إلا من خير وكانوا أمناء عشائهم في الأشياء. قال جابر: فقلت: يا بن رسول الله! ما نعرف اليوم أحداً بهذه الصفه. فقال عليه السلام: يا جابر! لا تذهبن بك المذاهب، حسب الرجل أن يقول: أحب علياً أتولاه، ثم لا يكون مع ذلك فعلاً؟ فلو قال: إنني أحب رسول الله صلى الله عليه وآله، فرسول الله خير من علي عليه السلام، ثم لا يتبع سيرته، ولا يعمل بسنته ما نفعه حبه إياه شيئاً، فاتقوا الله واعملوا لما عند الله ليس بين الله وبين أحد قرابه، أحب العباد إلى الله عزوجل أتقاهم وأعملهم بطاعته. يا جابر! فوالله ما يتقرب إلى الله تبارك وتعالى إلا بالطاعه وما معنا برآءه من النار ولا على الله لأحد من حجه من كان لله مطيعاً فهو وليّ ومن كان لله عاصياً فهو لنا عدوّ ولا تنال ولا يتنا إلا بالعمل والورع.»

محبت واقعی در کربلا خودنمایی کرد و چون محبت، اطاعت به دنبال دارد، مطیع بودن هم در عاشورا معنا پیدا کرد.

انسانی که از روزهای ولادتش می شنید که ازدواج پدر با مادرش برای این بوده که فرزند شجاعی به دنیا بیاید، برای روزی که به برادرش یاری رساند و این سخنان در وجود او جا گرفته بود، می بینیم که تا چه حد مطیع برادر بود به طوری که عصر تاسوعا و روز نهم محرم وقتی امان نامه برای او آوردند، زهیر این مسأله را به او گوشزد کرد که مبادا از برادرت امام حسین علیه السلام جدا شوی، زیرا ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با مادرت ام البنین برای این بود که فرزندی شجاع به دنیا بیاید تا حسین علیه السلام را یاری کند و عباس علیه السلام هم به او جواب داد به این مضمون که؛ یاری خودم از حسین را به تو نشان خواهم داد. وقتی روز عاشورا شد و همه در میدان جنگ، شجاعت خود را نشان دادند تا جایی که کسی جرأت نمی کرد برای جنگ تن به تن در مقابل آنها حاضر شود، عباس دید دیگر کسی باقی نمانده و الآن فرصت مناسبی است که به میدان بیاید و نشان دهد که شجاع کیست و شجاعت چیست و آنچه تا آن روز بر سر زبان ها بود، تحقق پیدا کند. به محضر امام زمانش برادری که مولای اوست رسید و اجازه میدان رفتن خواست، وی با گریه شدید امام حسین علیه السلام مواجه شد در حالی که می فرمود: برادرم تو علمدار منی، وقتی تو بروی، سپاه من متفرق می شود.

عباس علیه السلام ادامه داد: من می خواهم از این منافقین انتقام بگیرم، سینه من تنگ شده و از زندگی خسته شدم. اگر الآن عباس به میدان نرود، پس کی نوبت به او می رسد، کسی که باقی نمانده.

اینجاست که مسأله اطاعت از مولا- و محبوب مطرح می شود. آنچه من می خواهم به میدان رفتن و انتقام گرفتن است، ولی امام اجازه نمی دهد او به میدان برود.

آن چنان اطاعت خود را نسبت به امامش نشان داد، بدون اینکه هیچ اعتراضی داشته باشد که وقتی ما می خواهیم در زیارت نامه اش با او سخن بگوییم، اولین جمله این است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛(۱)»

سلام بر تو ای بنده صالح که اطاعت از خدا و رسول و امیرالمؤمنین و حسن و حسین نمودی.»

حال که بحث اطاعت است، به میدان نمی روم و مطیع فرمان شما هستم و منتظرم ببینم که از من چه می خواهید. امام علیه السلام فرمود: برو مقدار کمی آب برای بچه ها تهیه کن.

ص: ۱۰۰

عباس علیه السلام برای اطاعت از امام حسین علیه السلام، تمام امکانات خود را مصرف کرد تا جایی که حتی دست های او قطع شد و در راه اطاعت به مرز شهادت نزدیک گردید، فقط منتظر است که امام علیه السلام در لحظات آخر مهر تأیید بر پرونده او بزند که به زبان آورد و صدا زد: «یا أخوا! أدرکُ أخاک!؛ برادر! برادرت را دریاب.»

و امام علیه السلام با حضور خود در کنار قمر بنی هاشم مهر تأیید بر اطاعت او زد. (۱)

۶) تأثیر بر روح و روان

محبت از چنان قدرتی برخوردار است که می تواند انسان را تحت تأثیر حالات روحی و روانی محبوب قرار دهد، بدون اینکه انسان از او خبری داشته باشد. به عبارت دیگر؛ ناخودآگاه خوشی ها و غم ها از محبوب به انسان سرایت می کند و وی را تحت تأثیر قرار می دهد.

ابو بصیر می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: به فدای شما شوم ای فرزند رسول خدا! من گاهی محزون می شوم در حالی که علت و سبب آن را

ص: ۱۰۱

۱- ۷۶. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۴۱؛ «إنَّ العباسَ لَمَّا رأى وحدته عليه السلام، أتى أخاه وقال: يا أخي! هل من رخصه؟ فبكى الحسين عليه السلام بكاءً شديداً، ثم قال: يا أخي! أنت صاحب لو آتني وإذا مضيت تفرق عسكري. فقال العباس عليه السلام: قد ضاق صدري وسئمت من الحياه وأريد أن أطلب ثاري من هؤلاء المنافقين. فقال الحسين عليه السلام: فاطلب لهؤلاء الأطفال قليلاً من الماء. فذهب العباس ووعظهم وحدّهم فلم ينفعمهم، فرجع إلى أخيه فأخبره، فسمع الأطفال ينادون: العطش العطش، فركب فرسه وأخذ رمحه والقربة وقصد نحو الفرات، فأحاط به أربعة آلاف فمّن كانوا موكلين بالفرات ورموه بالنبال فكشفهم وقتل منهم على ما روی ثمانين رجلاً حتى دخل الماء. فلما أراد أن يشرب غرفةً من الماء ذكر عطش الحسين وأهل بيته، فرمى الماء وملأ القربة وحملها على كتفه الأيمن وتوجّه نحو الخيمة، فقطعوا عليه الطريق وأحاطوا به من كلّ جانب، فحاربهم حتى ضربه نوفل الأزرق على يده اليمنى فقطعها. فحمل القربة على كتفه الأيسر فضربه نوفل فقطع يده اليسرى من الزند. فحمل القربة بأسنانه فجاءه سهم فأصاب القربة وأريق ماؤها، ثم جاءه سهم آخر فأصاب صدره. فانقلب عن فرسه وصاح إلى أخيه الحسين عليه السلام: أدركني، فلما أتاها رآه صريعاً فبكى وحمله إلى الخيمة.»

نمی دانم. حضرت فرمود: «این غم و اندوه و سرور و شادی از ناحیه ما به شما می رسد، زیرا وقتی ما محزون و یا مسرور می شویم، این شادی و غم بر شما هم وارد می شود.» (۱)

محبت، یابنده دوست

اهمیت تأثیر محبت به گونه ای است که گاهی انسان وجود محبوب را در کنار خود احساس می کند، بدون آنکه او را با چشم سر ببیند، یعنی محبت، ارواح را به یکدیگر نزدیک کرده و تحت تأثیر قرار می دهد.

ابوبصیر می گوید: همراه امام باقر علیه السلام وارد مسجد شدم و مردم در حال رفت و آمد بودند، حضرت به من فرمود: از این مردم پرس آیا مرا می بینند؟

ابوبصیر می گوید: به هر کس گفتم آیا ابوجعفر علیه السلام را دیدی، پاسخ می داد: نه، در حالی که امام ایستاده بودند. تا اینکه شخصی نابینا به نام ابوهارون وارد شد، حضرت فرمود: از او سؤال کن.

به او گفتم: آیا ابوجعفر را دیدی؟ گفت: مگر ایشان اینجا نیستاده است؟! گفتم: از کجا فهمیدی؟! گفت: چگونه نفهمم در حالی که نور او می درخشد. (۲)

ص: ۱۰۲

۱- ۷۷. بحار الانوار: ج ۶۱ / ص ۱۴۵؛ «عن أبي بصير قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام ومعى رجل من أصحابنا، فقلت له: جعلت فداك يابن رسول الله! إنني لأغتم وأحزن من غير أن أعرف لذلك سبباً، فقال أبو عبد الله عليه السلام: إن ذلك الحزن والفرح يصل إليكم منّا، لأننا إذا دخل علينا حزن أو سرور كان ذلك داخلاً عليكم ولأننا وإياكم من نور الله عزوجل فجعلنا وطینتنا وطینتکم واحده.»

۲- ۷۸. بحار الانوار: ج ۴۶ / ص ۲۴۳؛ «روى عن أبي بصير قال: دخلت المسجد مع أبي جعفر عليه السلام والناس يدخلون ويخرجون، فقال لى: سل الناس هل يروننى؟ فكل من لقيته قلت له: أرايت أبا جعفر؟ يقول: لا وهو واقف، حتى دخل أبوهارون المكفوف، قال: سل هذا. فقلت: هل رأيت أبا جعفر؟ فقال: أليس هو بقائم؟ قال: وما علمك؟ قال: وكيف لا أعلم وهو نور ساطع.»

البته این مطلب در مورد کسانی است که خیلی به محبوب نزدیک هستند و از محبت زیاد برخوردارند.

ابوهارون کسی است که مقرب درگاه امام باقر و امام صادق علیهما السلام می باشد، با اینکه از نظر مالی دستش خالی است و نابینا می باشد. روزی امام صادق علیه السلام به او فرمود: آیا می خواهی کسی را داشته باشی که راهنمای تو باشد و دستت را بگیرد؟ پاسخ داد: بله فدای شما شوم! حضرت سی دینار به او داد و فرمود: برو غلامی بخر که از اهل کوفه باشد تا خادم تو شود.

ابوهارون می گوید: غلام را خریدم، در زمان حج خدمت امام علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود: خدمت چگونه است؟ عرض کردم: خوب است. سپس بیست و پنج دینار به من داد و فرمود: برای او کنیزی بخر. من خریدم و در اختیار غلام گذاشتم و همسر او شد و سه دختر از او به دنیا آمد. (۱)

ابوهارون آن قدر به امام علیه السلام نزدیک است که در فرصت های متعدد امام از حال او می پرسد و به او رسیدگی می کند. خودش می گوید: من همنشین امام صادق علیه السلام بودم، چند روز بود که خدمت حضرت نرسیدم، حضرت فرمود: چند روزی است که تو را ندیدم ای ابوهارون! عرض کردم: خداوند به من فرزند پسری داده است.

ص: ۱۰۳

فرمود: خداوند او را مبارک گرداند، نام او را چه گذاردی؟ عرض کردم: محمد. چند مرتبه حضرت با احترام به طوری که صورت حضرت به زمین نزدیک می شد، فرمود: «محمّد، محمّد، محمّد».

سپس فرمود: جانم و فرزندانم و بستگانم و پدر و مادرم و تمام اهل زمین به فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرزندان را نرنی، به او ناسزا نگوئی و با او بدرفتاری نکنی.

آن گاه فرمود: هیچ خانه ای در زمین نیست که نام محمّد در آن باشد مگر اینکه هر روز تقدیس شود.

سپس فرمود: آیا برای او عقیقه کرده ای؟ چیزی نگفتم، حضرت دید چیزی نگفتم، فهمید که عقیقه نکرده ام. به غلام خود به نام مصادف مطلبی فرمود، خواستم بلند شوم حضرت فرمود: صبر کن. سپس غلام آمد و سه دینار آورد و به من داد. آن گاه فرمود: دو گوسفند چاق بخر و ذبح کن، خودت بخور و به دیگران اطعام کن. (۱)

انسان ممکن است آن قدر پیوند دوستی را با محبوبش قوی کند که مرتب مورد توجه محبوب باشد و از فیوضات او بهره مند گردد.

ص: ۱۰۴

۱ - ۸۰. اصول کافی: ج ۶ / ص ۳۹؛ «عن أبي هارون مولى آل جعده قال: كنت جليساً لأبي عبدك الله عليه السلام بالمدينه ففقدني أياماً ثم أتني جئت إليه فقال لي: لم أرك منذ أيام يا أباهارون! فقلت: ولد لي غلام. فقال: بارك الله فيه، فما سمّيته؟ قلت: سمّيته محمّداً. قال فأقبل بخدّه نحو الأرض وهو يقول: محمد محمد محمد، حتى كاد يلصق خدّه بالأرض، ثم قال: بنفسى وبولدى وبأهلى وبأبوى وبأهل الأرض كلّهم جميعاً الفداء لرسول الله صلى الله عليه وآله، لا تسبّه ولا تضربه ولا تسيء إليه. واعلم أنّه ليس في الأرض دار فيها اسم محمد إلّا هي تقدّس كلّ يوم، ثم قال لي: عقلت عنه؟ قال: فأمسكت. قال: وقد رأني حيث أمسكت ظنّ أنّي لم أفعل، فقال: يا مصادف! ادن منّي. فوالله ما علمت ما قال له إلّا أنّي ظننت أنّه قد أمر لي بشيء، فذهبت لأقوم فقال لي: كما أنت يا أباهارون. فجاءني مصادف بثلاثه دنانير فوضعها في يدي فقال: يا أباهارون! اذهب فاشتر كبستين واستسمنهما واذبحهما وكل وأطعم.»

همین ابوهارون که مرتب خدمت امام علیه السلام می رسد به گونه ای که حتی دشمنان هم تحت تأثیر این ارتباط هستند و موجب ناراحتی آنها می شود، می گوید: روزی می خواستم خدمت امام صادق علیه السلام برسم، در بین راه یکی از دشمنان حضرت مرا دید و این جمله را گفت: نابینایی نزد نابینایی می رود، هر دو به سوی جهنم می روید، ای ساحران و ای کافران!

خدمت حضرت رسیدم در حالی که ناراحت بودم و از ناراحتی گریه می کردم، داستان را برای حضرت تعریف کردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.» و بعد فرمود: ناراحت نباش از حرف هایی که دشمن ما زده، او هم اکنون چشم های خود را از دست داد، ولی تو از این به بعد بینا هستی، این کتاب را بگیر و بخوان.

ابوهارون می گوید: کتاب را گرفتم و تمام آن را خواندم. آن گاه حضرت فرمود: از این به بعد هر وقت کار مهمی داشته باشی چشمان تو خواهد دید و نسبت به اموری که مهم نباشد، نابینا خواهی بود. از آن به بعد احتیاج به خادم نداشتم که دستم را بگیرد، خودم می رفتم و هرچه اهمیت داشت می دیدم و نسبت به اموری که مهم نبود، نابینا بودم. از مردی که آن کلمات اهانت آمیز را گفته بود سراغ گرفتم، دیدم چشم های خود را از دست داده و در فقر زندگی می کند. (۱)

ص: ۱۰۵

۱ - ۸۱. الهدایه الكبرى: ص ۲۵۷؛ «عن أبي هارون المكفوف عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام، قال أبوهارون: خرجت أريده فلقيني بعض أعدائه فقال: أعمى يسعى إلى عند أعمى فمصيركما إلى النار يا سحره يا كفره! فدخلت على مولاي الصادق عليه السلام حزيناً باكي العين، وعرفته ما جرى فاسترجع وقال: يا هارون! لا يحزنك ما قاله عدونا، فوالله ما اجترأ إلا على الله وقد نزلت به في الوقت عقوبه اندرت ناظرية من عينيه وجعلت أنت من بعده بصيراً، ومن علامه ذلك خذ هذا الكتاب فاقراه. قال أبوهارون: فأخذت الكتاب ففضضته وقرأته إلى آخر حرف منه. ثم قال: لا تنظر في أمر يهتك إلا رأيت لا تحجب بعد يومك هذا إلا عن ما لا يهتك. قال أبوهارون: فصرفت قأئدي من الباب وجئت إلى بيتي أنظر إلى طريقي وإلى ما يهمني وقرأت سكك الدراهم والدنانير ونقش الفصوص وتزويق السقوف ولم أحجب إلا عما لا يعينني، فإني لم أكن أراه. وسألت عن الرجل فوجدته لم يبلغ بعض طريقه إلى داره حتى فقد ناظرية من عينيه وافتقر وكان ذا مال، فكان يسأل الناس عن الطريق.»

ابوهارون عاشقی است که امام صادق علیه السلام از او می خواهد که در مورد حسین بن علی علیهما السلام اشعاری بخواند، همان امامی که اسوه محبت خداست و عاشورا را صحنه محبت و عشق خود قرار داده و عاشق خدا بودن را در عمل به نمایش گذاشته، به گونه ای که مورد توجه همه موجودات قرار گرفته و قلوب همه مؤمنین را متوجه خود گردانیده است.

ابوهارون می گوید: اشعاری را در مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام برای امام صادق علیه السلام خواندم، حضرت فرمود: آن گونه بخوان که کنار قبر امام حسین علیه السلام می خوانی. سپس شروع کردم اشعاری را به صورت مرثیه خواندم، چون حضرت گریه کرد، سکوت کردم. حضرت فرمود: ادامه بده. دوباره خواندم، دیدم حضرت گریه می کند و زن ها هم همراه ایشان گریه می کردند.

وقتی مجلس ساکت شد، حضرت فرمود: ای ابوهارون! کسی که با اشعار خود ده نفر را بگریاند بهشت برای اوست، اگر نه نفر را بگریاند... تا رسیدند به اینکه

اگر يك نفر را هم بگريانند بهشت برای اوست، و در آخر فرمود: اگر کسی به یاد امام حسین علیه السلام بیفتد و گریه کند، پس بهشت برای اوست. (۱)

ص: ۱۰۷

۱- ۸۲. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۸۷؛ «قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقال لي: أنشدني فأنشدته، فقال: لا، كما تشدون وكما ترثيه عند قبره. فأنشدته أمرر على جدّه الحسين فقل لأعظمه الزكيه. قال: فلما بكى، أمسكت أنا، فقال: مر فمررت، قال: ثم قال: زدني، قال: فأنشدته يا مريم قومي واندبى مولاك وعلى الحسين فاسعدى بيكاك قال: فبكى وتهايج النساء، قال فلما أن سكتن، قال لي: يا أبهارون! من أنشد في الحسين عليه السلام فأبكي عشره (فله الجنّه) ثم جعل ينتقص واحداً واحداً حتى بلغ الواحد فقال: من أنشد في الحسين عليه السلام فأبكي واحداً فله الجنّه، ثم قال: من ذكره فبكي فله الجنّه.»

راه های پیدایش محبت و دوستی /

فصل چهارم راه های پیدایش محبت و دوستی

اشاره

ص: ۱۰۹

قال الصادق عليه السلام

إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا

سَمَا وَوَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ؛

مؤمن زمانی که خود را از دنیا خالی نماید بالا

می رود و شیرینی دوستی و محبت خدا را می یابد.

بحار الانوار ۵۶/۷۳

ص: ۱۱۰

برای پیدایش محبت نسبت به خوبی ها و خوب ها باید ابتدا قلب را از محبت های ناسازگار با محبوب حقیقی خالی نمود، زیرا قلب انسان دو محبت متضاد را نمی پذیرد، اگر یکی آمد دیگری می رود. ضرورت اقتضا می کند که انسان بدانند چه محبت هایی با محبت محبوب سازگاری ندارد، کسی که می خواهد خدا و رسولش و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و خوبی ها را دوست داشته باشد باید بداند که چه محبت هایی با محبت اینان جمع نمی شود.

محبت و دوستی دنیا

در روایتی آمده است که خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی فرستاد که: اگر مرا دوست می داری پس محبت دنیا را از قلب خود خارج کن، زیرا دوستی دنیا و دوستی من هرگز در یک قلب جمع نمی شود. (۱)

ص: ۱۱۱

۱- ۸۳. مستدرک الوسائل: ج ۱۲ / ص ۳۹؛ «أوحى الله إلى داود عليه السلام: إن كنت تحبني فأخرج حب الدنيا من قلبك، فإن حبي وحبها لا يجتمعان في قلب.»

آیا واقعاً علاقه به دنیا با علاقه به خدا و آنچه را که او می‌پسندد، نمی‌سازد؟ پس کسانی که دل به خدا داده‌اند باید دنیا را رها کرده و یک زندگی راهبانه انتخاب کنند و از امکانات دنیوی فاصله بگیرند؟

پاسخ این است که: نه، چنین نیست، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا با محبت خدا سازگار نیست، بلکه فرمود: محبت دنیا سازگاری ندارد. پس معلوم می‌شود آنچه مضر است علاقه به دنیا است نه خود دنیا، لذا اگر انسان بتواند دنیا را در ابعاد مختلف در اختیار داشته باشد، ولی دل به آن ندهد و اجازه ورود به قلب خود را به آن ندهد. چنین دنیایی با محبت خدا قابل جمع است.

دنیا برای آخرت

به تعبیر دیگر؛ اگر انسان دنیا را برای دنیا نخواست، بلکه دنیا را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به محبوب حقیقی یعنی خداوند و نیز برای زندگی سعادت‌مندانه همیشگی در آخرت خواست، این دنیا می‌تواند با محبت خدا و خوبی‌ها سازگار باشد.

اتفاقاً همین مطلب را شخصی به نام ابن ابی یعفر در محضر امام صادق علیه السلام مطرح کرد و گفت: ما به دنیا علاقه داریم. حضرت فرمود: برای چه دنیا را می‌خواهی؟ گفت: برای اینکه ازدواج کنم، به حج بروم، به مصرف زن و بچه ام برسانم، به دوستانم بدهم و در راه خدا خرج کنم. حضرت فرمود: اینکه از دنیا نیست، این از آخرت است. (۱)

ص: ۱۱۲

۱- ۸۴. بحار الانوار: ج ۷۳ / ص ۱۰۶؛ «عن ابن ابی یعفر: قلت لأبی عبد الله علیه السلام: إننا لنحب الدنيا. فقال: تصنع بها ماذا؟ قلت: أتزوج منها وأحج وأنفق على عیالی وأنیل إخوانی وأتصدق. قال لی: لیس هذا من الدنيا، هذا من الآخرة.»

در واقع انسان اگر امکانات دنیوی برایش هدف نباشد، بلکه بخواهد به وسیله آن به کارهای خیر اقدام کند و از این راه آخرت خود را آباد نماید، این محبت به آخرت است، نه محبت به دنیا، پس نباید گفت: من دنیا را دوست دارم، بلکه باید گفت: من آخرت را دوست دارم، لکن برای رسیدن به آخرت از دنیا استفاده می‌کنم. دنیایی که آخرت انسان را آباد کند، نه تنها مورد نکوهش واقع نشده، بلکه مورد تعریف و تشویق قرار گرفته است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ (۱) خوب کمکی است دنیا برای آخرت.»

خداوند تبارک و تعالی پس از آنکه قارون - مرد ثروتمندی که چشم‌ها به او دوخته شده بود - را در قرآن مورد مذمت قرار می‌دهد، می‌فرماید: سهم خود را از دنیا فراموش نکن.

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبِ بِهِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ (۲)

ص: ۱۱۳

۱- ۸۵. بحار الانوار: ج ۷۳ / ص ۱۲۷.

۲- ۸۶. سوره قصص / آیه ۷۷ و ۷۶.

قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه ها، آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می آمد، آن گاه که قوم وی به او گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد. و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی دارد.»

مراد خداوند از اینکه سهم خود را از دنیا فراموش نکن، چیست؟ در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه توضیح داده شده که یعنی؛ سلامتی و توانمندی و فراغت و جوانی و نشاط و شادابی خود را فراموش نکن و به وسیله آنها آخرت خود را تأمین نما. (۱)

آری، سخن در نکوهش از محبت به دنیا برای دنیاست، دنیایی که هدف باشد نه وسیله برای آخرت. امیرالمؤمنین علیه السلام که ذره ای محبت دنیا در قلبش نبود و زهد او نسبت به دنیا زبانزد دوست و دشمن است. وقتی شخصی در محضرش دنیا را مورد مذمت و نکوهش قرار داد، در مقابل سخنان او فرمود: «دنیا محل تجارت اولیاء خدا است و در همین دنیا بهشت را به دست آوردند و رحمت خدا سودی است که از دنیا تحصیل کردند.» (۲)

ص: ۱۱۴

۱- ۸۷. بحار الانوار: ج ۷۱ / ص ۱۷۷؛ «عن علی علیه السلام فی قول الله عزوجل: «وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» قال: لا تنس صحَّتک وقوتک و فراغتک و شبابتک و نشاطک أن تطلب بها الآخرة.»

۲- ۸۸. بحار الانوار: ج ۷۳ / ص ۱۲۵؛ «عن ابن نباته قال: كنت جالسا عند أمير المؤمنين عليه السلام، فجاء إليه رجل فشكى إليه الدنيا وذمها، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: إن الدنيا منزل صدق لمن صدقها ودار غنى لمن تزود منها ودار عاقبه لمن فهم عنها، مسجد أحبّاء الله ومهبط وحى الله ومصلى ملائكته و متجر أوليائه، اكتسبوا فيها الجنه و ربحوا فيها الرحمه.»

البته دنیایی که مانع سعادت ابدی انسان باشد و انسان را در خود نگه دارد و از رسیدن به درجات عالیّه جلوگیری نماید، مورد نكوهش است، تا آن اندازه که خداوند در معراج به پیامبرش فرمود:

«اگر بنده ای به اندازه اهل آسمان و زمین نماز بخواند و به همان اندازه روزه بگیرد و همچون فرشتگان از خوردن باز ایستد و چون برهنگان لباس بپوشد، ولی در قلب او ذره ای از محبت و دوستی دنیا، یا شهرت و ریاست، و یا زیب و زیور آن بینم در خانه ام همسایه من نخواهد بود و محبت من را از قلبش بیرون خواهم کرد. سلام و محبت من بر تو باد.»^(۱)

دوستی دنیا در راستای دوستی خدا

به تعبیر دیگر: دنیادوستی اگر در راستای محبت و دوستی خدا بود، نه تنها مضرّ و خطرناک نیست، بلکه کمکی است برای رسیدن به خدا. اما اگر در این راستا نبود و دنیا را برای خدا نمی خواهد، به سراغ امر خطرناکی رفته است که در این زمینه کلام خداوند راهنمای ماست.

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ

ص: ۱۱۵

۱- ۸۹. بحار الانوار: ج ۷۷ / ص ۳۰؛ «قال الله تعالى: يا أحمد! لو صَلَّى العبد صلوه أهل السماء والأرض وصام صيام أهل السماء والأرض وطوى من الطعام مثل الملائكة ولبس لباس العاری، ثم أرى في قلبه من حبّ الدنيا ذره أو سَمِعَها أو رئاستها أو حلّيتها أو زينتها، لا يجاورني في داري ولأنزعنّ من قلبه محبتي وعلیک سلامی ومحبّتی.»

وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ (۱)

بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می دارید نزد شما از خدا و پیامبرش، و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند.»

آری، اگر انسان بخواهد طعم و لذت محبت خدا را بچشد، قدم اول خالی نمودن قلب از محبت غیر اوست و مادامی که محبت غیر خدا و دنیا در قلب او باشد، آن چنان سنگین می شود که توان پرواز به سوی خداوند را پیدا نمی کند و در همان نقطه پایین می ماند و دسترسی به بالا ندارد.

شخصی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

«إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمَى وَوَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ»؛ (۲)

مؤمن وقتی قلب خود را از دنیا خالی کرد، بالا می رود و شیرینی محبت خدا را می یابد.»

در تاریخ آمده است: حضرت موسی علیه السلام هنگامی که مدت قراردادش با حضرت شعیب علیه السلام پایان یافت، همسر و فرزند و نیز گوسفندان خود را برداشت و از مدین به سوی مصر رهسپار شد. راه را گم کرد، شبی تاریک و ظلمانی بود، گوسفندان او

ص: ۱۱۶

۱- ۹۰. سوره توبه / آیه ۲۴.

۲- ۹۱. بحارالانوار: ج ۷۳ / ص ۵۶.

در بیابان متفرق شدند، می خواست آتشی بیفروزد تا در آن شب سرد، خود و فرزندانش گرم شوند، اما به وسیله آتش زنه روشن نشد.

همسر باردارش هم دچار وضع حمل شد، یعنی طوفانی از حوادث سخت او را محاصره کرد، در این هنگام بود که شعله ای از دور به چشمش خورد، موسی به گمان اینکه آتش است، برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله ای به سوی آتش حرکت کرد. ولی این آتش نبود، بلکه نور الهی بود. در قرآن آمده:

«فَلَمَّا أَتَيْهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنَّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱)»

هنگامی که وی نزد آتش آمد، ندا داده شد که ای موسی! من پروردگار توام، کفش هایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس طوی هستی، من تو را (برای مقام رسالت) انتخاب کردم، اکنون به آنچه بر تو وحی می شود گوش فراده.

در روایتی از ناحیه مقدس امام زمان - ارواحنا فداه - آمده که شخصی از حضرت سؤال کرد: تأویل اینکه «کفش هایت را بیرون آر» چیست؟

حضرت فرمود: موسی علیه السلام وقتی در وادی مقدس با پروردگارش مناجات کرد، گفت: خدایا من محبتم را بر تو خالص کردم و دلم را از غیرتو شستم، در حالی که نسبت به اهلش محبت داشت، پس خداوند فرمود: کفش هایت را بیرون آر، یعنی

ص: ۱۱۷

محبت اهلت را از دلت بیرون کن، اگر محبت تو خالص برای من است، دلت را از غیر من شستشو ده. (۱)

دوستی زن و فرزند برای خدا

تکرار این جمله لازم است که وقتی گفته می شود: «انسان برای رسیدن به محبت خداوند لازم است محبت غیر خدا را از قلب خود بیرون نماید»، معنایش این نیست که نسبت به فرزندان، پدر و مادرش، بستگانش، علاقه و محبت نداشته باشد و تمام آنها را فراموش کند. بلکه به این معناست که او باید محبتی را رها کند که در راستای محبت خدا نباشد.

لذا اگر خداوند دستور داد که نسبت به پدر و مادر، فرزند، بستگان و مؤمنین و بالاتر از همه نسبت به پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام محبت داشته باشد، این محبت و دوستی، مثبت است و در مسیر دوستی خدا می باشد. بلی اگر در مواردی دوستی

ص: ۱۱۸

۱-۹۳. بحار الانوار: ج ۵۲ / ص ۸۳؛ «{قال سعد} قلت: فأخبرني يابن رسول الله عن أمر الله تبارك وتعالى لنييه موسى عليه السلام: «فأخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» فَإِنَّ فَهَاءَ الْفَرِيقَيْنِ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ إِهَابِ الْمَيْتَةِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ ذَلِكَ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى مُوسَى وَاسْتَجْهَلَهُ فِي نَبْوَتِهِ، لِأَنَّهُ مَا خَلَا الْأَمْرَ فِيهَا مِنْ خَطْبَيْنِ: إِمَّا أَنْ تَكُونَ صَلَوَةَ مُوسَى فِيهَا جَائِزَةً أَوْ غَيْرَ جَائِزَةٍ، فَإِنْ كَانَتْ صَلَوَتُهُ جَائِزَةً جَازَ لَهُ لِبَسْمَا فِي تِلْكَ الْبَقْعَةِ، إِذْ لَمْ تَكُنْ مَقْدَّسَةً. وَإِنْ كَانَتْ مَقْدَّسَةً مَطْهَّرَةً، فَلَيْسَ بِأَقْدَسَ وَأَطْهَرَ مِنَ الصَّلَوَةِ. وَإِنْ كَانَتْ صَلَوَتُهُ غَيْرَ جَائِزَةٍ فِيهِمَا، فَقَدْ أُوجِبَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفِ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ وَعَلِمَ مَا جَازَ فِيهِ الصَّلَوَةُ وَمَا لَمْ تَجْزِ وَهَذَا كَفْرٌ. قُلْتُ: فَأَخْبَرَنِي يَا مُوَلَايَ عَنِ التَّأْوِيلِ فِيهِمَا. قَالَ: إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاجَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ: يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي وَغَسَّيْتُ قَلْبِي عَمَّنْ سِوَاكَ وَكَانَ شَدِيدَ الْحَبِّ لِأَهْلِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَخْلَعْ نَعْلَيْكَ، أَي أَنْزِعْ حَبَّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مَحَبَّتُكَ لِي خَالِصَةً وَقَلْبُكَ مِنْ الْمَيْلِ إِلَى مَنْ سِوَايَ مَغْسُولًا.»

ابزاری برای رسیدن به خدا نبود، بلکه مانع رسیدن به دوست بود، آن دوستی‌ها باید فراموش شود.

اگر فرزندی است که به هیچ وجه در مسیر هدایت قرار نمی‌گیرد، حتی با دیدن آثار عذاب الهی، باز هم به بالای کوه می‌رود و می‌گوید: من خودم را حفظ می‌کنم و غرق نمی‌شوم و به سراغ هدایت‌های پدر نمی‌آید، اینجاست که باید از او دل‌کند و او را رها ساخت.

وقتی نوح پیامبر، فرزندش را دید که در کناری رفته در حالی که نجات‌یافتگان همراه او به کشتی می‌آیند و از میان موج‌های خطرناک آب، خود را نجات می‌دهند، او را صدا زد که با ما سوار شو و با کافران مباش. او پاسخ داد: به زودی به کوهی پناه می‌برم که مرا از آب در امان نگاه دارد. نوح علیه السلام گفت: امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست مگر کسی که خدا بر او رحم کند.

حضرت نوح علیه السلام وقتی این صحنه را دید که فرزندش غرق می‌شود، صدا زد: پروردگارا پسر من از اهل و خانواده من است و قطعاً وعده تو راست است. خطاب شد: یا نوح! او در حقیقت از کسان تو نیست، او را کرداری ناشایسته است، پس چیزی را که بدان علم نداری از من نخواه، من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی.

نوح گفت: پروردگارا من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی، از زیانکاران باشم. [\(۱\)](#)

ص: ۱۱۹

رمز و عامل دشمنى با امام حسين عليه السلام در روز عاشورا - روز تجلّی دوستى و دشمنى - دوستى و محبّت دنيا بود. امام حسين عليه السلام با گشودن اين رمز به همه آموخت كه دل دادن به فرزند زهراعليها السلام با دلبستگى به دنيا سازگارى ندارد.

امام عليه السلام در روز عاشورا با دشمن در سخنانى كه در آن دوستى نسبت به دنيا را عامل دشمنى با حسين عليه السلام دانسته چنين فرمود:

«بندگان خدا! از خدا بترسيد و از دنيا برحذر باشيد كه اگر بنا بود همه دنيا به يك نفر داده شود و يا يك فرد براى هميشه در دنيا بماند، پيامبران براى بقا سزاوارتر و براى جلب خشنودى بهتر و چنين حكمتى خوش آيندتر بود، ولى هرگز! زيرا خداوند دنيا را براى فانى شدن خلق نموده كه تازه هائش كهنه، و نعمت هائش زایل، و سرور و شادى اش به غم و اندوه مبدل خواهد گرديد. دون منزلى است و موقت خانه اى، پس براى آخرت خود توشه اى برگرديد...»

مردم! دنيا شما را گول نزنند كه هر كس به آن تكيه كند نااميدش سازد و هر كس بر وى طمع كند به يأس و نااميدى اش كشاند. و شما اينك به امرى هم پيمان شده ايد كه خشم خدا را برانگيخته و به سبب آن، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرو فرستاده است. شما كه به فرمان خدا گردن نهاده و به پيامبرش ايمان آورديد سپس براى كشتن اهل بيت و فرزندانش هجوم كرديد، شيطان بر شما مسلط گرديده و خدای بزرگ را از ياد شما برده است، ننگ بر شما و ننگ بر ايده و هدف شما.»(۱)

ص: ۱۲۰

این سخنان به صورت عمومی، علت دشمنی ورزی دشمنان را بیان نمود، ولی امام حسین علیه السلام به صورت خصوصی هم دنیاپرستی را علت دشمنی بیان کرد. هنگامی که امام پیشنهاد نمود که با عمر سعد گفتگو کند، او پذیرفت و در تاریکی شب در خیمه ای که فقط برادرش عباس و فرزندش علی اکبر حضور داشتند و در طرف مقابل هم عمر سعد و فرزندش حفص و غلام مخصوصش بودند، جمع شدند.

امام به او فرمود: «آیا می خواهی با من جنگ کنی، در حالی که مرا می شناسی و می دانی پدر من چه کسی است، و آیا از خدایی که برگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟ آیا نمی خواهی با من باشی و دست از بنی امیه برداری که این عمل به خدا نزدیک تر و مورد توجه اوست.»

اینجاست که دوستی دنیا مانع دل دادن به فرزند زهرا علیهما السلام می شود، لذا پاسخ داد: می ترسم خانه مرا در کوفه ویران کنند. امام فرمود: من با هزینه خودم برای تو خانه می سازم. گفت: می ترسم باغ و نخلستان مرا مصادره کنند.

امام فرمود: من در حجاز بهتر از این باغ ها را که در کوفه داری، به تو می دهم. پاسخ داد: زن و فرزندم در کوفه است، می ترسم آنها را به قتل برسانند.

امام وقتی دید او بهانه می گیرد و دوستی و محبت دنیا از قلبش بیرون نمی رود، از جای خود برخاست و فرمود: «خدایت هرچه زودتر در میان رختخوابت بکشد و روز قیامت از گناهانت درنگذرد.»^(۱)

ص: ۱۲۱

آری، او به خاطر دنیا دست از دوستی حسین علیه السلام برداشت و طولی نکشید که بین او و دنیا فاصله افتاد و به عذاب الهی گرفتار شد.

۲) شناخت و معرفت

توضیح

محبت انسان اسیر شناخت اوست، هرچه را بشناسد که برای او سودمند است، به آن محبت پیدا می کند. مثلاً در امور مادی ابتدا که می خواهد شغل برای خود انتخاب کند، یکی از ملاک های او سوددهی آن شغل است، اعم از سود مادی یا معنوی، لذا شغل های مختلف را بررسی می کند، آن شغلی را که باور کرد سوددهی دارد، نسبت به آن علاقه مند می شود و هرچه این باور بیشتر شود محبت هم بیشتر می شود، به طوری که حاضر نیست به سراغ هیچ شغل دیگری برود.

یا مثلاً می خواهد خانه ای بخرد، خانه های متعدد را دیده ولی نسبت به یک خانه خیلی علاقه مند شده، چرا؟ زیرا می بیند از حیث منافی که در نظر دارد، بیشتر خواسته هایش را تأمین می کند، در نقطه خوش آب و هوایی است، نزدیک به محل کار است، خانه محکم و مستحکم است، همسایه های خوبی دارد، از نور کافی برخوردار است.

لذا اگر کسی نسبت به چیزی علاقه نداشت، وقتی منافع آن را برایش بگوییم و بشماریم، کم کم محبت پیدا می کند.

محبت به خداوند وقتی پیدا می شود که انسان معرفت پیدا کند که خداوند چقدر برای انسان نفع و سود دارد، چه منفعی از او به ما رسیده و چه منفعی خواهد رسید و چه منفعی الان می رسد، اگر به گذشته خود و حال و آینده نگاه کند و نیازهای خود را مورد توجه قرار دهد، به آن مرکز قدرتی که نیازهای او را تأمین می کند، محبت پیدا خواهد کرد.

آشنایی با نعمت ها، راه دوستی با خدا

خداوند به پیامبرش خطاب می کند: مرا دوست بدار و کاری کن که خلق من هم مرا دوست بدارند، عرض می کند: من ترا دوست می دارم ولی چه کنم که خلق تو را دوست بدارند؟ خطاب می رسد: نعمت های مرا برای آنها یادآوری کن، وقتی به یاد نعمت های من باشند مرا دوست خواهند داشت. (۱)

آری، شناخت و معرفت است که محبت می آورد، لذا امام صادق علیه السلام در گفتاری فرمود: «صاحبان فکر که اعمالشان بر اساس تفکر است، نتیجه ای که می برند محبت خداست، وقتی محبت خدا در قلب قرار گرفت، الطاف باری تعالی به سرعت سراغ قلب آنان می آید و وقتی الطاف خداوند آمد... کار به جایی می رسد که خواسته او و محبتش، فقط نسبت به خالقش یعنی خداوند خلاصه می گردد... ولی وقتی شناخت و محبت پیدا نکرد اعمالش بی ارزش است و بهره ای برای او ندارد. (۲)

ص: ۱۲۳

۱- ۹۷. بحار الانوار: ج ۱۴ / ص ۳۸؛ «عن النبي صلى الله عليه وآله قال: قال الله عز وجل لداود عليه السلام: أحبني وحبيني إلي خلقي. قال: يارب! نعم أنا أحبك فكيف أحبيك إلى خلقك؟ قال: أذكر أبادي عندهم فإنك إذا ذكرت ذلك لهم أحبوني.»

۲- ۹۸. بحار الانوار: ج ۷۰ / ص ۲۵؛ «عن الصادق عليه السلام قال: إن أولى الألباب الذين عملوا بالفكره حتى ورثوا منه حب الله، فإن حب الله إذا ورثه القلب واستضاء به، أسرع إليه اللطف، فإذا نزل اللطف صار من أهل الفوائد، فإذا صار من أهل الفوائد تكلم بالحكمه، وإذا تكلم بالحكمه صار صاحب فطنه، فإذا نزل منزله الفطنه عمل في القدره، فإذا عمل في القدره عرف الأطباق السبعه، فإذا بلغ هذه المنزله صار يتقلب في فكر بلطف وحكمه وبيان، فإذا بلغ هذه المنزله جعل شهوته ومحبتته في خالقه، فإذا فعل ذلك نزل منزله الكبرى، فعاین ربّه في قلبه وورث الحكمه بغير ما ورثه الحكماء وورث العلم بغير ما ورثه العلماء، وورث الصدق بغير ما ورث الصديقون، إن الحكماء ورثوا الحكمه بالصمت، وأن العلماء ورثوا العلم بالطلب، وأن الصديقين ورثوا الصدق بالخشوع وطول العباده، فمن أخذه بهذه السيره إما أن يسفل وإما أن يرفع وأكثرهم الذي يسفل ولا يرفع إذا لم يرع حق الله ولم يعمل بما أمر به، فهذه صفه من لم يعرف الله حق معرفته ولم يحبّه حق محبتته، فلا يغرنك صلواتهم وصيامهم ورواياتهم وعلومهم، فإنهم حمر مستنفره.»

چرا علی علیه السلام را دوست داری؟

معاویه بعد از شهادت علی علیه السلام به حج رفت، زنی بود به نام دارمیه از محبین امیرالمؤمنین علیه السلام، معاویه فرستاد سراغش، وقتی او را آوردند، از او سؤال کرد: آیا می دانی چرا تو را احضار کردم؟ پاسخ داد: غیب دانستن مخصوص خداوند است. معاویه گفت: فرستادم سراغ تو تا یک سؤال بپرسم و آن این است که به چه جهتی علی را دوست داری و از من نفرت داری؟

دارمیه گفت: محبت من نسبت به علی علیه السلام به خاطر عدالتی است که در زمان حکومتش در بین مردم داشت و نسبت به همه مردم به تساوی عمل می کرد و اما دشمنی من نسبت به تو به خاطر این است که با چنین مردی جنگیدی، محبت من نسبت به علی علیه السلام به خاطر این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را دوست می داشت و او دوستدار مساکین و فقرا بود و اهل دین را بزرگ می داشت. با تو دشمن هستم، زیرا خون مردم را به ناحق می ریزی و در قضاوت به عدالت رفتار نمی کنی و احکام تو ظالمانه و بر اساس هوای نفس است.

ص: ۱۲۴

معاویه از او پرسید: آیا علی را دیده بودی؟ دارمیه گفت: آری.

- او را چگونه دیدی؟

- این گونه دیدم که حکومت و ریاست او را به انحراف نکشید، همان حکومتی که موجب انحراف تو شد، دنیا او را مشغول نکرد آن گونه که تو را مشغول کرد.

- آیا سخنان او را شنیده بودی؟

- آری، سخنانش حکیمانه بود و انسان را از جهالت و نادانی بیرون می آورد.

- آیا نیازی هم داری؟

- اگر بگویم انجام می دهی؟

- آری.

- صد شتر با چوپان همراهش می خواهم.

- برای چه می خواهی؟

- برای اینکه زندگی خود را اداره کنم.

- اگر این کار را انجام دهم، محبتی را که به علی علیه السلام داری نسبت به من خواهی داشت؟

- نه، حتی کمتر از آن را هم نخواهم داشت.

معاویه صد شتر را در اختیار او گذاشت و گفت: اگر علی بود چنین کاری نمی کرد که من در حق تو کردم.

او گفت: آری علی هیچ وقت چنین کاری نمی کرد که بیاید اموال مسلمین را در اختیار من بگذارد. (۱)

ص: ۱۲۵

آری انسان با شناختی که نسبت به کمالات یک شخص پیدا می کند، این چنین محبّ او می شود که همگان را به تعجب وادار می دارد و نسبت به کسانی که با این ارزش ها مبارزه کنند، آن چنان عداوت و دشمنی پیدا می کند که حاضر نیست به هیچ قیمتی از آن صرف نظر کند و کینه نداشته باشد.

آشنایی با امام حسن مجتبی علیه السلام

زمانی در شام، تبلیغات زیادی بر علیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، از جمله امام مجتبی علیه السلام انجام شده بود. شخصی که تحت تأثیر این تبلیغات بود، وارد مدینه شد در حالی که امام مجتبی علیه السلام سوار بر مرکب بود و عبور می کرد، تا نگاه آن شخص به امام علیه السلام افتاد، شروع کرد به لعن و ناسزا گفتن.

امام حسن علیه السلام چیزی فرمود تا مرد شامی از دشنام دادن فارغ شد، آن گاه امام به او رو کرد و سلام داد و تبسمی. سپس فرمود: ای مرد! فکر می کنم غریب باشی و بر تو اشتباه شده باشد، اگر از ما طلب رضایت کنی راضی می شویم، اگر چیزی سؤال کنی عطا می کنیم، اگر طلب هدایت و ارشاد کنی راهنمایی می کنیم و اگر گرسنه باشی سیرت می کنیم، اگر برهنه باشی تو را می پوشانیم، اگر محتاج باشی بی نیازت می کنیم و اگر رانده شده باشی پناحت می دهیم و اگر به خانه ما مهمان شوی برای تو بهتر است، زیرا ما جا و امکانات داریم.

مرد شامی شروع کرد به گریه کردن و گفت: شهادت می دهم که تویی خلیفه خدا در روی زمین و «اللّٰه أعلم حیث یجعل رسالت»، قبل از آنکه شما را ملاقات کنم تو و پدرت دشمن ترین خلق نزد من بودید ولی اکنون محبوب ترین خلق خدا هستید. به خانه امام حسن علیه السلام رفت و تا در مدینه بود مهمان حضرت بود و از محبّان و معتقدان خاندان نبوت و اهل بیت رسالت علیهم السلام شد. (۱)

آشنایی با زیبایی ها

و چنین است که آشنا شدن و شناخت پیدا نمودن نسبت به انسان هایی که آینه کمالات و صفات پسندیده هستند، موجب پیدایش محبت نسبت به آنهاست، آشنایی در ابعاد مختلف زندگی، رفتار و گفتار آنان، اخلاق و صفات پسندیده آنان. لذا ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود: «خدا رحمت کند بنده ای را که ما را محبوب مردم قرار دهد و کاری نکند که با ما دشمن شوند، به خدا قسم اگر مردم زیبایی های کلام ما را ببینند هر آینه شیعیان ما عزیزتر می شوند.» (۲)

ص: ۱۲۷

۱- ۱۰۰. إنّ شامياً رآه راکباً فجعل یلعه والحسن علیه السلام لا یردّ، فلما فرغ، أقبل الحسن علیه السلام فسلم علیه وضحک فقال: أیها الشیخ! أظنک غریباً ولعلّک شبّهت، فلو استعبتنا أعتبناک، ولو سألتنا أعطیناک، ولو استرشدتنا أُرشدناک، ولو استحملتنا أحملناک، وإن کنت جائعاً أشبعناک، وإن کنت عریاناً کسوناک، وإن کنت محتاجاً أغنیناک، وإن کنت ضیفنا إلی وقت ارتحالک کان أعود علیک لأنّ لنا موضعاً رحباً وجاهاً عریضاً ومالاً کثیراً. فلما سمع الرجل کلامه، بکی ثم قال: أشهد أنّک خلیفه اللّٰه فی أرضه، اللّٰه أعلم حیث یجعل رسالته وکنت أنت وأبوک أبغض خلق اللّٰه إلیّ والآن أنت أحبّ خلق اللّٰه إلیّ وحوّل رحله إلیه وکان ضیفه إلی أن ارتحل وصار معتقداً لمحبتهم.»

۲- ۱۰۱. اصول کافی: ج ۸ / ص ۲۲۹؛ «عن أبی بصیر قال: سمعت أبا عبد اللّٰه علیه السلام یقول: رحم اللّٰه عبداً حبیبنا إلی الناس ولم یبغضنا إلیهم، أما واللّٰه لو یروون محاسن کلامنا لکانوا به أعزّ وما استطاع أحد أن یتعلّق علیهم بشیء ولکن أحدهم یسمع الکلمه فیحطّ إلیها عشرًا.»

دیدن زیبایی ها انسان را جذب می کند و قلب را مسخر خود می نماید، قلبی که باید مملو از محبت شود نیاز به دیدن خوبی ها و خوب ها دارد.

ایمان در قلب انسان پیدا نمی شود مگر اینکه در نظر انسان زیبا باشد و خداوند ایمان را در دل ها زینت می بخشد تا ایمان تزئین شده، محبوب انسان شود.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»؛ (۱)

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست اگر در بسیاری از کارها از شما پیروی کند قطعاً دچار زحمت می شوید، لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت، آنان ره یافتگانند.»

خداوند زیبایی ها

در دعاهایی که از حضرات معصومین علیهم السلام وارد شده، از همین شیوه استفاده گردیده است، یعنی برای اینکه انسان نسبت به خداوند محبت پیدا کند، در قالب دعا، کمالات خداوند را بیان کرده اند و دعاها با تزریق معرفت نسبت به زیبایی های حق تعالی در وجود انسان، قلب ها را مسخر و مجذوب خداوند می نمایند.

ص: ۱۲۸

«فَوَعَزَّتْكَ لَوْ اَنْتَهَزْتَنِي مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ، لِمَا اُلْهِمَ قَلْبِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِكَرَمِكَ وَسَمِعَهُ رَحْمَتِكَ، اِلَى مَنْ يَذْهَبُ الْعَبْدُ اِلَى اِلْمَا اِلَى مَوْلَاهُ وَاِلَى مَنْ يَلْتَجِئُ الْمَخْلُوقُ اِلَّا اِلَى خَالِقِهِ؟ اِلٰهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْاَصْرِ فَاَدِ وَمَنْعَنِي سَيِّبِكَ مِنْ بَيْنِ الْاَشْهَادِ وَدَلَلْتَ عَلَيَّ فَضَايِحِي عُيُونَ الْعِبَادِ وَاَمَرْتَنِي بِى اِلَى النَّارِ وَحُلَّتْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْاَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ وَمَا صَدِرْتُ تَأْمِيْلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَلَا- خَرَجَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي، اَنَا لَا- اَنْسِيْ اَيَادِيكَ عِنْدِي وَسِتْرَكَ عَلَيَّ فِي دَارِ الدُّنْيَا. سَيِّدِي اَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْمُصْطَفَى وَاِلِهِ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ (۱)

به عزّت سوگند که اگر مرا برانی، از درگاهت نمی روم و از زمزمه الهامات قلبی ام در شناخت کرامتت دست نمی کشم و پا از وادی بی منتهای رحمت بیرون نمی گذارم. بنده به کجا می تواند بگریزد جز دامان مولای خود؟ مخلوق به کجا می تواند پناه برد جز آغوش آفریننده خود؟ خدایا! حتی اگر به بندم کشی و روی لطف از من بپوشی و در عیان کردن بدی های من در نظر خلاق بکوشی، حتی اگر مرا به آتش دراندازی و میان من و خوبان درگاهت فاصله اندازی، محال است که دست امید از ضریح لطف تو بردارم و روی آرزو از آستان مهر تو بگردانم،

ص: ۱۲۹

محال است که محبتت را از دلم برانم و نعمت هایت را به بوته نسیان سپارم و پرده پوشی ات را در این دنیا از یاد ببرم. آقای من! عشق به دنیا را از دلم بیرون کن و مرا همنشین پیامبر و اهل بیت او قرار ده، با پیامبر خاتم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بندگان برگزیده و برترت.»

مباهله برای دوستی امام حسین علیه السلام

افرادی که پروانه وار اطراف شمع وجود فرزند زهرا علیهما السلام را گرفته بودند، با آگاهی و شناخت، قدم در این راه گذاشته بودند، لذا هنگام سخن گفتن با امام حسین علیه السلام می گفتند: خداوند بر ما ممت نهاد که بتوانیم در رکاب شما بجنگیم و اعضای بدن ما قطعه قطعه شود و روز قیامت جدّ تو ما را شفاعت نماید.

آنان دل دادن به امام حسین علیه السلام را رسیدن به بهشت و قدم آخر را وارد شدن شمشیرها بر بدنها و غوطه ور شدن در خون می دانستند. شب عاشورا هنگامی که حسین علیه السلام آیه ای از قرآن را تلاوت نمود:

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا»؛ (۱)

کافران فکر نکنند مهلتی را که ما به آنان دادیم خیر آنهاست.

مردی از دشمن شنید و گفت: ما طیب و پاکیزه هستیم و آیه قرآن ما را از شما جدا کرده است. بُریر که از یاران امام حسین علیه السلام است پاسخ داد: اما تو، خدا تو را از پاکان قرار نداده. پرسید: تو کیستی؟ پاسخ داد: بُریر.

ص: ۱۳۰

بُریر با آگاهی و شناخت می داند پاکیزه کیست و آیه تطهیر در حق چه کسانی نازل شده، او امام حسین علیه السلام را پاکیزه ترین افراد می داند.

به بُریر گفت: آیا به یاد داری که در گذشته می گفستی معاویه گمراه است و علی بن ابی طالب علیهما السلام امام حق و هدایت است؟ بُریر گفت: بلی. او گفت: من گواهی می دهم که تو از گمراهانی. بُریر گفت: حاضری مباحله کنیم و لعنت خدا را بر کسی که باطل است، بخواهیم؟

هر دو بیرون آمدند و برای مباحله دست هایشان را بالا بردند و به مبارزه برخاستند. بین آنان درگیری شد، بُریر ضربه ای به او زد که کلاهخود او را شکافت و به مغزش رسید و او را به زمین انداخت و از این راه حَقانیت خود را اثبات کرد. (۱)

آگاهی و شناخت نسبت به طهارت و پاکیزگی خاندان نبوت علیهم السلام هیچ جای تردید و شکی برای دلدادگی به آنان باقی نمی گذارد و انسانی همچون بُریر را عاشقانه زیر شمشیرهای دشمن حسین می کشاند. (۲)

ص: ۱۳۱

۱- ۱۰۵. ابصار العین: ص ۷۰.

۲- ۱۰۶. بحار الانوار: ج ۷۷ / ص ۲۸؛ «روی عن أمير المؤمنين عليه السلام: أن النبي صلى الله عليه وآله سأل ربّه سبحانه ليله المعراج فقال: يارب! أي الأعمال أفضل؟ ... فقال الله عزّوجلّ: يا أحمد! هل تدري أي عيش أهنأ وأي حيوة أبقى؟ قال: اللهم لا. قال: أمّا العيش الهنيء فهو الذي لا يفتر صاحبه عن ذكرى ولا ينسى نعمتي ولا يجهل حقّي يطلب رضای في ليله ونهاره، وأمّا الحيوة الباقية فهي التي يعمل لنفسه حتى تهوّن عليه الدنيا وتصغر في عينه وتعظم الآخرة عنده ويؤثر هواي على هواه وبيتغى مرضاتى ويعظم حقّ عظمتي ويذكر علمي به، ويراقبني بالليل والنهار عند كلّ سيئته أو معصيه، وينقى قلبه عن كلّ ما أكره، ويبغض الشيطان ووساوسه، ولا يجعل لإبليس على قلبه سلطاناً وسيلاً، فإذا فعل ذلك أسكنت قلبه حباً حتى أجعل قلبه لي وفراغه واشتغاله وهمّه وحديثه من النعمة التي أنعمت بها على أهل محبّتي من خلقي وأفتح عين قلبه وسمعه حتى يسمع بقلبه وينظر بقلبه إلى جلالتي وعظمتي وأضيّق عليه الدنيا وأبغض إليه ما فيها من اللذات وأحذّره من الدنيا وما فيها كما يحذّر الراعي غنمه من مراتع الهلكه، فإذا كان هكذا يفرّ من الناس فراراً وينقل من دار الفناء إلى دار البقاء ومن دار الشيطان إلى دار الرحمن. يا أحمد! ولأنّزيتنه بالهيبه والعظمه، فهذا هو العيش الهنيء والحيوة الباقية وهذا مقام الراضين، فمن عمل برضاي ألزمه ثلاث خصال: أعزّفه شكراً لا- يخالطه الجهل وذكراً لا يخالطه النسيان ومحبّه لا يؤثر على محبّتي محبّه المخلوقين، فإذا أحبّني أحبّته وأفتح عين قلبه إلى جلالتي ولا- أخفي عليه خاصّه خلقي وأناجيه في ظلم الليل ونور النهار حتى ينقطع حديثه مع المخلوقين. ومجالسته معهم وأسمعه كلامي وكلام ملائكتي وأعرفه السرّ الذي سترته عن خلقي وألبسه الحيوة حتى يستحي منه الخلق كلّهم ويمشي على الأرض مغفوراً له وأجعل قلبه واعياً وبصيراً ولا أخفي عليه شيئاً من جنّه ولا نار، وأعزّفه ما يمرّ على الناس في يوم القيامة من الهول والشده، وما أحاسب الأغنياء والفقراء والجهّال والعلماء وأنومه في قبره وأنزل عليه منكرات ونكيراً حتى يسألاه ولا- يرى غمره الموت وظلمه القبر واللحد وهول المطلع، ثمّ أنصب له ميزانه وأنشر ديوانه، ثمّ أضع كتابه في يمينه فيقرؤه منشوراً، ثمّ لا أجعل بيني وبينه ترجماناً، فهذه صفات المحبّين.»

توضیح

ارتباط دوستانه هرچه بیشتر شود، بر محبت و دوستی افزوده می‌گردد و لو دوستی نسبت به جمادی همانند سنگ باشد. البته ارتباط، شیوه‌های مختلف دارد، گاهی ارتباط فکری است که هرچه بیشتر به فکر او باشد محبتش بیشتر می‌شود، گاهی عملی است، یعنی کارهایی انجام می‌دهد که رضایت او را جلب کند. گاهی ارتباط، حضور پیدا کردن نزد اوست. تمام اینها محبت ایجاد کرده و علاقه را افزایش می‌دهد.

کسی که در زندگی به یاد خداست، همیشه کارهایی انجام می‌دهد که رضایت او را جلب کند و از کارهایی که موجب ناخشنودی خداوند است دور می‌شود، قلب او جایگاه محبت خدا می‌گردد و وقتی دوستدار خدا شد همیشه می‌خواهد سخن از خدا بگوید، از کمالات محبوبش سخن به میان بیاورد، دائماً می‌خواهد

خوبی های او را در حق خودش بازگو کند، آن چنان او را دوست دارد که حاضر نیست آن محبت را با هیچ محبتی معاوضه کند. البته چنین محبتی آثاری را به دنبال دارد که یکی از آنها این است که محبوب نیز، بیشتر خود را به او نشان می دهد و آن چنان زیبایی های خداوند را می بیند که محو او گشته و از دیگران غافل می شود و دوری می جوید. (۱)

آری مگر می شود که انسان طعم محبت خداوند را بچشد و آن را با محبت های دیگر مبادله کند.

بی جهت نیست که دستورات دینی در رابطه با حضرات معصومین علیهم السلام به گونه ای است که شیوه های مختلف ارتباط را از جمله به محضر آنها رفتن، به آنها نگاه کردن، به سخنانشان گوش فرا دادن، نقل سخنان آنها برای دیگران، آشنایی با کمالات آنها، بعد از شهادت آنان به زیارت قبور آنها رفتن و... تأکید می کند.

ص: ۱۳۳

۱-۱۰۷. بحار الانوار: ج ۹۴ / ص ۱۴۸؛ «مناجات امام سجاده علیه السلام؛ بسم الله الرحمن الرحيم، إلهي من ذا الذي ذاق حلاوه محبتك فرام منك بدلاً ومن ذا الذي آنس بقربك فابتغى عنك حولاً. إلهي فاجعلنا ممن اصطفتيه لقربك وولایتك وأخلصته لودك ومحبتك وشوقته إلى لقاءك ورضيته بقضائك ومنحته بالنظر إلى وجهك وجبوته برضاك وأعدته من هجرك وقلاك وبوأته مقعد الصدق في جوارك وخصصته بمعرفتك وأهلته لعبادتك وهيمته لإرادتك واجتبيته بمشاهدتك وأخليت وجهه لك وفرغت فؤاده لحبك ورغبته فيما عندك وألهمته ذكرك وأوزعته شكرك وشغلته بطاعتك وصيرته من صالحى بريتك وأخترته بمناجاتك وقطعت عنه كل شىء يقطع عنه. اللهم اجعلنا ممن دأبهم الارتياح إليك والحنين ودهرهم الزفره والأنين. جباههم ساجده لعظمتك وعيونهم ساهره فى خدمتك ودموعهم سائله من خشيتك وقلوبهم متعلقه بمحبتك وأفتدتهم منخلعه من مهابتك، يا من أنوار قدسه لأبصار محبيه رآئقه وسبحات وجهه لقلوب عارفيه شائقه، يا منى قلوب المشتاقين ويا غايه آمال المحبين أسألك حبيك وحب من يحبك وحب كل عمل يوصلنى إلى قربك وأن تجعلك أحب إلى مما سواك وأن تجعل حبي إياك قائداً إلى رضوانك وشوقى إليك ذائداً عن عصيانك وامنن بالنظر إليك على وانظر بعين الود والعطف إلى، ولا تصرف عنى وجهك واجعلنى من أهل الإسعاد والحظوه عندك، يا مجيب يا أرحم الراحمين.»

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند برای برادرم علی علیه السلام فضایلی قرار داده که قابل شمارش نیست. کسی که فضیلتی از فضایلش را در حالی که اقرار به آن دارد بخواند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد و کسی که فضیلتی از فضایلش را بنویسد، مادامی که آن نوشته باقی باشد، ملائکه برای او استغفار می کنند، و کسی که فضیلتی از فضایلش را بشنود، خداوند گناهانی که به وسیله گوش مرتکب شده می آمرزد، و کسی که به نوشته ای که فضایل او را دربر دارد نگاه کند، گناهانی که با چشم مرتکب شده خداوند می آمرزد.»

سپس فرمود: «نگاه کردن به علی بن ابی طالب علیهما السلام عبادت است و خداوند ایمان بنده ای را بدون ولایت علی و بیزاری از دشمنان علی علیه السلام نمی پذیرد.» (۱)

هر روز به دیدار پیامبر خداصلی الله علیه وآله

زمان پیامبرصلی الله علیه وآله مرد کاسبی بود که محبت زیادی به رسول خداصلی الله علیه وآله داشت، هر وقت از خانه بیرون می آمد و می خواست به سر کار خود برود، ابتدا می آمد نگاهی به رسول خداصلی الله علیه وآله می کرد و می رفت.

ص: ۱۳۴

۱- ۱۰۸. بحار الانوار: ج ۲۶ / ص ۲۲۹؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَضَائِلَ لَا تَحْصِي كَثْرَهُ، فَمَنْ قَرَأَ فَضِيلَهُ مِنْ فَضَائِلِهِ مَقْرَأً بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، وَمَنْ كَتَبَ فَضِيلَهُ مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا بَقِيَ لَتَلِكِ الْكِتَابَةِ رِسْمًا، وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلِهِ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اِكْتَسَبَهَا بِالسَّمْعِ، وَمَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابِهِ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اِكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ. ثُمَّ قَالَ: النَّظَرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِبَادَةٌ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَالْبِرَّاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ.»

پیامبر خداصلی الله علیه وآله هم به این مسأله توجه داشت، لذا حضرت سر مبارک را بلند می کرد تا او حضرت را ببیند.

روزی آمد و پس از دیدار پیامبر رفت، ولی طولی نکشید که دوباره برگشت وقتی پیامبر او را دید، با دست اشاره کرد بیا بنشین. در مقابل رسول خدا نشست، حضرت فرمود: امروز کاری انجام دادی که روزهای قبل انجام نمی دادی. پاسخ داد: یا رسول الله! یاد شما در قلب من مانع شد به سراغ کارم بروم، لذا دوباره برگشتم.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله در حق او دعا کرد. چند روزی گذشت، پیامبر او را ندید، سؤال کرد: کجاست؟ به حضرت گفتند: ما هم چند روز است که او را ندیده ایم. پیامبر حرکت کرد و به بازار رفت در حالی که اصحاب حضرت هم همراهش بودند.

وقتی به مغازه او رسیدند، دیدند کسی در مغازه او نیست، از همسایگان او پرسیدند، آنها گفتند: از دنیا رفته است. حضرت فرمود: خدا او را رحمت کند، به خدا قسم! او مرا دوست داشت دوست داشتنی که اگر گناهی داشت خداوند او را آمرزید. (۱)

ص: ۱۳۵

۱- ۱۰۹. مرأه العقول: ج ۲۵ / ص ۱۷۹؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رجل يبيع الزيت وكان يحب رسول الله حباً شديداً كان إذا أراد أن يذهب في حاجته لم يمض حتى ينظر إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، قد عرف ذلك منه فإذا جاء تطاول له حتى ينظر إليه، حتى إذا كانت ذات يوم دخل عليه فتطاول له رسول الله صلى الله عليه وآله حتى نظر إليه ثم مضى في حاجته، فلم يكن بأسرع من أن رجع، فلما رآه رسول الله صلى الله عليه وآله قد فعل ذلك، أشار إليه بيده اجلس، فجلس بين يديه فقال: ما لك فعلت اليوم شيئاً لم تكن تفعله قبل ذلك؟ فقال: يا رسول الله! والذي بعثك بالحق نبياً لغشى قلبي شيء من ذكرك حتى ما استطعت أن أمضي في حاجتي حتى رجعت إليك، فدعا له وقال له خيراً. ثم مكث رسول الله صلى الله عليه وآله معه أياماً لا يراه، فلما فقده سأل عنه، فقيل: يا رسول الله! ما رأيناه منذ أيام، فانتعل رسول الله صلى الله عليه وآله وانتعل معه أصحابه وانطلق حتى أتوا سوق الزيت، فإذا دكان الرجل ليس فيه أحد، فسأل عنه جيرانه فقالوا: يا رسول الله! مات ولقد كان عندنا أميناً صدوقاً إلا أنه قد كان فيه خصمه، قال: وما هي؟ قالوا: كان يرهق - يعنون يتبع النساء - فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: رحمته الله! والله لقد كان يحبني حباً لو كان نخاساً لغفر الله له.»

آری مگر می شود انسان با معرفت و شناخت به محبوبش نگاه کند و او را ببیند، ولی به محبتش افزوده نگردد، نگاه به محبوبی که الگوی کمالات و زیبایی ها است، انسان را به او نزدیک می کند و از کمالات او بهره مند می سازد.

پیوند با نگاه به علی علیه السلام

ابوذر غفاری که در وادی محبت سبقت گرفته، در حالی که دیگران مشغول عبادت و نماز خواندن بودند، چشمانش متوجه امیرالمؤمنین علی علیه السلام می شود و به او نگاه می کند. به او می گویند: دیگران مشغول عبادت و نماز هستند، ولی تو ایستاده ای به علی علیه السلام نگاه می کنی. و او در جواب می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «نگاه به علی بن ابی طالب علیهما السلام عبادت است.»^(۱)

کمال حج به دیدار اهل بیت علیهم السلام

خانه خدا و بیت الله الحرام با آن عظمتی که دارد بر کسانی که استطاعت و تمکن دارند، در طول عمر یک مرتبه واجب است به زیارت آن بروند و اعمال مخصوص را انجام دهند و پیوند خود را با خالق هستی بیشتر نمایند، ولی بعد از اعمال حج

ص: ۱۳۶

۱- ۱۱۰. مستدرک الوسائل: ج ۴ / ص ۲۶۸؛ «كان الناس يصلون وأبوذر ينظر إلى أمير المؤمنين عليه السلام، فقيل له في ذلك، فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: النظر إلى علي بن أبي طالب عليهما السلام عبادة.»

موظفند که خدمت امام علیه السلام برسند و از محضر امام استفاده کنند و این کار در زمان حضرات معصومین علیهما السلام رواج پیدا کرده بود که شیعیان بعد از آن که اعمال حج را انجام می دادند به دیدار امام علیه السلام می شتافتند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا حَجَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَخْتِمِ حَجَّهُ بِزِيَارَتِنَا، لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ؛ (۱)»

وقتی یکی از شما حج انجام می دهد، حج خود را با زیارت ما به پایان رساند، زیرا زیارت ما حج را کامل می کند.»

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله در روایتی فرمود: «کسی که به مکه رود و حج انجام دهد ولی برای زیارت من به مدینه نیاید، روز قیامت من از او روی می گردانم و کسی که به زیارت من بیاید شفاعت من بر او واجب می شود، و کسی که شفاعت من بر او واجب گردد، بهشت بر او واجب شود.» (۲)

از روایات استفاده می شود: حجی که با امام معصوم پیوند نداشته باشد حج نیست و اگر حج انسان بخواهد به امضا برسد و مورد تأیید واقع شود، باید انسان به محضر پیامبر خدا و حضرات معصومین علیهم السلام برود، چه در زمان حیات آنها و چه بعد از رحلت و شهادت، که به زیارت قبور آنها رفته و با این کار، حج خود را کامل نماید.

ص: ۱۳۷

۱- ۱۱۱. بحار الانوار: ج ۱۰۰ / ص ۱۳۹.

۲- ۱۱۲. بحار الانوار: ج ۱۰۰ / ص ۱۴۰؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أتى مكة حاجاً ولم يزرنى إلى المدينة جفته يوم القيامة، ومن جاءنى زائراً وجبت له شفاعتى، ومن وجبت له شفاعتى وجبت له الجنة.»

زیرا روح اعمال انسان، مسأله ولایت و محبت می باشد و عباداتی که دارای چنین روحی نباشد مرده و بی اثر می باشد. به دنبال همین توصیه های دینی بود که شیعیان برای دیدار امام خود از راه های دور و با مشکلات و سختی ها حرکت می کردند تا به محضر امام برسند و از فیوضات وی بهره مند شوند.

از کوفه تا مدینه برای دیدار

شخصی به نام بشیر که اهل کوفه است، می گوید: شتر لاغری خریدم برای حرکت به سوی مدینه و دیدار امام باقر علیه السلام، بعضی می گفتند: این شتر تو را به مدینه نمی رساند، بعضی می گفتند: می رساند، تا اینکه حرکت کردم.

گاه سوار می شدم، گاهی پیاده می رفتم، تا خود را به مدینه رساندم. در حالی که بدنم، صورتم، دست ها و پاهایم آسیب دیده بود، به در خانه امام باقر علیه السلام رسیدم و به غلام حضرت گفتم: از آقا برایم اجازه ورود بگیر.

در همین حالی که با غلام صحبت می کردم، امام علیه السلام صدای مرا شنید و فرمود: «بشیر! وارد شو خوش آمدی، چرا سر و صورت تو این چنین شده؟» عرض کردم: فدایت شوم! شتر لاغری خریدم و حرکت کردم و در راه آسیب دیدم. حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفتم: به خدا قسم! محبت شما مرا وادار به این کار کرد. حضرت فرمود: «روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله به خدا پناه می برد و ما به رسول خدا پناه می بریم و شما به ما پناه می آورید، فکر می کنید شما را به کجا خواهیم برد، به خدای کعبه قسم! شما را به بهشت می بریم.»^(۱)

ص: ۱۳۸

۱-۱۱۳. سفینه البحار: ج ۱ / ص ۸۳؛ «قال: اشتریت بعیراً نضواً، قال لی قوم یحملک وقال قوم لا یحملک، فرکت و مشیت حتی وصلت المدینه وقد تشققت وجهی ویدای ورجلای، فأتیت باب أبی جعفر علیه السلام فقلت: یا غلام! استأذن لی علیه، قال: فسمع صوتی فقال: أدخل یا بشیر! مرحباً یا بشیر! ما هذا الذی أری بک؟ قلت: جعلت فداک! اشتریت بعیراً نضواً فرکت و مشیت فشققت وجهی ویدای ورجلای، قال: فما دعاک إلی ذلک؟ قال: قلت: حبکم واللّه، جعلت فداک! قال علیه السلام: إذا کان یوم القیامه فزع رسول اللّه صلی الله علیه و آله إلی اللّه تعالی و فزعنا إلی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و فزعتم إلینا فإلی أین ترونا؟ نذهب بکم إلی الجنّه وربّ الکعبه، إلی الجنّه وربّ الکعبه.»

در حرکت حسینی، دیدارهایی به چشم می خورد که سرنوشت انسان هایی را رقم زده است. زهیر مردی شجاع بود و دارای موقعیتی ویژه، ولی پیوند سیاسی با امام حسین علیه السلام نداشت.

اتفاقاً همان سالی که حسین بن علی علیهما السلام از مدینه به مکه رفت و سپس به سوی کوفه، او هم به حج رفته بود و در مسیر برگشت از همان راهی می رفت که امام علیه السلام حرکت می کرد. هیچ تمایلی نداشت که با امام رو به رو شود و تمام سعی او فاصله گرفتن از امام علیه السلام بود.

در بین راه در منزلی فرود آمد و خیمه را برپا کرد و همراه دوستان و همسرش مشغول غذا خوردن بود که ناگهان شخصی او را صدا زد: من فرستاده حسین بن علی علیهما السلام هستم، او تو را می طلبد. اصلاً مایل نبود برود و این صحنه او را متأثر کرد.

همسرش وقتی تأثر و حیرت او را دید. گفت: برو نزد حسین علیه السلام و ببین چه می گوید و برگرد. زهیر رفت، وارد خیمه امام حسین علیه السلام شد، دیدار امام دل او را تحت تأثیر قرار داد، نگاه امام او را متحول کرد، سخنان امام منقلبش نمود. از خیمه امام خارج شد، او با دیدن امام حسین علیه السلام به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد و به یاد موقعیتی که نزد پیامبر داشت.

او طرفدار عثمان بود، ولی این دیدار آن چنان او را متحوّل کرد که فدایی حسین علیه السلام شد. برگشت به سوی خیمه اش و گفت: همسرم! خیمه ما باید در کنار خیمه حسین علیه السلام باشد، دیگر فاصله معنا ندارد.

به مرتبه ای از صفا و صمیمیت و عشق به امام حسین علیه السلام رسید که وقتی سخن از جدایی از دوست گفته شد و امام حسین علیه السلام شب عاشورا فرمود: دشمن در تعقیب من است، با شما کاری ندارد، بروید و من تنها می مانم. زهیر گفت: به خدا قسم! دوست دارم که کشته شوم، دوباره زنده شوم و در راه تو جان دهم و تا هزار بار فدایی تو گردم، ولی تو و اهل بیت سالم بمانید.

شب عاشورا با سخن، آنچه در دل داشت بیان کرد، ولی روز عاشورا با عمل، عشق و محبت خود را نشان داد. وقتی در مقابل دشمن قرار گرفت، فریاد زد: بندگان خدا! فرزند فاطمه سزاوارتر است به دوستی از دیگران، لا اقل اگر او را یاری نمی کنید، دست خود را به کشتن او آلوده ننمایید.

شمر تیری به سوی او پرتاب کرد و گفت: ساکت باش، ما را با سخنانت خسته نمودی. وارد میدان جنگ شد و درسی را که از دوستی و محبت امام حسین علیه السلام آموخته بود، به دیگران نشان داد؛ من زهیر هستم، زهیر یعنی فدایی حسین علیه السلام.

رو کرد به امام علیه السلام و گفت: من فدایی شما هستم و امروز می خواهم جدّت را ملاقات کنم و به دیدار برادرت حسن و پدرت علی و عمویت جعفر طیار بروم و با این سخنان با امام حسین علیه السلام وداع نمود. امام هم در آن هنگامی که بدن زهیر روی

زمین افتاده بود، او را با سخنانی از این جهان بدرقه کرد؛ زهیر! خدا قاتلین تو را لعنت کند. (۱)

دیدار در کنار مزار

دیدار، عاملی برای پیدایش و زیاد شدن دوستی است.

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود:

«الزِّيَارَةُ تُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ» (۲) دیدار در سرزمین دل، دوستی می رویاند.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى زِيَارَتِنَا فَلْيَزُرْ صَالِحِي مَوَالِينَا، يُكْتَبُ لَهُ ثَوَابُ زِيَارَتِنَا» (۳)

کسی که نمی تواند به زیارت ما بیاید، به دیدار دوستان نیک ما برود تا ثواب زیارت برایش نوشته شود.»

پیوند و دیدار به زمان زندگی محدود نمی شود، حتی پس از مرگ نیز این ارتباط با حضور در کنار مزار آنها ادامه می یابد. خصوصاً ارتباط و زیارت رفتن سرور آزادگان حسین بن علی علیهما السلام که منبع عشق و محبت می باشد.

ص: ۱۴۱

۱- ۱۱۴. ابصار العین: ص ۹۵.

۲- ۱۱۵. بحار الانوار: ج ۷۴ / ص ۳۵۵.

۳- ۱۱۶. بحار الانوار: ج ۷۴ / ص ۳۵۴.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود و فکر کند شیعه است، می میرد در حالی که شیعه ما نیست و اگر به بهشت رود و از اهل بهشت باشد، مهمان اهل بهشت خواهد بود.»^(۱)

دیدار چه مقدار

زیارت حسین بن علی علیهما السلام و پیوند با گنجینه هستی مقدار معینی ندارد، هرچه بیشتر باشد آرامش دل بیشتر می شود و انسان به دوستی و محبت و صف ناپذیری دست می یابد.

امام صادق علیه السلام به سیدیر فرمود: «آیا هر روز قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می کنی؟» گفتم: نه. فرمود: «ماهی یک بار؟» عرض کردم: نه. فرمود: «سالی یک بار؟» عرض کردم: گاهی. حضرت فرمود: «چقدر به حسین بن علی علیهما السلام جفا می کنید!.»^(۲)

ارتباط با محبوبی که با دیدارش دل آرام می گیرد هرچه بیشتر شود، بهره مندی از دوست افزایش می یابد. هر بار تنفس در فضای حرم حسینی و بوسیدن ضریح و بوییدن آن تربت پاک و معطر و سخن گفتن با آموزگار دوستی و محبت، فضای دل را افزایش داده و از الطاف بیشتری انسان را بهره مند می سازد.

ص: ۱۴۲

۱- ۱۱۷. بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ص ۴؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام: من لم يأت قبر الحسين عليه السلام وهو يزعم أنه لنا شيعة حتى يموت، فليس هو لنا شيعة وإن كان من أهل الجنة فهو من ضيفان أهل الجنة.»
۲- ۱۱۸. بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ص ۶.

هم اکنون که این جملات را می نویسم همزمان با ایام عاشورا سیل مشتاقان زیارت حسین علیه السلام پروانه وار کنار آن قبر مطهر می گردند و از شمع وجودش بهره می برند. اولین عاشورای پس از سقوط صدام است و میلیون ها نفر از زیارت حضرت بهره مند می شوند.

متأسفانه استکبار جهانی و دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این حرکت زیبا و عاشقانه را هدف قرار داده و جمعیت زیادی از زائران حسینی را به خاک و خون کشیدند. آنانی که با زحمت زیاد پای پیاده، انتظار زیارت محبوب را می کشیدند و در فرات غسل کردند و با آب فرات وضو ساختند و روانه زیارت شدند، اما نمی دانستند به چه مقامی خواهند رسید و چگونه در کنار حرم حسینی برای دیدن یار، پرواز خواهند نمود. گوارا باد چنین پروازی که انتظار هر انسان آزاده ای می باشد.

خدمت به بستگان

پیوند و خدمت به وابستگان دوست، از راه های پیدایش و افزایش دوستی و محبت است. انسانی که سراغ خلق خدا می رود و با این فکر و اندیشه که آنان عیال خداوند و مخلوق او هستند، احتیاجات آنها را برآورده می کند، به همان نسبتی که در راه خدمت به خلق برای رسیدن به خالق قدم برمی دارد، محبتش به خداوند افزون می گردد.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ، فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُورًا»^(۱)

مخلوقات عیال خداوند هستند، محبوب ترین انسان ها در نزد خداوند کسانی هستند که نفعی به عیال خدا رسانند و اهل بیتی را مسرور کنند.»

شخصی نقل می کند: با معرفی استادم به خدمت آیت الله کوهستانی می رفتم و از محضر ایشان استفاده می کردم، تا یک روز صبح که می خواستم خدمت ایشان بروم، در خیابان ناصر خسرو استادم را دیدم، فرمود: کجا می روی؟ عرض کردم: به شهر نکا، نزد آیت الله کوهستانی.

فرمود: شیوه ایشان زاهدی است، بیا برویم تا من روش عاشقی خدا را یادت بدهم. سپس دست مرا گرفت و به خیابان امام خمینی که سنگ فرش بود، برد. در جنوب خیابان، در کوچه ای درب منزلی را زد که تعدادی بچه و بزرگ، فقیر و بیچاره در آنجا بودند، استاد به آنها اشاره کرد و فرمود: رسیدگی به این بیچاره ها انسان را عاشق خدا می کند، درس تو این است.^(۲)

خداوند در شب معراج به پیامبرش فرمود: یا احمد! محبت و دوستی خدا، محبت و دوستی نسبت به فقرا و نزدیک شدن به آنهاست.

ص: ۱۴۴

۱- ۱۱۹. اصول کافی: ج ۲ / ص ۱۶۴.

۲- ۱۲۰. کیمیای محبت: ص ۱۸۵.

پیامبر سؤال کرد: فقرا چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که به مقدار کم راضی هستند و بر گرسنگی صبر می کنند و نسبت به نعمت ها شکر الهی به جا می آورند و شکایتی از گرسنگی و تشنگی خود نمی کنند. یا احمد! دوستی من، دوستی با فقرا است، پس خود را به آنان نزدیک کن و به مجالس آنان نزدیک شو که من به تو نزدیک می شوم. (۱)

پیوند عاطفی

پیوند عاطفی هم یکی از اقسام ارتباط است که انسان با استفاده از آن بر محبت خود نسبت به محبوبش می افزاید.

در شادی های دوست، شاد بودن و در غم های او، ناراحت و غمگین بودن، پیوند دل ها را بیشتر می کند. لذا در کلمات اولیای دین می بینیم که از ما خواسته اند نسبت به خوشی و غم آنها بی تفاوت باشیم و در ایام سرور آنان مسرور و در ایام حزنشان محزون باشیم.

شخصی به نام ریّان بن شیب می گوید: روز اول محرم خدمت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود:

ص: ۱۴۵

۱- ۱۲۱. بحار الانوار: ج ۷۷ / ص ۲۳؛ «یا أحمد! إنّ المحبّه لله هی المحبّه للفقراء والتقرّب إليهم. قال: یارب! ومن الفقراء؟ قال: الذین رضوا بالقلیل وصبروا علی الجوع وشکروا علی الرخاء ولم یشکوا جوعهم ولا ظمأهم ولم یکذبوا بألسنتهم ولم یغضبوا علی ربّهم ولم یغتموا علی ما فاتهم ولم یفرحوا بما آتاهم. یا أحمد! محبّتی محبّه للفقراء فادنّ الفقراء وقرب مجلسهم منک أدنک وبعّد الأغنیاء وبعّد مجلسهم منک، فإنّ الفقراء أحبّائی.»

«يَابْنَ شَيْبٍ! إِنَّ سَرَكَ أَنْ تَكُونَ مَعْنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَاحْزَنُ لِحُزْنِنَا وَافْرَحْ لِفَرَحِنَا؛(۱)»

اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، در غم ما غمگین و در شادی ما شاد باشد.»

آری، ابراز ناراحتی در ایامی که اولیای دین محزون هستند، ارتباط برقرار کردن با آنها است. با پوشیدن لباس سیاه، شرکت در مجالس عزاداری، نصب پرچم های سیاه در معابر و خیابان ها، و در ایام سرور آنها، برپا کردن مجالس جشن و شادی، نصب پرچم های رنگی و چراغانی کردن، تمام اینها ارتباط برقرار کردن با محبوب است و محبت انسان را زیادتیر می کند.

غمناک بودن و اظهار ناراحتی به صورت های مختلف نسبت به اهل بیت رسول الله عليهم السلام، غلو در محبت نسبت به آنها نیست. مرحوم علامه امینی رحمه الله در ابتدای کتاب «سیرتنا و سنتنا» می فرماید: در سفری که به کشور سوریه داشتم، در ضمن بعضی از جلسات، یکی از اساتید اهل سنت در کنار من قرار گرفت و سؤالی را مطرح کرد.

و گفت: چرا شیعه در محبت اهل بیت پیامبر عليهم السلام غلو می کند، در حالی که در بین آنها دانشمندانی مثل شما هستند. این چه برنامه ای است که هر روز مجلس ماتم می گیرند، حسین حسین می گویند و... (۲).

ص: ۱۴۶

۱- ۱۲۲. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۸۶.

۲- ۱۲۳. سیرتنا و سنتنا: ص ۴.

آری ممکن است برای بعضی، این مسأله حلّ نشده باشد که چرا ما نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این گونه اظهار محبت می کنیم. در شادی آنها شادی و در غم آنها عزاداری می کنیم؟! ولی باید دانست که ما این روش را از خود امامان معصوم علیهم السلام گرفته ایم و با عمل به این روش، روز به روز بر محبت خود نسبت به آنها می افزاییم. اگر ما برای آنها گریه می کنیم و اشک می ریزیم و این گونه اظهار حزن و ناراحتی می کنیم، این روشی است که آنان به ما آموخته اند.

محزون بودن برای امام حسین علیه السلام

شخصی به نام مسمع می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «آیا به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می روی؟» عرض کردم: نه، من اهل بصره هستم و دشمنان ما آنجا زیاد هستند و من با رفتن به زیارت، از ناحیه آنان احساس خطر می کنم.

امام علیه السلام فرمود: آیا آنچه بر حسین بن علی علیهما السلام وارد شده، به یاد می آوری؟

عرض کردم: بله متأثر می شوم و گریه می کنم به طوری که اهل خانه من می بینند و از غذا خوردن باز می مانم. امام در حق من دعا کرد و فرمود: تو از کسانی هستی که در سُور ما مسرور و در غم ما غمگین هستند. سپس حضرت گریه کرد و من هم گریه کردم و فرمود: احدی بر ما گریه نمی کند مگر اینکه قبل از خارج شدن اشک از دیدگانش، مشمول رحمت خدا می گردد. (۱)

ص: ۱۴۷

۱- ۱۲۴. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۸۹؛ «عن مسمع کردین قال: قال لی أبو عبد الله علیه السلام: یا مسمع! أنت من أهل العراق، أما تأتي قبر الحسين علیه السلام؟ قلت: لا، أنا رجل مشهور من أهل البصره وعندنا من يتبع هوى هذا الخليفة وأعداؤنا كثيره من أهل القبائل من النصاب وغيرهم ولست آمنهم أن يرفعوا عليّ عند ولد سليمان، فيمثلون عليّ. قال لي: أفما تذكر ما صنع به؟ قلت: بلى. قال: فتجزع؟ قلت: أي والله وأستعبر لذلك حتى يرى أهلي أثر ذلك عليّ، فأمتنع من الطعام حتى يستبين ذلك في وجهي. قال: رحم الله دمعتك، أما أنك من الذين يعدّون في أهل الجزع لنا، والذين يفرحون لفرحنا ويحزنون لحزننا و يخافون لخوفنا ويأمنون إذا آمنّا. أما أنك سترى عند موتك حضور آبائي لك ووصيتهم ملك الموت بك وما يلقونك به من البشاره ما تقرّ به عينك قبل الموت، فملك الموت أرقّ عليك وأشدّ رحمه لك من الأمّ الشفيقه على ولدها. قال: ثم استعبر واستعبرت معه، فقال: الحمد لله الذي فضّلنا على خلقه بالرحمه وخصّنا أهل البيت بالرحمه. يا مسمع! إنّ الأرض والسماة لتبكي منذ قتل أمير المؤمنين رحمه لنا وما بكى لنا من الملائكه أكثر وما رقأت دموع الملائكه منذ قتلنا وما بكى أحد رحمه لنا ولما لقينا إلّا رحمه الله قبل أن تخرج الدمعه من عينه، فإذا سال دموعه على خده، فلو أنّ قطره من دموعه سقطت في جهنّم لأطفأت حرّها حتى لا يوجد لها حرّ.»

آری شاد بودن در شادی اهل بیت علیهم السلام و محزون بودن در غم آنها یک درس است برای انسان که از این راه بر محبت خود نسبت به اهل بیت علیهم السلام می افزاید. استاد ما حضرت آیت الله مجتهدی تهرانی - که خداوند بر عمر ایشان بیفزاید - می فرمود: در روزهای شهادت ائمه معصومین علیهم السلام نگوید: درس ها در مدرسه تعطیل است، درس تعطیل نیست، بلکه درس عوض می شود و درس آن روز، عزاداری و سینه زنی است. آری گاهی انسان از راه کسب علم و معرفت خود را به امامان نزدیک می کند و گاهی از راه اظهار عواطف و احساسات، راهی برای ارتباط پیدا می نماید.

ارتباط از طریق احساسات آن قدر اهمیت دارد که در هر روز جمعه به یاد مصایب و گرفتاری های اهل بیت علیهم السلام دستور گریه داده شده است.

دعای ندبه خواندن یک بخش مهمش، ابراز احساسات نسبت به امامان معصوم علیهم السلام است، هر چند در این بخش خلاصه نمی شود و بخش های دیگری

دارد که به معرفت و شناخت و آگاهی انسان می افزاید، ولی معرفت و شناخت در کنار ابراز احساسات قرار داده شده.

لذا می توان ادعا کرد: ارتباط برقرار کردن با رهبران دینی از طریق ابراز احساسات، آن گونه که در مکتب تشیع وجود دارد در هیچ مکتبی به چشم نمی خورد و این رمز استحکام ارتباط است.

ابراز احساسات در زمان های مختلف، مخصوصاً در ایام عاشورا آن چنان تأثیری بر تحکیم روابط بین توده مردم و رهبران دینی بر جای می گذارد و محبت آنها را بیشتر می کند که دیگران هم، که معتقد به این مکتب نیستند تحت تأثیر قرار گرفته و جذب این چنین برنامه ها می شوند. هیچ جای تردید نیست که این روش برخاسته از رهنمودهای امامان معصوم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشد که پیروان خود را این گونه تربیت نموده اند.

تأثیر شادی و غم دوست بر دوست

گاهی قلب ها آن گونه به یکدیگر پیوند می خورد و محبت و دوستی به حدی می رسد که به صورت ناخودآگاه حالات محبوب بر دوست اثر می گذارد، احساس ناراحتی می کند و نمی داند علت آن چیست، احساس سرور و خوشحالی می کند در حالی که نمی داند چه عاملی موجب چنین حالی شده. آری علت و عاملش حزن و سرور محبوب انسان است.

ابوبصیر این سؤال را در محضر امام صادق علیه السلام مطرح کرد و گفت: من به فدایت یابن رسول الله! گاهی من ناراحت هستم ولی سبب آن را نمی دانم.

حضرت فرمود: این حزن و سرور از ما به شما می رسد، وقتی ما سرور و غمگین می شویم شما سرور و غمگین می شوید، زیرا ما و شما از نور خدا هستیم. (۱)

و گاهی ممکن است مؤمن ناراحت باشد و بر روح مؤمن دیگر اثر گذارد. جابر جعفی از اصحاب امام باقر علیه السلام می گوید: در محضر امام، در حالی که گرفته و ناراحت بودم، عرض کردم: من به فدای شما! گاهی ناراحتم بدون اینکه مصیبتی به من رسد، یا حادثه ای پیش آمده باشد، به طوری که خانواده و دوستانم در چهره من ناراحتی را مشاهده می کنند.

حضرت فرمود: آری ای جابر! خداوند مؤمنین را از طینت بهشتی آفرید و از نسیم روح خویش در آنها جاری ساخت، از این روست که مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است، هر گاه به یکی از آن ارواح در شهری اندوهی رسد، آن روح دیگر اندوهگین می شود، زیرا از جنس اوست. (۲)

ص: ۱۵۰

۱- ۱۲۵. بحار الانوار: ج ۵ / ص ۲۴۲؛ «عن أبي بصير قال: دخلت على أبي عبد الله ومعى رجل من أصحابنا، فقلت له: جعلت فداك يابن رسول الله! إنى لأغتم وأحزن من غير أن أعرف لذلك سبباً. فقال أبو عبد الله عليه السلام: إن ذلك الحزن والفرح يصل إليكم منّا إذا دخل علينا حزن أو سرور، كان ذلك داخلاً عليكم، لأننا وإياكم من نور الله عزّوجلّ.»

۲- ۱۲۶. بحار الانوار: ج ۶۷ / ص ۷۵؛ «عن جابر الجعفی قال: تقبّضت بين يدي أبي جعفر عليه السلام فقلت: جعلت فداك! ربما حزن من غير مصيبه تصيبني أو أمر ينزل بي حتّى يعرف ذلك أهلى فى وجهى وصديقى؟ قال: نعم يا جابر! إن الله عزّوجلّ خلق المؤمنین من طينه الجنان وأجرى فيهم من ریح روحه، فلذلك المؤمن أخ المؤمن لأبيه وأمه، فإذا أصاب روحاً من تلك الأرواح فى بلد من البلدان حزن، حزنّت هذه لأنها منها.»

همان طور که شیعیان و مؤمنان از شادی و غم رهبران دینی و امامان معصوم متأثر می شوند، امامان هم نسبت به پیروان و شیعیان خود این گونه هستند، یعنی سرور و حزن آنان در ایشان اثر می گذارد.

شخصی می گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم: بیماری شیعیان ما و همچنین ناراحتی و شادمانی آنان در ما اثر می گذارد و ما را ناراحت و یا مسرور می کند. (۱)

جای تعجب نیست که امام معصوم به خاطر غم و شادی شیعه ای که پیرو و محبّ اوست غمناک و یا مسرور شود، زیرا ارتباط روحی، آن چنان قوی است که این مبادلات روحی را به دنبال دارد.

رمیله می گوید: در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام مریض شدم و تب شدیدی به سراغم آمد، روز جمعه بود، به خودم گفتم: بهتر است که مقداری آب به خودم بریزم تا تب فروکش کند و در نماز جمعه به امیرالمؤمنین علیه السلام اقتدا کنم.

همین کار را کردم، به مسجد رفتم و امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر رفت، ولی دیدم تب دوباره به سراغم آمد. نماز که تمام شد، من هم به دنبال حضرت رفتم.

ص: ۱۵۱

۱- ۱۲۷. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۱۶۷؛ «عن ابن ابي نجران قال: سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول: من عادى شيعةنا فقد عادانا ومن والاهم فقد والانا، لأنهم منّا خلقوا من طينتنا، من أحبهم فهو منّا ومن أبغضهم فليس منّا، شيعةنا ينظرون بنور الله ويتقلبون في رحمته الله ويفوزون بكرامته الله، ما من أحد من شيعةنا يمرض إلّا مرضنا لمرضه ولا اغتم إلّا اغتمنا لغمه ولا يفرح إلّا فرحنا لفرحه ولا يغيب عنّا أحد من شيعةنا أين كان، في شرق الأرض أو غربها. ومن ترك من شيعةنا ديناً فهو علينا ومن ترك منهم مالاً فهو لورثته، شيعةنا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة ويحجون البيت الحرام ويصومون شهر رمضان ويوالون أهل البيت ويتبرؤون من أعدائهم، أولئك أهل الإيمان والتقى وأهل الورع والتقوى، من ردّ عليهم فقد ردّ على الله ومن طعن عليهم فقد طعن على الله، لأنهم عباد الله حقاً وأولياؤه صدقاً، والله أنّ أحدهم ليشفع في مثل ربيعه ومضر فيشفعه الله فيهم لكرامته على الله عزّ وجلّ.»

حضرت فرمود: ای رمیله! دیدم گرفته و درهم بودی؟ عرض کردم: بله تب داشتم، آب به خود ریختم و به خاطر اشتیاقی که به نماز پشت سر شما داشتم به نماز حاضر شدم، ولی دوباره تب به سراغم آمد.

حضرت فرمود: ای رمیله! مؤمن مریض نمی شود مگر اینکه ما هم مریض می شویم و مؤمن ناراحت نمی شود مگر اینکه ما ناراحت می شویم، وقتی دعا می کند ما برایش آمین می گوئیم و اگر ساکت باشد در حق او دعا می کنیم.

رمیله می گوید: عرض کردم: آیا نسبت به مؤمنینی که نزد شما هستند، این چنین هستید؟ یا نسبت به کسانی که غایبند هم این چنین می باشید؟ فرمود: هیچ مؤمنی در شرق و غرب عالم از ما غایب نیست. (۱)

ارتباط اقتصادی (قرض دادن)

خداوند که مالک هستی است بخشی از امکانات عالم را در اختیار انسان می گذارد تا با استفاده صحیح، پیوند بنده اش با او محکم تر شود.

ص: ۱۵۲

۱- ۱۲۸. بحار الانوار: ج ۲۶ / ص ۱۴۰؛ «عن رمیله قال: وعكث وعكاً شديداً في زمان أمير المؤمنين عليه السلام فوجدت من نفسي خفة في يوم الجمعة وقلت: لا- أعرف شيئاً أفضل من أن أفيض على نفسي من الماء وأصلّي خلف أمير المؤمنين عليه السلام، ففعلت ثم جئت إلى المسجد، فلمّا صعد أمير المؤمنين عليه السلام المنبر، عاد عليّ ذلك الوعك، فلمّا انصرف أمير المؤمنين عليه السلام ودخل القصر، دخلت معه قال: يا رمیله! رأيتك وأنت متشبّك بعضك في بعض. فقلت: نعم وقصصت عليه القصّة التي كنت فيها والذي حملني على الرغبة في الصلوة خلفه، فقال: يا رمیله! ليس من مؤمن يمرض إلّا مرضنا بمرضه ولا يحزن إلّا حزناً بحزنه ولا يدعو إلّا آمناً لدعائه ولا يسكت إلّا دعونا له. فقلت له. يا أمير المؤمنين! جعلني الله فداك! هذا لمن معك في القصر؟ أ رأيت من كان في أطراف الأرض؟ قال: يا رمیله! ليس يغيب عنّا مؤمن في شرق الأرض ولا في غيرها.»

خداوند که بی نیاز مطلق است، ولی در عین حال به انسان می گوید: آیا از آنچه داری به من قرض می دهی؟ قرض دادن به خدا، یعنی قرض دادن به آن کسی که خداوند می پسندد، این نوع قرض دادن، فقط به معنای ارتباط اقتصادی برقرار نمودن با خداست.

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ (۱)

کیست آن کس که به بندگان خدا وام نیکویی دهد تا خدا آن را برای او چند برابر بيفزاید؟ و خداست که در معیشت بندگان تنگی و گشایش پدید می آورد و به سوی او بازگردانده می شوید.»

پرداخت خمس

اشاره

و در جای دیگر از انسان می خواهد که یک پنجم آنچه را به دست آورده، یعنی خمس مالش را به خدا و رسول و ذوی القربای پیامبر بدهد و در اختیار مساکین و یتیمان و ابن السبیل قرار دهد.

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِخْوَتِكُمُ الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (۲)

ص: ۱۵۳

۱- ۱۲۹. سوره بقره / آیه ۲۴۵.

۲- ۱۳۰. سوره انفال / آیه ۴۱.

و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند، نازل کردیم، ایمان آورده اید. و خدا بر هر چیزی تواناست.»

فلسفه این کار چیست! چرا انسان خمس مالش را بردارد و به خدمت امام علیه السلام برود و تقدیم کند؟ مگر تمام زمین ملک خدا نیست و مگر تمام آن را در اختیار رسول و امامش قرار نداده؟!

ممکن است یکی از علّت های این کار ارتباط داشتن با امام معصوم علیه السلام باشد تا از این راه پیوند با امام مستحکم شود که پیوند با امام، پیوند با رسول خدا و پیوند با رسول خدا، پیوند با خداوند است.

تمام زمین مال ماست

شخصی مالی به دست می آورد، خدمت امام صادق علیه السلام می رسد و می گوید: چهارصد هزار درهم به دست آوردم و خمس آن که هشتاد هزار درهم است، خدمت شما آوردم، این همان حقی است که خدا برای شما قرار داده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: مگر آنچه خداوند از زمین بیرون می آورد فقط خمسش مال ما است؟! به درستی که تمام زمین مال ماست، پس هر چه را خداوند از زمین

خارج کند، برای ماست. عرض کردم: پس تمام آن اموال را بیاورم؟ حضرت فرمود: نه، ما آن را بر شما حلال کردیم. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ، إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ الْإِمَامُ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ؛ (۲)»

کسی که فکر کند امام محتاج است نسبت به آنچه در دست مردم است، او کافر است. به درستی که مردم احتیاج دارند که امام علیه السلام از آنها بپذیرد. خداوند فرموده است: از اموال آنان صدقه بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه شان سازی.»

آری در زمان غیبت امام زمان علیه السلام انسان می تواند از طریق پرداخت خمس، ارتباط خود را با امام زمان علیه السلام حفظ کند و چه بسا افرادی که با حفظ این ارتباط، موفق به ملاقات امام علیه السلام هم شده اند. از جمله، شخصی تاجر و درس نخوانده ولی

ص: ۱۵۵

۱- ۱۳۱. اصول کافی: ج ۱ / ص ۴۰۸؛ «عن عمر بن یزید، قال: رأيت مسمعاً بالمدينة وقد كان حمل إلى أبي عبد الله عليه السلام تلك السنه مالا، فردّه أبو عبد الله عليه السلام فقلت له: لِمَ ردّ عليك أبو عبد الله المال الذي حملته إليه؟ قال: فقال لي: إنني قلت له حين حملت إليه المال: إنني كنت وليت البحرين الغوص فأصبت أربع مائه ألف درهم وقد جئتك بخمسها بثمانين ألف درهم وكرهت أن أحبسها عنك وأن أعرض لها وهي حقك الذي جعله الله تبارك وتعالى في أموالنا. فقال: أو مالنا من الأرض وما أخرج الله الخمس يا أباسيآر! أن الأرض كلها لنا فما أخرج الله منها من شيء، فهو لنا. فقلت له: وأنا أحمل إليك المال كله؟ فقال: يا أباسيآر! قد طينناه لك وأحللناك منه، فضمم إليك مالك وكل ما في أيدي شيعتنا من الأرض، فهم فيه محللون حتى يقوم قائمنا فيجيبهم طسق ما كان في أيديهم ويترك الأرض في أيديهم، وأما ما كان في أيدي غيرهم فإن كسبهم من الأرض حرام عليهم حتى يقوم قائمنا، فيأخذ الأرض من أيديهم ويخرجهم صغره.»

۲- ۱۳۲. اصول کافی: ج ۱ / ص ۵۳۶.

بامعرفت و شناخت بود که با انجام وظایف دینی، موفق به ملاقات آن بزرگوار گردید که داستانش از این قرار است:

داستان حاج علی بغدادی

می گوید: هشتاد تومان بابت خمس از مال امام علیه السلام بدهکار شده بودم، رفتم نجف اشرف، بیست تومان از آن را دادم به جناب علم الهدی شیخ مرتضی، و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی. بیست تومان آن باقی ماند که قصد داشتم هنگام برگشت، به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین بدهم.

پس مراجعت کردم به بغداد و خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی مانده بود. روز پنج شنبه بود که مشرف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین علیهما السلام و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ - سلمه الله - و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده دادم که بعد از فروش بعضی از اجناس، به تدریج بر من حواله کنند تا به اهلش برسانم.

تصمیم گرفتم عصر آن روز به بغداد برگردم. جناب شیخ خواهش کرد، بمانم، عذر آوردم که باید مزد عمله کارخانه بافندگی را بدهم، چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنج شنبه می دادم. پس برگشتم.

چون ثلث از راه را تقریباً طی کردم، سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می آید، وقتی نزدیک شد، سلام کرد و دست های خود را برای مصافحه

و معانقه گشود و فرمود: أهلاً-وسهلاً. و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم. بر سر، عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود.

ایستاد و فرمود: حاجی علی! خیر است، به کجا می روی؟ گفتم: کاظمین را زیارت کردم و به بغداد برمی گردم. فرمود: امشب شب جمعه است، برگرد. گفتم: یا سیدی! متمکن نیستم.

فرمود: هستی، برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جدّ من امیرالمؤمنین علیه السلام و از موالیان مایی و شیخ هم شهادت دهد، زیرا خدای تعالی امر فرموده که دو شاهد بگیرید. و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم به من نوشته ای دهد که من از موالیان اهل بیتم و آن را در کفن خود بگذارم.

گفتم: تو چه می دانی و چگونه شهادت می دهی؟ فرمود: کسی که حقّ او را به او می رسانند، چگونه آن رساننده را نمی شناسد؟ گفتم: چه حقّ؟ فرمود: آن که رساندی به وکیل من. گفتم: وکیل تو کیست؟ فرمود: شیخ محمد حسن. گفتم: وکیل تو است؟ فرمود: آری وکیل من است.

و به جناب آقا سید محمد گفته بود که در خاطرم خطور کرد که این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی شناسم، به خود گفتم: شاید او مرا می شناسد و من او را فراموش کردم.

باز در نفس خود گفتم: این سید از حقّ سادات از من چیزی می خواهد و خوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی به او برسانم، لذا گفتم: ای آقای من! در نزد من از حقّ شما چیزی مانده بود، رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن، برای آنکه ادا کنم حق شما، یعنی سادات را به اذن او.

پس در روی من تبسمی کرد و فرمود: آری، رساندی بعضی از حقّ ما را به سوی وکلای ما در نجف اشرف. گفتم: آنچه ادا کردم قبول شد؟ فرمود: آری.

در خاطر من گذشت که این سید می گوید: بالنسبه به علمای اعلام، وکلای ما. و این در نظر بزرگ آمد، پس گفتم: علما وکلایند در قبض حقوق سادات. و مرا غفلت گرفت. آن گاه فرمود: برگرد و جدّم را زیارت کن، پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود. چون به راه افتادیم، دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن، همه با هم در یک وقت ثمر داده اند با آنکه فصل آنها نبود و بر بالای سر ما سایه انداخته اند. گفتم: این نهر و این درخت ها چیست؟ فرمود: هر کس از موالیان ما که زیارت کند جدّم ما را و زیارت کند ما را، اینها با اوست.

گفتم: می خواهم سؤالی کنم. فرمود: سؤال کن.

گفتم: شیخ عبد الرزاق مرحوم مردی بود مدرّس، روزی نزد او رفتم شنیدم که می گفت: کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شب ها را به عبادت به سر برد و چهل حجّ و چهل عمره به جای آرد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد، برای او چیزی نیست. فرمود: آری واللّه برای او چیزی نیست.

سپس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام است؟ فرمود: آری، او و هر که متعلق به تو است.

گفتم: سیدنا! برای من مسأله ای است. فرمود: بپرس. گفتم: تعزیه خوان های امام حسین علیه السلام می گویند: سلیمان اعمش آمد، نزد شخصی و از زیارت امام حسین علیه السلام پرسید، گفت: بدعت است. پس در خواب دید هودجی را، میان زمین و آسمان، سؤال کرد: در آن هودج کیست؟ به او گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام. گفت: به کجا می روند؟ گفتند: به زیارت حسین علیه السلام در امشب، که شب جمعه است. دید رقعه هایی را که از هودج می ریزد و در آن مکتوب است:

«أَمَانٌ مِنَ النَّارِ لِرُؤَاةِ الْحُسَيْنِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ، أَمَانٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

این حدیث صحیح است؟ فرمود: آری، راست و تمام است.

گفتم: سیدنا! صحیح است که می گویند هر کس زیارت کند امام حسین علیه السلام را در شب جمعه پس برای او امان است؟ فرمود: آری واللّه! و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.

گفتم: سیدنا! مسأله ای دارم. فرمود: بپرس. گفتم: سال ۱۲۶۹ حضرت امام رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در دروت، یکی از عرب های شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند، ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت امام رضا علیه السلام؟ گفت: بهشت است.

امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده ام. چه معنا دارد که منکر و نکیر در قبر نزد من بیایند؟ گوشت و خون من از طعام آن حضرت رویده در مهمان خانه آن جناب. آیا این صحیح است که علی

بن موسی الرضاعلیه السلام می آید و او را از منکر و نکیر خلاص می کند؟ فرمود: آری واللّه! جدّ من ضامن است.

گفتم: سیدنا مسأله کوچکی است، می خواهم بیرسم. فرمود: پرس. گفتم: زیارت من از حضرت رضاعلیه السلام مقبول است؟ فرمود: قبول است إن شاء اللّه.

گفتم: سیدنا! مسأله ای دیگر. فرمود: بسم اللّه. گفتم: حاجی محمد حسین بزاز باشی، پسر مرحوم حاجی احمد بزاز باشی زیارتش مقبول است یا نه؟ و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد. فرمود: عبد صالح زیارتش مقبول است.

گفتم: سیدنا! مسأله ای دیگر. فرمود: بسم اللّه. گفتم: فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود، زیارتش مقبول است؟ پس ساکت شد. گفتم: این کلمه را آیا شنیدی یا نه؟ زیارت او مقبول است یا نه؟ جواب نداد.

حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در بین سفر، پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را کشته بود.

پس در راه به موضعی از جاده وسیعی که در دو طرف آن بستان ها و مقابل بلده شریفه کاظمین است رسیدیم و موضعی از آن جاده که متصل است به باغ های طرف راست آن، که از بغداد می آید و آن مال بعضی از ایتم سادات بود که حکومت به جور، آن را داخل در جاده کرد و اهل تقوا و ورع سکنه این دو شهر همیشه کناره می کردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین، پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می رود.

گفتم: ای سید من! این موضع مال بعضی از ایتام سادات است و تصرّف در آن روا نیست. فرمود: این موضع مال جدّ ما امیرالمؤمنین علیه السلام و ذریه او و اولاد ماست و برای موالیان ما، تصرّف در آن حلال است.

در نزدیکی آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می گفتند و از متمولین معروف عجم بود که در بغداد ساکن بود.

گفتم: سیدنا! راست است که می گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام است؟ فرمود: چه کار داری به این؟ و از جواب اعراض نمود.

پس رسیدیم به ساقیه آب که از شطّ دجله می کشند برای مزارع و باغ های آن حدود و از جاده می گذرد و آنجا دو راه می شود به سمت بلد، یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات، و آن جناب میل کرد به راه سادات، گفتم: بیا از این راه - یعنی از راه سلطانی - برویم.

فرمود: نه، از همین راه خود می رویم.

پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم، داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پاست و در رواق مطهر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و بر در حرم ایستاد. و فرمود: زیارت بکن. گفتم: من قاری نیستم. فرمود: برای تو بخوانم؟ گفتم: آری.

پس فرمود: «أَدْخُلْ يَا اللَّهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ...». و همچنین سلام کرد بر هر یک از ائمه علیهم السلام تا رسید به امام عسکری علیه السلام و فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ».

آن گاه فرمود: امام زمان خود را می شناسی؟ گفتم: چرا نمی شناسم.

فرمود: سلام کن بر امام زمان خود. پس گفتم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّجَةَ اللَّهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بَنِي الْحَسَنِ». پس تبسم نمود و فرمود: «عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم. پس به من فرمود که: زیارت کن. گفتم: من قاری نیستم. فرمود: برای تو زیارت بخوانم؟ گفتم: آری. فرمود: کدام زیارت را می خواهی؟ گفتم: هر زیارت که افضل است، مرا به آن زیارت ده.

فرمود: زیارت امین الله افضل است. آن گاه مشغول شدند به خواندن و فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا أَمِينِي اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتَيْهِ عَلَي عِبَادِهِ ...».

چراغ های حرم را در این حال روشن کردند، پس شمع ها را دیدم روشن است و لکن حرم به نور دیگری روشن و منور است مانند نور آفتاب، و شمع ها مانند چراغی بودند که در روز آفتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی شدم.

چون از زیارت فارغ شد، از سمت پایین پا آمد به پشت سر و در طرف شرقی ایستاد و فرمود: آیا زیارت می کنی جدم حسین علیه السلام را؟ گفتم: آری زیارت می کنم،

شب جمعه است. پس زیارت وارث را خواند، هنگامی که مؤذن ها از اذان مغرب فارغ شدند، به من فرمود: نماز بخوان و به نماز جماعت ملحق شو.

پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر و نماز جماعت در آنجا منعقد بود و خود به انفراد ایستاد، در طرف راست امام جماعت و همردیف او. من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد.

چون از نماز فارغ شدم او را ندیدم، از مسجد بیرون آمدم، در حرم تفحص کردم، او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشد.

آن گاه به خاطر آمد که این سید چه کسی بود، آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم، از اینکه امر او را اطاعت کردم و برگشتم، با آن شغل مهم که در بغداد داشتم و اینکه مرا به اسم صدا زد، با آن که او را ندیده بودم.

و اینکه فرمود: «موالیان ما» و اینکه: «من شهادت می دهم» و دیدن نهر جاری و درختان میوه دار در غیر فصل خود، غیر از اینها از آنچه گذشت که سبب شد برای یقین من به اینکه او حضرت مهدی علیه السلام است، خصوصاً در مورد اذن دخول و پرسیدن از من - بعد از سلام بر حضرت عسکری علیه السلام که امام زمان خود را می شناسی؟ وقتی گفتم: می شناسم. فرمود: سلام کن. چون سلام کردم، تبسم کرد و جواب سلام داد. آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سراغ گرفتم، گفت: بیرون رفت، و پرسید که: این سید رفیق تو بود؟ گفتم: بلی.

آمدم به خانه مهماندار خود و شب را به سر بردم. چون صبح شد، نزد جناب شیخ محمد حسن رفتم و آنچه دیده بودم، نقل کردم. ایشان دست خود را بر دهان گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصه و افشای این سرّ.

و فرمود: خداوند تو را موّق کند. پس آن را مخفی داشتم و به احدی اظهار نمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت، روزی در حرم مطهر بودم، سید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید: چه دیدی؟ - اشاره کرد به قصه آن روز - گفتم: چیزی ندیدم. باز تکرار کرد کلام خود را و من به شدت انکار کردم، پس از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم. (۱)

آری انسان می تواند با کمک های مالی به دیگران به دوستی و محبت خود بیفزاید. قرض دادن و یا پرداخت خمس و زکات اموال و یا مصرف در راه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام فرصتی است که خداوند می خواهد با ایجاد چنین فرصتی، بهانه ای به دست بنده اش دهد تا گامی بیشتر در باب دوستی و محبت بردارد و از این راه توجه و نظر محبوب را بیشتر جلب نماید.

ص: ۱۶۴

۱- ۱۳۳. نجم الثاقب: ص ۴۸۶؛ «مؤلف گوید: حاجی علی مذکور پسر حاجی قاسم کرادی بغدادی است و او از تجار و عامی است، از هر کس از علما و سادات عظام کاظمین و بغداد که از حال او جويا شدم، مدح کردند او را به خیر و صلاح و صدق و امانت و مجانبت از عادات سوء اهل عصر خود. در مشاهده و مکالمه با او، آثار این اوصاف را مشاهده نمودم و پیوسته در اثنای کلام تأسف می خورد از نشاختن آن جناب، به نحوی که معلوم بود آثار صدق و اخلاص و محبت او. هنیئاًله.»

آموزش و پرورش محبت و دوستی در کودکان /

فصل پنجم: آموزش و پرورش محبت و دوستی در کودکان

اشاره

ص: ۱۶۵

عن جابر بن عبدالله انصاری:

أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

فرزندان خود را بر محبت و دوستی

علی علیه السلام تربیت و ادب نمایند.

بحارالانوار ۷/۳۸

ص: ۱۶۶

توضیح

زنده شدن دوستی و محبت در وجود انسان نیاز به آموزش و پرورش دارد و در پرتو تربیت صحیح می توان بذر محبت خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام را در وجود کودک به ثمر رسانید.

جابر بن عبدالله انصاری که خود از عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود در کوچه های مدینه راه می رفت و به مردم می گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «علی علیه السلام بهترین انسان است، پس هر کس نپذیرد، کافر است و هر کس رضایت داشته باشد، شکر گزار است.» سپس می گفت: «فرزندان خود را در محبت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام تربیت نمایید.»^(۱)

آری پرورش محبت امیرمؤمنان در دل انسان؛ یعنی پرورش دوستی نسبت به تمام خوبی ها، زیرا همه حسن ها و کمال ها در وجود حضرت جمع شده و دوستی آن حضرت پلی است برای رسیدن به تمام خوبی ها.

ص: ۱۶۷

۱- ۱۳۴. بحار الانوار: ج ۳۸ / ص ۷؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: علي خير البشر فمن أبي فقد كفر ومن رضي فقد شكر. أبو الزبير وعطية العوفی وجواب، قال كل واحد منهم: رأيت جابراً يتوكلأ على عصاه وهو يدور في سلكك المدینه ومجالسهم وهو يروي هذا الخبر، ثم يقول: معاشر الأنصار أدبوا أولادكم على حب علي، فمن أبي فلينظر في شأن أمه.»

با تربیت می توان جذّابیت پیامبر خدا و اهل بیتش را نسبت به دل ها نشان داد، لکن نیاز به برنامه ریزی صحیح و برخوردهای حساب شده و مطابق با روح و روان کودک دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: حُبِّ نَبِيِّكُمْ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَقِرَائَةِ الْقُرْآنِ؛(۱)»

فرزندان خود را بر دوستی پیامبر خدا و اهل بیتش و خواندن قرآن تربیت کنید.»

(۱) لقمه حلال

اشاره

البته بنای محبت و دوستی در وجود انسان، شالوده پاک و اساس محکمی را می طلبد که شروع آن به قبل از ولادت انسان بر می گردد، آن زمانی که هنوز نطفه ای منعقد نگردیده و قدم های اولیه برای پیدایش یک انسان برداشته نشده، آن وقتی که لقمه غذایی وارد بدن انسان می شود و بناست در آینده، این لقمه غذا منشأ پیدایش انسانی گردد. که اگر غذا، غذای پاک و حلال باشد سنگ اول بنای محبت صحیح در وجود انسان نهاده شده و اگر غذا آلوده به مال حرام باشد بنای محبت و دوستی متزلزل و منحرف می شود.

استفاده کردن از اموال نامشروع که از راه های مختلف به دست می آید؛ از قبیل ربا، معاملات باطل، رشوه، تصرف در اموال دیگران بدون رضایتشان، کلاه برداری، نپرداختن حق امام علیه السلام، پرداخت نکردن زکات، و غیره، همه اینها موجب می شود که سنگ بنای وجود انسان بر اساس صحیح نبوده و گرایش های مثبت در او پی ریزی نشود.

ص: ۱۶۸

بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله شرایط به گونه ای بود که حکومت ها سعی می کردند ارتباط مردم را با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کم کنند و اگر حکومت ها می فهمیدند که افرادی کمک مالی به اهل بیت علیهم السلام می کنند، آنها را تحت تعقیب قرار می دادند.

گذشتن از حق، برای ولادتِ پاکیزه

اهل بیت علیهم السلام برای اینکه اموال شیعیان که سهم امام در آن بود حرام نباشد و لقمه حرام وارد بدن پیروان اهل بیت علیهم السلام نگردد، در آن شرایط خاص از حق خود گذشته و سهم خود را بر آنان حلال نمودند.

یکی از شیعیان به امام صادق علیه السلام عرض کرد: اموالی نزد ماست که از راه تجارت و کشاورزی به دست آورده ایم، در حالی که حق شما هم در بین آنها هست. حضرت فرمود: ما حلال نکردیم حق خود را برای شیعیانمان، مگر برای اینکه از ولادتِ پاکیزه برخوردار باشند و هر کس که ولایت پدران مرا پذیرفته باشد حق ما بر او حلال می باشد. (۱) لذا در شرایطی که انسان می تواند حق امام علیه السلام را به آن بزرگوار برساند و یا در زمان غیبت کبری در اختیار نایب عام امام، یعنی ولی فقیه جامع شرایط بگذارد، اگر چنین نکند، لقمه حرام وارد بدن گردیده، و آثار منفی آن در زندگی اش آشکار خواهد شد.

ص: ۱۶۹

۱- ۱۳۶. وسائل الشیعه: ج ۶ / ۳۸۱؛ «عن الحارث بن المغیره النصری، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: إن لنا أموالاً من غلات و تجارات و نحو ذلك، و قد علمت أن لك فيها حقاً. قال: فلم أحلنا إذاً لشیعتنا إلا لتطیب ولادتهم، و كل من والى آبائی فهو فی حلٍّ ممّا فی أیدیهم من حقنا، فلیبلغ الشاهد الغائب.»

دختر پیامبر گرامی اسلام، حضرت صدیقه علیها السلام که می خواهد محور طهارت و پاکیزگی در عالم باشد و محبت و دوستی خدا و رسول و فرزندان معصومش را به یادگار بگذارد، به سادگی قدم به این عالم نمی نهد. پیامبر خدا نه تنها از پاکیزه ترین غذاهای دنیایی برای پیدایش او استفاده نکرد بلکه خداوند غذای بهشتی برای او می فرستد.

جبرئیل نازل شد، عرض کرد: خداوند بزرگ بر تو سلام فرستاده، می فرماید: چهل شبانه روز از خدیجه کناره گیری کن و به عبادت و شب زنده داری مشغول باش.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر طبق دستور خداوند، چهل روز به خانه خدیجه نرفت و در آن مدت شب ها به نماز و عبادت می پرداخت و روزها روزه بود. توسط عمّار برای خدیجه پیغام فرستاد که: ای بانوی عزیز! کناره گیری من از تو بدان جهت نیست که کدورتی داشته باشم، تو همچنان عزیز و گرامی هستی، بلکه در این کار از دستور پروردگار جهان اطاعت می کنم و خداوند به مصالح ما آگاه تر است. ای خدیجه! تو بانوی بزرگواری هستی که خداوند در هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر فرشتگان خویش مباحث می کند، شب ها در خانه ات را ببند و در بستر استراحت کن و منتظر رسیدن امر پروردگار عالم باش. من در این مدت در خانه فاطمه بنت اسد خواهم ماند.

چهل روز بدین منوال گذشت، فرشته خدا فرود آمد، غذایی از بهشت آورد و عرض کرد: امشب از این غذاهای بهشتی تناول کن.

رسول خدا با آن غذاهای روحانی و بهشتی افطار کرد، هنگامی که برخاست تا آماده نماز و عبادت شود جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای رسول گرامی! امشب از نماز مستحبی بگذر و به سوی خانه خدیجه حرکت کن، زیرا خداوند اراده نموده که از صلب تو فرزند پاکیزه ای بیافریند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با شتاب رهسپار خانه خدیجه شد، خدیجه می گوید: در آن شب طبق معمول در خانه را بسته و در بستر استراحت می کردم، ناگهان صدای کوبیدن در بلند شد.

گفتم: کیست که جز محمد صلی الله علیه و آله کسی سزاوار نیست در این خانه را بکوبد؟! آهنگ دلنشین پیغمبر صلی الله علیه و آله به گوشم رسید، فرمود: در را باز کن، محمد هستم. شتابان در را باز کردم، با روی گشاده وارد خانه شد، طولی نکشید که نور فاطمه زهرا علیها السلام از صلب پدر به رحم مادر منتقل شد. (۱)

آری کسی که خود محور طهارت است و با این گونه تشریفات الهی قدم به عالم می گذارد، نمی خواهد شیعیان او با لقمه ای حرام مقدمات پیدایش آنان فراهم آید مالی که خمس به آن تعلق گرفته و سهم اهل بیت علیهم السلام در آن وجود دارد اگر به صاحب حق داده نشود، همان لقمه حرامی می شود که تأثیر سوء در روح و روان یک انسان می گذارد.

ص: ۱۷۱

برای اینکه چنین مشکلی برای شیعیان در آن شرایط سخت پیش نیاید. امیرمؤمنان علی علیه السلام به همسرش زهرا علیها السلام پیشنهاد کرد حق خود را بر شیعیان حلال کن تا پاکیزه شوند. (۱)

البته این نکته روشن است که حلال نمودن این حق برای شیعیان، مربوط به دوره و زمانی است که ظلم و ستم آن چنان زیاد شد که نه تنها حق حضرت را همانند فدک از او گرفتند تا اهل بیت علیهم السلام چیزی نداشته باشند، بلکه کار به جایی رسید که انسان های مظلومی را به جرم دوستی و علاقه به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تحت تعقیب قرار می دادند، چه رسد به اینکه کسی حق مالی آنان را به دستشان برساند.

(۲) تمتع جنسی مشروع از همسر

اشاره

نزدیکی با همسر در بعضی از زمان ها ممنوع و در شرع مقدس حرام گردیده، مانند زمانی که همسر در حال حیض است که اگر در چنین زمانی مردی با همسرش نزدیکی کرد و نطفه فرزند منعقد گردید، زمینه پیدایش محبت و دوستی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در این کودک از بین می رود.

شخصی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: من دوستدار شما هستم. فرمود: کسی که نطفه او در حال حیض منعقد شده، دوستدار ما نمی باشد. این شخص رفت و در جنگ صفین در رکاب معاویه کشته شد. (۲)

ص: ۱۷۲

۱- ۱۳۸. وسائل الشیعه: ج ۶ / ص ۳۸۱؛ «قال أمير المؤمنين عليه السلام لفاطمه عليها السلام: أحلّي نصيبك من الفی ء لآباء شیعتنا لیطیبوا.»

۲- ۱۳۹. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۴۸؛ «جاء رجل إلى علی علیه السلام فقال: جعلنی الله فداک! إننی لأحبکم أهل البيت. قال: وکان فیہ لین قال: فأثنی علیه عدّه، فقال له: کذبت، ما یحبنا محنّث ولا دیوث ولا ولد زنا ولا من حملت به أمّه فی حیضها. قال: فذهب الرجل فلما کان یوم صفین قُتل مع معاویه.»

اصولاً اگر نطفه به صورت حرام منعقد گردید و - پناه بر خدا - فرزند زنا زاده شد، زمینه دوستی خدا و اهل بیت در وجود او از بین می رود و طعم محبت و دوستی آنان را نمی چشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبْنَا عَلَى قَلْبِهِ فَلْيَكْثِرِ الدُّعَاءَ لِأُمِّهِ، فَإِنَّهَا لَمْ تَخُنْ أَبَاهُ؛(۱)»

کسی که در قلبش محبت ما را می یابد، به مادرش دعا کند که چنین مادری به پدرش خیانت نکرده است.»

در روایت دیگری از فضیل به نقل از امام صادق علیه السلام آمده:

«مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبْنَا فِي كَبِدِهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى أَوَّلِ النَّعْمِ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا أَوَّلُ النَّعْمِ؟ قَالَ: طَيْبُ الْوِلَادَةِ؛(۲)»

کسی که محبت ما جگر او را خنک کرده، خداوند را بر اولین نعمت سپاس گوید. پرسیده شد: اولین نعمت چیست؟ حضرت فرمود: پاکیزگی ولادت.»

با نام خدا همبستر شدن

وقتی زندگی بر اساس رابطه با خدا شکل گرفت، در تمام مراحل، انسان سعی می کند به یاد او باشد، در غم ها و خوشی ها، در فقر و تنگدستی و در غنا و ثروت،

ص: ۱۷۳

۱- ۱۴۰. من لایحضره الفقیه: ج ۳ / ص ۳۱۸.

۲- ۱۴۱. وسائل الشیعه: ج ۶ / ص ۳۸۱.

در سختی‌ها و راحتی. چنین زندگی‌ای ثمرات خوبی را به بار می‌آورد، آن کس که برای ازدواجش دو رکعت نماز می‌خواند و از خداوند همسری شایسته طلب می‌کند و هنگام همبستر شدن، نام خدا بر زبان جاری می‌کند، می‌تواند بذر محبت و دوستی را در قلب فرزندش قرار دهد.

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: وقتی یکی از شما می‌خواهد ازدواج کند، چگونه باید به پیش رود؟

پاسخ داد: من به فدای شما! نمی‌دانم.

حضرت فرمود: وقتی تصمیم به ازدواج گرفت دو رکعت نماز بخواند و سپس خدا را بگوید و در پیشگاه خداوند بگوید: خداوندا! من تصمیم به ازدواج گرفته‌ام، همسری پاکیزه و شایسته نصیب من کن و برکت در او قرار ده و فرزند پاکیزه از او نصیب من کن و اگر از او فرزندی به من دادی، شیطان در او نصیبی نداشته باشد.

عرض کردم: چگونه می‌شود که شیطان در آن فرزند نصیب داشته باشد؟ حضرت فرمود: مرد وقتی می‌خواهد به همسرش نزدیک شود، شیطان حضور پیدا می‌کند، پس اگر نام خدا را ببرد، شیطان دور می‌شود. و اما اگر همبستر شود و نام خدا را نبرد، شیطان در آن نطفه شریک است.

عرض کردم: از کجا بفهمیم که شیطان در نطفه‌ای شریک بوده یا نه؟ حضرت فرمود: از راه دوستی و دشمنی نسبت به ما. (۱)

ص: ۱۷۴

آری اگر انسانی دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام را در قلب داشت، معلوم می گردد شیطان در او شرکتی نداشته و اگر دشمنی و بغض اهل بیت علیهم السلام در دل داشت، بداند که شیطان در پیدایش او حضور داشته و شرکت نموده است.

۳) مواظبت در دوران بارداری

اشاره

همان گونه که جسم انسان در رحم مادر شکل می گیرد و به کمال می رسد، روح نیز در آنجا نیازمندی های خود را تامین می کند. پزشکان برای اینکه نوزادی سالم به دنیا آید توصیه هایی به مادران دارند و آنها را نسبت به خوردن غذاهایی ترغیب، و نسبت به غذاهایی منع می کنند. طیبیان روح و پیام آوران الهی و اولیای دین هم که مریمان حقیقی انسانند، توصیه هایی برای سلامت روح در دوران بارداری نسبت به پیروان خود داشته اند.

خوشبختی و بدبختی در شکم مادر

آن قدر دوران بارداری از اهمیت برخوردار است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود:

«الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»^(۱)

انسان شقی و بدبخت در شکم مادر چنین است و انسان خوشبخت نیز در شکم مادر سعادت مند است.»

ص: ۱۷۵

پدر پس از انعقاد نطفه، دیگر در ساخت طبیعی فرزند تأثیری ندارد، ولی مادر در تمام ایام حمل در فرزند مؤثر است. بچه از مادر تغذیه می کند و تمام موادی را که در ساخت خود لازم دارد از او می گیرد، به همین جهت، سلامت و مرض، پاکی و ناپاکی، مستی و مسمومیت مادر، در جنین اثر مستقیم دارد.

همان طور که مادران مبتلا به سل و سرطان در فرزندان خویش زمینه های مساعدی برای ابتلاء به این ناخوشی ها ایجاد می کنند، زنان آلوده به انحراف های روحی و سینات اخلاقی و صفات ناپسند نیز زمینه های نامطلوبی در افکار کودکان خود به وجود می آورند و تدریجاً آن عیوب اخلاقی بروز می کند، و نتایج شومش در فرزندان ظاهر می گردد.

تمام حالات جسمی و روانی مادر، روی بچه تأثیر می گذارد، زیرا بچه در رحم، مانند یک عضو مادر است، همان طور که حالات جسمانی مادر و موادی که از آن تغذیه نموده است روی بچه اثر می گذارد، افکار و اخلاق و احساسات مادر نیز در جسم و جان فرزند تأثیر می گذارد و گاهی بچه بیش از خود مادر متأثر می شود. مثلاً اگر مادری در ایام بارداری سخت بترسد، اثری که در بدن او از این حالات روانی پیدا می شود، پریدگی رنگ چهره است ولی بچه در شکم، از این پیشامد صدمه زیادتری می بیند.

غم ها و غصه های مادر و برآشفستگی های مادر، برافروختگی ها و هیجانات او و خلاصه کلیه صفات ناپسند، و همچنین ایمان و تقوای مادر، صفا و مهرورزی،

خیرخواهی و نوع دوستی او، آرامش نفس، شجاعت ها و شهامت هایش و در نتیجه، تمام سجایای اخلاقی مادر، همه و همه در طفل اثرگذار است و خوشبختی و بدبختی او را در رحم پی ریزی می کند.

آیا مادری که در تاریکی شب بر می خیزد، وضو می گیرد و با خدای خود راز و نیاز می کند و دوستی خود را نسبت به خالقش اظهار می نماید، بر طفلی که در رحم دارد اثر نمی گذارد؟

مادری که در مجلس عزای امام حسین و اهل بیت علیهم السلام شرکت می کند و بر اساس محبت و عشق در مصیبت آنان اشک می ریزد، آیا این احساس در حمل او تأثیر نمی کند؟

آیا مادری که به قرآن، کتاب آسمانی و کلام خدا گوش فرا می دهد و با دقت آیات الهی را می خواند و با خواندن قرآن نسبت به خداوند رحیم و مهربان مهرورزی می کند در طفلی که در رحم دارد بی تأثیر است!

مادری که در دوران حمل از خوردن غذای حرام اجتناب می کند و از دیدنی ها و شنیدنی های حرام پرهیز می کند و سخنان خلاف شرع بر زبانش جاری نمی شود آیا در فرزندگی که دوران رشد خود را در رحم می گذراند مؤثر نیست؟!

همه اینهاست که شکم مادر را جایگاهی برای سعادت و خوشبختی یا شقاوت انسان نموده است.

اشاره به یک نکته لازم و ضروری است، و آن اینکه درست است که پدر و مادر تأثیر بسزایی در روحيات فرزند دارند و عامل وراثت، این آثار را به دنبال دارد، لکن به هیچ وجه موجب جبر و سلب آزادی از انسان نمی شود، یعنی همان فرزندانی که تحت تأثیر عامل وراثت قرار گرفته و خصوصیات مثبت و یا منفی از والدین به آنان منتقل شده قابل تغییر می باشند.

اگر همه وراثت ها قطعی و غیر قابل تغییر باشد، اگر تمام صفات ناپسند و خُلقیات بد پدران و مادران، سرنوشتِ حتمی و غیر قابل تخلف فرزندان باشد، مسئله تربیت که مورد توجه انبیا و تعالیم آسمانی آنان است لغو خواهد بود. از این روست که پس از ولادت فرزند، نوبت به مرحله تربیت می رسد که بر اساس آن کودک در مسیر صحیح زندگی قرار می گیرد و نیز با اراده و تصمیمی که انسان می گیرد، می تواند در زندگی برخلاف آنچه عوامل خارجی بر روح و روان او اثر گذارده حرکت کند.

البته سختی چنین اراده و تصمیمی بر کسی پوشیده نیست. انسانی که از مرحله پیدایش نطفه تا مرحله نوجوانی، همه عوامل وراثت و تربیت و غیره، او را به بدی ها سوق داده اند، حال بخواهد به طرف خوبی ها حرکت کند، کار دشواری است. ولی می تواند چنین کند و اراده و اختیار از او سلب نمی شود و اگر چنین کرد زحمات او مورد تقدیر قرار می گیرد و پاداش بیشتری از طرف خداوند کسب می کند، آن پاداشی که در مقابل همین عمل به دیگرانی که به راحتی آن را انجام داده اند تعلق نمی گیرد.

توضیح

زمینی که تا به حال چیزی در آن کشت نگردیده و آمادگی زیاد برای پذیرفتن هر بذری دارد، تا با عناصری که در خاک وجود دارد به پرورش آن پردازد، زمینی که تا به حال امکانات خود را به پای هیچ گیاهی نریخته، منتظر است تا اولین گیاهی که می خواهد سر از زمین در آورد، آنچه را که دارد مصرفش نماید.

بذر اگر بذری خوبی باشد، ثمره خوبی می دهد و اگر بذر، همراه علف هرزه باشد زمین پر از علف می شود و نمی گذارد بذرهایی دیگر به ثمر برسند. روح و روان کودکی که تا به حال در این عالم چیزی نخورده و ندیده و نشنیده، اولین غذایی که به او داده می شود و اولین کلماتی که می شنود و اولین برخوردهایی را که نظاره می کند تأثیر بسزایی در او دارد.

آمادگی کودک برای پرورش

امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

«وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ، فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَيَسْتَعْلَ ثُبُكَ؛(۱)»

قلب بچه نارس مانند زمین خالی از بذر گیاه است، هر تخمی که در آن افشاندن شود به خوبی می پذیرد و در خود می پرورد. پس من نیز از دوران کودکی تو استفاده نمودم

ص: ۱۷۹

و خیلی زود در پرورش توقیام کردم، پیش از آن که دل تربیت پذیرت سخت شود و مطالب گوناگون عقلت را اشغال نماید.»
از آنجا که تأثیر اشیای مختلف بر ما پنهان است و آثاری که در آنها وجود دارد بر ما آشکار نمی باشد به سراغ مکتب وحی رفته، دل به دستورات خاندان وحی می سپاریم.

کام نوزاد با آب فرات

اولین چیزی که زمینه محبت و دوستی اهل بیت علیهم السلام را در نوزاد بعد از ولادت فراهم می کند برداشتن کام او از آب فرات است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«حَنِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِمَاءِ الْفُرَاتِ؛^(۱)

کام فرزندان خود را از آب فرات بردارید.»

و در جایی دیگر فرمود:

«مَا أَظُنُّ أَحَدًا يُحَنِّكُ بِمَاءِ الْفُرَاتِ إِلَّا أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛^(۲)

گمان نمی کنم کسی را که با آب فرات کامش برداشته شده باشد مگر آنکه ما خاندان را دوست می دارد.»

ص: ۱۸۰

۱- ۱۴۵. بحار الانوار: ج ۱۰۰ / ص ۲۳۰.

۲- ۱۴۶. بحار الانوار: ج ۱۰۰ / ص ۲۳۰.

از هنگام ولادت، دشمنان و شیاطین در صدد ضربه زدن و به بیراهه بردن انسان هستند. یکی از عواملی که انسان را بیمه می کند و مانع تأثیر منفی عوامل مختلف در وجود انسان می گردد، پیوند خوردن با امام حسین علیه السلام است که برداشتن کام نوزاد با تربت آن بزرگوار زمینه پیدایش این پیوند است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«حَنُّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ أَمَانٌ» (۱)

کام فرزندان خود را از تربت حسین علیه السلام بردارید، زیرا مایه ایمنی است»،

و چه خطری بالاتر از جدایی از اهل بیت پیامبر علیهم السلام!

رسیدگی به نوزاد از نظر جسمانی و رساندن انواع ویتامین ها به او و پرورش جسم، وقتی ارزشمند است که روحی که در این کالبد قرار گرفته، پیوند عاطفی با خدا و رسول و اهل بیتش علیهم السلام داشته باشد.

انسانی که مرکب جسمش قدمی برای رسیدن به محبوب بر نمی دارد و ذره ای از امکاناتش را به پای محبت و دوستی اهل بیت علیهم السلام نمی ریزد، جماد بی ارزشی است که قفس و کالبد انسان گردیده و برای مدتی او را در خود به زندانی کشیده است.

جسم قوی وقتی ارزشمند است که در راه دوستی خدا و دوستان خدا، سخاوتمندانه قدم به میدان محبت گذارد و هستی خود را به پای دوست بریزد.

ص: ۱۸۱

آشنایی با تربت امام حسین علیه السلام از نوزادی، می تواند با خطراتی که نوزاد را تهدید می کند - که یکی از آنها جدایی از اهل بیت است - مقابله کرده و دفع نماید.

تأثیر صداها بر نوزاد

آنچه بر نوزاد پس از ولادت می گذرد بر ما پوشیده است، چه مقدار با دیدنی ها مأنوس است، چه برداشتی از شنیدنی ها دارد، نوزادی که وقتی به دنیا می آید هیچ نمی داند.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ (۱)

و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید. و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.

خداوند ابزار آشنایی و علم را به نوزاد داده، تا از طریق چشم و گوش و فکر و اندیشه، با جهان آشنا شود و این آشنایی در دوران کودکی به سرعت انجام می گیرد.

تأثیر صداها بر نوزاد آن قدر زیاد است که در تجربیات معلوم شده، صدای قلب مادر برای بچه از هر آهنگ موزونی، جذاب تر و دلنشین تر است. موقعی که صورتش روی سینه مادر قرار می گیرد و صدای قلب مادر را می شنود آرام می شود. به همین جهت بعضی از شیرخوار گاه ها صدای قلب مادر را روی نوار

ص: ۱۸۲

ضبط کرده اند و در هنگام ناآرامی و گریه طفل، این صدا را نزدیک گوشش برده و بدین وسیله آرامش می کنند.

تأثیر صدای اذان در گوش نوزاد

در دین اسلام آمده است که در گوش راست نوزاد، اذان و در گوش چپش اقامه گفته شود، زیرا بدین وسیله از شیطان محفوظ می ماند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ وُلِدَ لَهُ مَوْلُودٌ فَلْيُؤَذِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَلْيُقِمِّ فِي أُذُنِهِ الْيُسْرَى فَإِنَّهَا عِضْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (۱)

شنیدن اذان و اقامه توسط نوزاد یعنی آشنایی با خدا و رسول و چیزهایی که در آینده برای او سرنوشت ساز است.

برای انسان هایی که در اطراف او هستند شاید گیرندگی طفل نسبت به این الفاظ مشهود و آشکار نباشد، ولی آن کسی که طفل را آفریده می داند که این موجود چه نیازهای مادی و معنوی دارد و باید در اختیار او گذارده شود.

حال که شنیدن، بر طفل تأثیر بسزایی دارد چه بهتر که برنامه ریزی پدر و مادر به گونه ای باشد که صداهای سرنوشت ساز به گوش او برسد و از این راه رابطه عاطفی و دوستی و محبت برقرار شود، و اینکه کسانی را که باید در آینده دوست بدارد از هم اکنون با نام آنان آشنا شود.

ص: ۱۸۳

یکی از راه های زمینه سازی و پرورش محبت در کودکان، استفاده از اسم اهل بیت علیهم السلام در نامگذاری نوزاد است، اگر دختر است، نام فاطمه داشته باشد تا در شبانه روز وقتی او را صدا می زنند نامی به گوشش برسد که باید مودت و دوستی او را در قلب پرورش دهد و اگر پسر است، نام محمد و علی و مانند آنها، چنین نام هایی را بشنود که در آینده دل به آنان سپارد.

یکی از حقوق فرزند بر پدر این است که نامی نیکو برای او انتخاب کند. مردی خدمت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله رسید و سؤال کرد: یا رسول الله! حق این پسر بر من چیست؟ حضرت فرمود: «نام نیکو بر او بگذار.» (۱)

تأثیر نام بر دوری شیطان

تأثیر نام بر روح و روان طفل آن قدر زیاد است و آن چنان جاذبه ای نسبت به خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام ایجاد می کند که شیطان فریبده را از پا در می آورد، شیطانی که می خواهد به هر وسیله محبت خدا و رسولش را از قلب انسان بیرون برد.

روزی امام باقر علیه السلام به طفل خردسالی فرمود: نامت چیست؟ گفت: محمد. فرمود: کنیه ات چیست؟ گفت: علی. حضرت فرمود: به شدت از شیطان دور شدی و فرار کردی، به درستی که شیطان وقتی نام محمد و علی را می شنود، همانند سُرَب ذوب می شود و وقتی نام دشمنان ما را می شنود چابک و سر پا می گردد. (۲)

ص: ۱۸۴

۱- ۱۵۰. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۹۸؛ «جاء رجل إلى النبی صلی الله علیه وآله فقال: یا رسول الله! ما حقّ ابني هذا؟ قال: تحسن اسمه وأدبه ووضعه موضعاً حسناً.»

۲- ۱۵۱. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۲۶؛ «عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام في حديث أنه قال لابن صغير: ما اسمك؟ قال: محمد. قال: بم تكنتي؟ قال: بعلي. فقال أبو جعفر عليه السلام: لقد احتضرت من الشيطان احتضاراً شديداً، أن الشيطان إذا سمع منادياً ينادي يا محمد أو يا علي، ذاب كما يذوب الرصاص حتى إذا سمع منادياً ينادي باسم عدوّ من أعدائنا، اهتزوا ختال.»

احترام به نام های مقدس

نام های مقدس بر نوزاد گذاردن از راه های آموزش و پرورش محبت خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام می باشد. خصوصاً وقتی اطرافیان در مقابل آن نام، احترام و تواضع نموده و حتی نسبت به طفل به خاطر نامش احترام بگذارند.

شخصی می گوید: مدتی با امام صادق علیه السلام رفت و آمد داشتم، ولی چند روز بود که خدمت حضرت نرسیده بودم، وقتی به محضرش رسیدم، فرمود: کجا بودی چند روز تو را ندیدم؟ عرض کردم: فرزند دار شدم. حضرت فرمود: مبارک باشد بر تو، نامش را چه گذاردی؟ عرض کردم: نام او را محمد گذاردم.

امام صادق علیه السلام وقتی نام محمد را شنیدند آن قدر تواضع نمود و «محمد محمد» گفت که نزدیک بود صورتشان به زمین برسد. سپس فرمود: من و فرزندان و پدر و مادرم و خانواده و تمام اهل زمین به فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله، مبادا نسبت به فرزندت بدی کنی یا او را بزنی و یا سخن زشتی به او بگویی. بدان، خانه ای که در زمین نام محمد در آن باشد هر روز آن خانه تقدیس می شود. (۱)

تغییر دادن اسم نامناسب

پرورش محبت و دوستی اهل بیت در فرزند آن قدر ارزش دارد که اگر پدر و مادر، نامی غیر مناسب برای فرزند خود انتخاب نموده اند باید نام را تغییر داده و نامی پسندیده بر او بگذارند.

ص: ۱۸۵

شخصی به نام یعقوب می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، در حالی که فرزندش موسی بن جعفر علیهما السلام در گهواره بود و حضرت مدتی طولانی آهسته با او سخن می گفتند. نشستم و پس از آنکه حضرت فارغ شدند، خدمت حضرت رفتم. حضرت فرمود: برو نزدیک مولای خودت - یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام- که در گهواره هستند و سلام کن. رفتم و سلام کردم، حضرت با زبانی فصیح جواب سلام مرا دادند، سپس فرمود: نام دختری را عوض کن همان دختری که دیروز او را نامگذاری کردی، آن نامی است که خداوند دشمن می دارد.

یعقوب می گوید: روز گذشته خداوند به من دختری داده بود که نام او را حمیراء گذارده بودم، امام صادق علیه السلام به من فرمود: به حرف او گوش کن. می گوید: رفتم و نامش را عوض کردم. (۱)

تغییر نام طفل توسط پیامبر خدا

در معجزات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله آورده اند: زنی از مشرکین که از مخالفین سرسخت پیامبر صلی الله علیه وآله بود بر حضرت عبور کرد در حالی که کودک دو ماهه او در آغوشش بود، کودک دو ماهه وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله را دید به آن حضرت سلام کرد و گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ.» در حالی که مادر چنین وضعی را نمی پسندید که کودک دو ماهه اش به رسالت حضرت آگاهی داشته باشد.

ص: ۱۸۶

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از او پرسید: از کجا فهمیدی من رسول خدا هستم؟ گفت: پروردگارم و روح الامین به من آموخت.

پیامبر فرمود: روح الامین کیست؟ گفت: جبرئیل است و الآن بالای سر شما ایستاده و به شما نگاه می کند.

حضرت فرمود: نامت چیست؟ گفت: عبد العزّی، بنده بت عزّی و من نسبت به او کافر هستم، یا رسول الله! شما هر نامی که می خواهید بر من بگذارید.

حضرت فرمود: نام تو عبد الله، بنده خدا است. گفت: یا رسول الله! برای من از خدا بخواهید که از خدمت گزاران شما در بهشت باشم.

پیامبر برای او دعا کرد. طفل گفت: سعادت مند است کسی که به تو ایمان آورد و بدبخت کسی که به تو کفر بورزد. سپس فریاد زد و جان داد. (۱)

مکان ها و فضاهای تأثیر گذار

ممکن است تصور بر این باشد که کودک چیزی را تشخیص نمی دهد تا مورد توجه و تربیت او قرار گیرد، یعنی برداشتی از اطراف خود ندارد و مجالس خوب و بد برای او یکسان است، در حالی که چنین نیست. آنان مطالب زیادی را می فهمند، لکن قدرت بیان و سخن گفتن را ندارند.

ص: ۱۸۷

عارف فرزانه مرحوم آیت الله بهاء الدینی می فرمود: هنوز یکساله نشده بودم که بسیاری از چیزها را می فهمیدم، سخنان افراد را می شنیدم و حفظ می کردم. در آن دوران که مدتی به سختی به خواب می رفتم مادرم ناراحت بود، برای من دارویی تهیه کرد تا بتوانم آرامش یافته و استراحت کنم. اولین قطره های آن را که نوشیدم از آن بیزار شدم، به خاطر تلخی و بدمزه بودن آن، که به مذاق کودکانه ام نمی ساخت از آن نمی خوردم.

چند ماه گذشت تا این که یکساله شدم، غده ای چرکین معروف به دمل در بدنم ایجاد شد که تنها درمان آن بریدن محل و تیغ زدن و برداشتن غده بود. خانمی را پیدا کردند که معروف به دکتر بود، در آن حال که من در گهواره بودم او را بالای سرم آوردند. مادرم، اطرافیان و آن زن در اطرافم ایستاده بودند و درباره درمان من صحبت می کردند.

حرف ها و سخنان آنان را می فهمیدم و از چگونگی درمان آگاه می شدم، فهم جملات آنها موجب شد که بترسم و کار معالجه را بر آنان سخت نمایم. با ناراحتی بسیار و تلاش فراوان آنان، برداشتن دمل آغاز شد. در آن حال تمام کارهای آن خانم را می دیدم و می فهمیدم. از زدن بیشتر و ریختن خون تا درآوردن دمل و دیگر زحمات او... .

افراد پاک طینت و نیکو سرشت را دوست داشتم و علاقه ای قلبی به آنان پیدا می کردم. خیر و شر را می فهمیدم و اهل آن را می شناختم. در همان ایام بود که بین انسان های خیر و نیکوکار و افراد شرور و طغیانگر فرق می گذاشتم.

از این رو مادر بزرگم را که جلسات روضه امام حسین علیه السلام را اداره می کرد و در آنها روضه می خواند دوست می داشتم. پاکتی، خوبی و نوراتیت او را حس می کردم و از او خوشم می آمد. روزی مرا همراه خود به جلسه ای برد و این در حالی بود که به دو سالگی نرسیده بودم. آن جلسه مجلس جشن میلاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود در آن روز شعر: «تولد شد محمّد، به دنیا آمد احمد» خوانده شد و بقیه همراه مادر بزرگم جواب می دادند. در همان حال، جملات را می فهمیدم و لذت می بردم، از آن روز این شعر را از حفظ دارم. (۱)

مجالس گناه، موسیقی های حرام، سخنان زشت، برخوردهای ناصحیح، تماماً می تواند تأثیر در روح و روان کودک داشته باشد. حال اگر کودک را در مجلسی بردیم که مجلس ذکر است و در آنجا سخن از خدا و رسول و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام گفته می شود و فضایل آنان بیان می گردد، آیا تأثیرگذار در آنان نیست؟!

در روایات آمده که طفل ولو یک روزه باشد در ایام حج در مکه به او احرام بپوشانند و ولی او نیت کند و او را طواف دهند و اعمال دیگر را از طرف او انجام دهند و سرش را بتراشند و بین صفا و مروه ببرند. (۲)

ص: ۱۸۹

۱- ۱۵۵. آیت بصیرت: ص ۲۵.

۲- ۱۵۶. وسائل الشیعه: ج ۸ / ص ۲۰۷؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث، قال قلت له: إنَّ معنا صبياً مولوداً فكيف نصنع به؟ فقال: مر أمه تلقى حميده فتسألها كيف تصنع بصبيانها، فأنتها فسألتها كيف تصنع؟ فقالت: إذا كان يوم الترويه فأحرموا عنه وجزّوه وغسلوه كما يجرد المحرم وقفوا به المواقف. فإذا كان يوم النحر فارموا عنه وأحلقوا رأسه، ثم زوّروا به البيت، ومري الجارية أن تطوف به بالبيت وبين الصفا والمروه.»

آیا فضای مسجدالحرام و صفا و مروه و عرفات و منی و سایر مکان های مقدس تأثیری در طفل ندارد و بردن او به این مکان ها صرفاً عمل کردن به یک دستور دینی می باشد.

عارف بزرگ مرحوم حاج سید هاشم حدّاد می فرمود: ما باید به اطفال خود احترام بگذاریم و به نظر بزرگ به آنها بنگریم؛ زیرا که روح بزرگ دارند و ما ایشان را خرد می پنداریم.

می فرمود: قنّاقه نوزاد را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسینیه و محافل عزاداری که نام حضرت سیدالشهدا برده می شود ببرند، چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اُوراد و اذکار و قدّوسیت روح امام حسین علیه السلام را جذب می کند.

طفل گرچه زبان ندارد ولی ادراک می کند و روحش در دوران کودکی اگر در محل معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می کند و اگر در محل ذکر و عبادت و علم برده شود آن پاکی و صفا را به خود می گیرد.

ایشان می فرمود: شما اطفال خود را کنار اتاق روضه خوانی، اتاق ذکری که دارند قرار بدهید. علماء سابق این طور می نمودند؛ زیرا آثاری را که طفل در این زمان به خود اخذ می نماید تا آخر عمر در او ثابت می ماند و جزو غرایز و صفات فطری وی می گردد، چرا که نفس بچه در این زمان، قابلیت محضه است، یعنی هر چیزی را جذب می کند اگر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامه مردم ادراک نکنند. (۱)

ص: ۱۹۰

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خانه اتاقی داشت که نه خیلی بزرگ بود و نه کوچک، آخر شب وقتی می خواست نماز بخواند همراه خود کودکی خردسال را به آن اتاق می برد و نماز می خواند. (۱)

تأثیر پذیری در دوران شیرخوارگی

زمان شیرخوارگی، دوران رشد کودک است. در این دوران جسم کودک از مادر و یا دایه ای که به او شیر می دهد تأثیرپذیری زیادی دارد آن چنان تأثیری که حتی زیبایی و زشتی هم به او منتقل می شود.

امام باقرعلیه السلام فرمود: «زنی را برای شیردهی به فرزندان انتخاب کن که خوش چهره باشد و از زنان بدچهره پرهیز؛ زیرا شیر در نوزاد تأثیر می گذارد.» (۲)

تأثیرپذیری روح در دوران شیرخوارگی، اگر بیشتر از جسم نباشد کمتر نیست. مادر و دایه می توانند خصوصیات اخلاقی خود را از طریق شیر دادن به طفل منتقل کنند؛ لذا در دین دستور داده اند، همان گونه که در ازدواج باید همسری شایسته انتخاب کرد، در رضاع و شیردادن هم انتخاب لازم است، زیرا شیردادن می تواند روحیات طفل را تغییر دهد. (۳)

ص: ۱۹۱

۱- ۱۵۸. بحار الانوار: ج ۴۱ / ص ۵۱؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان علي عليه السلام قد اتخذ بيتاً في داره ليس بالكبير ولا بالصغير، وكان إذا أراد أن يصلّي من آخر الليل أخذ معه صبياً لا يحتشم منه ثمّ يذهب معه إلى ذلك البيت فيصلّي.»

۲- ۱۵۹. وسائل الشيعه: ج ۱۵ / ص ۱۸۸؛ «عن محمد بن مروان، قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: استرضع لولدك بلبن الحسان وإياك والصبائح، فإنّ اللبن قد يعدّي.»

۳- ۱۶۰. وسائل الشيعه: ج ۱۵ / ص ۱۸۸؛ «إنّ عليّاً عليه السلام كان يقول: تخيروا للرضاع كمتخيرون للنكاح، فإنّ الرضاع يغيّر الطباع.»

مادر و دایه ای که عاقل نیست و یا از نظر اخلاقی مشکل دارد، نمی تواند بی تأثیر در نوزادی باشد که به او شیر می دهد. در موضوع محبت و دوستی هم، این چنین است، دوستی اهل بیت عصمت و طهارت زنی که به طفل شیر می دهد تأثیر گذار است و همچنین است دشمنی او نسبت به اهل بیت علیهم السلام. در روایتی نقل شده است: اگر زن یهودی و یا نصرانی شیر بدهد بهتر است از زنی که دشمنی با اهل بیت دارد. (۱)

اگر از راه شیر دادن می توان پاکی و طهارت روح و دوستی و محبت را به طفل منتقل کرد و او را بر این اساس پرورش داد، پس چه بهتر که مادر برای شیر دادن وضو گرفته و با نام خدا و صلوات و درود بر پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام به نوزاد شیر دهد. مطالعه کتاب هایی که احساسات و محبت مادر را نسبت به اهل بیت علیهم السلام زنده می کند، در دوران شیردهی مؤثر است. و همچنین است شنیدن سخنانی که ارتباط قلبی با اولیاء دین را افزایش می دهد.

طفلی که شیخ انصاری می شود و شیفته اهل بیت می گردد و در مرتبه بالای علم قرار گرفته شیر مادر در او بی تأثیر نبوده، مادری که برای شیر دادن به او وضو می گرفته و با طهارت، پستان در دهانش می گذارده.

و اگر پسر هنگام به دار زدن پدرش - مرحوم شیخ فضل الله نوری شهید بزرگوار تاریخ اسلام - کف می زند و شادی می کند، چه بسا شیر دایه ای که دشمنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را داشته در او تأثیر گذار بوده است.

ص: ۱۹۲

۱ - ۱۶۱. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۸۷؛ «عن الفضیل بن یسار قال: قال لی جعفر بن محمد علیه السلام: رضاع الیهودیه والنصرانیه خیر من رضاع الناصبیه.»

در مورد حسین بن علی علیهما السلام که مظهر دوستی و محبت است نقل شده که از هیچ زنی شیر نخورد حتی از مادرش صدیقه کبری علیها السلام. تا اینکه پیامبر خداصلی الله علیه وآله انگشت مبارکش را در دهان حسین علیه السلام گذاشت و او می مکید و تا دو سه روز نیازی نداشت. در نتیجه گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت پیامبر خداصلی الله علیه وآله روید. (۱)

امام حسین علیه السلام محبت شدیدی به پیامبر خداصلی الله علیه وآله داشت همان گونه که رسول خدا محبتش را نثار حسین می کرد. روزی در میان کوچه دست ها را باز کرد، حسین عزیزش را گرفت یک دست زیر چانه او گذارد و دستی پشت سر، آن گاه لب ها را بر لب هایش گذارد و بوسید، سپس فرمود: «حسین از من است و من از حسین، خدا دوست می دارد هر کس حسین را دوست بدارد.» (۲)

امام حسین علیه السلام نیز که مظهر صفا و محبت است، روز عاشورا وقتی نگاه کرد طفل شیرخوار در فراق حسین علیه السلام نالاین است و نیاز به محبت دارد، در آن شرایط سخت او را در آغوش گرفت تا عواطف را نثارش کند و او را ببوسد، ولی دشمن اجازه نداد و طفل در آغوش پدر به شهادت رسید. (۳) طفل شیرخوار هم علاقه و محبت به پدر را از شیر مادری داشت که سر تا پای وجودش عشق به امام حسین علیه السلام بود.

ص: ۱۹۳

۱- ۱۶۲. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۱۹۸؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لم يرضع الحسين من فاطمه عليها السلام ولا من اثني كان يؤتى به النبي صلى الله عليه وآله، فيضع إبهامه في فيه فيمص منها ما يكفيه اليومين والثلاث، فنبت لحم الحسين عليه السلام من لحم رسول الله صلى الله عليه وآله.»

۲- ۱۶۳. بحار الانوار: ج ۴۳ / ص ۲۷۱؛ «عن يعلى العامري أنه خرج من عند رسول الله صلى الله عليه وآله إلى طعام دعى إليه، فإذا هو بحسين يلعب مع الصبيان، فاستقبل النبي صلى الله عليه وآله أمام القوم، ثم بسط يديه فطفر الصبي هيهنا مرّه وهيهنا مرّه وجعل رسول الله يضحكه حتى أخذه، فجعل احدي يديه تحت ذقنه والأخرى تحت قفاه ووضع فاه على فيه وقبله، ثم قال: حسين مني وأنا منه، أحب الله من أحب حسيناً، حسين سبط من الأسباط.»

۳- ۱۶۴. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۴۶؛ «دعا ابنه عبد الله قالوا: فجعل يقبله وهو يقول: ويل لهؤلاء القوم إذا كان جدك المصطفى خصمهم والصبي في حجره إذ رماه حرمله بن كاهل الأسد بسهم فذبحه في حجر الحسين عليه السلام، فتلقى الحسين عليه السلام دمه حتى امتلأت كفه، ثم رمى به إلى السماء.»

در مجلس ابن زیاد وقتی نگاه این مادر به سر بریده امام حسین علیه السلام افتاد سر مطهر را برداشت، بوسید و شروع کرد به گریه کردن و گفت: من هیچ وقت حسین را فراموش نمی‌کنم، فراموش نمی‌کنم آن لحظه ای را که نیزه بر بدنش زدند، فراموش نمی‌کنم که بدنش را بدون کفن بر روی زمین گذاردند. وقتی وارد مدینه شد زیر سقف قرار نگرفت و می‌گفت: چگونه در سایه باشم در حالی که بدن حسین را در میان آفتاب گذاشتند. (۱)

۵) آموزش و پرورش محبت از طریق آشنایی

توضیح

آشنایی یکی از راه‌های پیدایش دوستی و محبت است. کودک اگر با خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام آشنا شد، قدمی در باب دوستی برداشته است. همان‌گونه که به راه افتادن کودک نیاز به یاری پدر و مادر دارد، قدم برداشتن برای آشنایی و دوستی هم کمک آنان را می‌طلبد. اگر به راه افتادن طفل انگیزه می‌خواهد که گاه انگیزه او دیدن چیزی است که به او نشان می‌دهند و طفل برای رسیدن به آن تلاش می‌کند، به راه افتادن در مسیر دوستی هم احتیاج به انگیزه دارد و این انگیزه آشنایی با خوبان است.

امام علیه السلام فرمود: کودک وقتی سه ساله شد هفت مرتبه به او بگویید: بگو «لا إلهَ إِلاَّ اللهُ»، یعنی آشنایی با آفریدگار هستی. وقتی سه ساله و هفت ماه و بیست روز از او گذشت، هفت مرتبه به او بگویید تا بگوید: «مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ»، یعنی آشنایی با پیامبر الهی.

ص: ۱۹۴

و وقتی به چهار سالگی رسید به او بیاموزید تا هفت مرتبه بگوید: «صَلِّىَ اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ»، یعنی آشنایی با پیامبر و اهل بیت علیهم السلام. و در پنج سالگی او را به طرف قبله قرار دهید و به او بگویید: سجده کن، یعنی خضوع در مقابل آن خدایی که با او آشنا شدی. و در شش سالگی نماز را به او بیاموزید.

و در هفت سالگی به او بگویید: صورت و دست هایت را بشوی. وقتی شست، به او بگویید نماز بخوان. این شستن دست و صورت غیر از وضو گرفتن است.

و وقتی به نه سالگی رسید، وضو گرفتن را به او یاد دهید و او را وادار به وضو گرفتن و نماز خواندن کنید.

این چنین است که راه آشنایی با دوست در طول نه سال نشان داده می شود و تمرین بر محبت و دوستی صورت می گیرد. (۱)

همان گونه که از روایت استفاده شد، آشنا شدن و پیدایش محبت و دوستی تدریجی است و هر چه زمان بگذرد نیاز بیشتری به این آشنایی می باشد، و تا آخر عمر هر چه انسان تلاش کند و بر معرفت خود نسبت به کسی که کمالات او بی نهایت است بیفزاید بر محبت و دوستی او نیز افزوده می شود.

نقل فضایل و ارزش های دوران کودکی اهل بیت علیهم السلام

به تناسب روایات کودک، هر چه از خوبی های زمان کودکی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام برای آنان بیان شود، جذابیت بیشتری ایجاد می گردد.

ص: ۱۹۵

فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله جدّ خود عبدالمطلب علیه السلام را هم پس از پدر از دست داده بود، قدم به خانه ابوطالب علیه السلام گذارد و عمو سرپرستی او را به عهده گرفت.

ایشان می گوید: من به او خدمت می کردم و او مرا به عنوان مادر صدا می زد، زیرا مادر او هم از دنیا رفته بود. در خانه ما درختان خرما بود و بچه های زیادی برای خوردن خرما به خانه ما می آمدند. در میان چهل کودکی که به خانه می آمدند، پیامبر هم در میان آنها می رفت. من او را نگاه می کردم، یک بار هم ندیدم که او خرمایی را از دست بچه ای بگیرد که زودتر خرما را از زمین برداشته بود. ولی بچه های دیگر خرما را از دست یکدیگر به زور می گرفتند.

من هر روز مقداری خرما برای او کنار می گذاردم، ولی یک روز یادم رفت که برای او خرما بردارم، بچه ها آمدند و تمام خرماها را از زمین برداشتند و خوردند. من در حالی که خجالت زده بودم خوابیدم و دستم را بر روی صورتم گذاردم، محمد هم خواب بود وقتی بیدار شد به داخل باغ رفت ولی خرمایی روی زمین نبود که بردارد.

به درخت خرمایی اشاره کرد و گفت: من گرسنه هستم. من نگاه به درخت کردم، دیدم شاخه های بلند درخت خرما پایین آمد و محمد آن قدر که می خواست از خرماها برداشت و خورد، دوباره شاخه های درخت بالا رفت. من تعجب کردم،

وقتی شوهرم، ابوطالب درب خانه را زد، همیشه به کنیز می گفتم درب را باز کن ولی آن روز خودم با عجله رفتم درب را باز کردم و داستان درخت خرما را برایش گفتم. ابوطالب علیه السلام در پاسخ من گفت: او پیامبر خداست و از تو هم فرزندی متولد خواهد شد که وزیر او خواهد بود. و من بعد از سی سال علی علیه السلام را به دنیا آوردم. (۱)

داستانی از کودکی امام حسن و امام حسین علیهما السلام

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیمار شدند، فاطمه زهرا علیها السلام برای عیادت پدر آمدند و در حالی که حسن و حسین علیهما السلام همراه حضرت بودند به منزل پیامبر وارد شدند. حسن یک طرف پیامبر و حسین طرف دیگر نشستند در حالی که پیامبر در خواب بودند با دست به بدن پیامبر می زدند تا پیامبر بیدار شوند، ولی بیدار نشدند.

فاطمه علیها السلام به آنان گفتند: جدّ شما خواب هستند، بروید وقتی پیامبر بیدار شدند بیاوید. آنها قبول نکردند حسین همان جا روی بازوی راست پیامبر و حسن روی بازوی چپ خوابیدند.

فاطمه زهرا علیها السلام وقتی دیدند کودکانش به خواب رفته اند برخاستند و به منزل خود رفتند. حسن و حسین از خواب بیدار شدند و هنوز پیامبر خدا در خواب بودند سراغ مادر را از عایشه گرفتند او پاسخ داد که مادرتان به خانه رفته.

ص: ۱۹۷

هر دو از منزل پیامبر بیرون آمدند تا به خانه بروند شب بود و تاریک، دست یکدیگر را گرفتند و با هم می رفتند و صحبت می کردند، به جایی رسیدند که راه را گم کردند، چه کنند؟ خوابیدند تا صبح شود و راه را پیدا کنند.

پیامبر خدا در منزل از خواب بیدار شدند به سراغ کودکان به خانه زهرا آمدند ولی دیدند آنجا نیستند، ایستادند و از خداوند کمک خواستند، نوری از آسمان نمودار شد، در پرتو نور حرکت کردند به دنبال کودکان، تا رسیدند به همان نقطه ای که حسن و حسین در آنجا خوابیده بودند در حالی که باران شدید می بارید ولی خداوند نگذاشته بود حتی یک قطره باران بر آنها بریزد.

پیامبر خدا دیدند ماری با قیافه عجیبی در حال حفاظت و نگهداری از کودکان است وقتی پیامبر خدا را دید شروع به سخن کرد: خدایا تو را شاهد می گیرم که من فرزندان پیامبر را محافظت کردم و صحیح و سالم به پیامبر تحویل دادم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو کیستی؟ گفت: من فرستاده جنّ هستم قسمتی از قرآن را فراموش کرده ام آمده ام تا به من بیاموزید در بین راه به این جا رسیدم ناگهان ندایی شنیدم که این دو فرزند رسول خدا را محافظت نما و من محافظت نمودم. قرآن را از پیامبر آموخت و رفت.

پیامبر خدا، حسن و حسین را بلند کردند در حالی که حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ خود سوار نمودند و به راه افتادند. در بین راه اصحاب

پیامبر را می دیدند از حضرت تقاضا می کردند که کودکان را بر دوش خود گیرند تا زحمت پیامبر کم شود، ولی پیامبر قبول نمی کردند و در حق آنان دعا می نمودند تا رسیدند به امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت وقتی فرزندان خود را بر دوش پیامبر دیدند عرض کردند: یا رسول الله! یکی از آنها را به من بدهید تا بیاورم.

پیامبر به حسن فرمود: با پدرت می روی؟! پاسخ داد: نه دوش شما را بیشتر از دوش پدرم دوست دارم. به حسین فرمود: با پدرت می روی؟ پاسخ داد: من هم همان چیزی را می گویم که برادرم حسن گفت، دوش شما را بیشتر از دوش پدرم دوست دارم.

پیامبر خدا آمدند تا به دخترشان فاطمه زهرا علیها السلام رسیدند وارد خانه شدند در حالی که فاطمه برای کودکان خرما آماده کرده بود. کودکان از خرما خوردند و سیر شدند در حالی که خوشحال بودند، پیامبر فرمود: حالا بلند شوید باهم گشتی بگیرید. فاطمه به سراغ کار خود رفت ولی می شنید که پدرش پیامبر خدا می گوید: حسن! حسین را به زمین بزن. فاطمه صدا زد: پدر! حسن بزرگ تر است آیا او را تشویق می کنی حسین را که کوچک تر است زمین بزند. پیامبر فرمود: دخترم جبرئیل هم به حسین می گوید: حسن را به زمین بزن. (۱) داستان هایی از این قبیل می تواند برای کودکان جذابیت داشته باشد و زمینه دوستی و محبت آنان را نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام فراهم آورد.

ص: ۱۹۹

دوست داشتن کودکان، بهترین کارها نزد پروردگار است، زیرا آنان فطرتی توحیدی و آشنا با پروردگار عالمیان دارند. امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت موسی علیه السلام از پروردگار سؤال کرد: با ارزش ترین اعمال نزد تو چیست؟ خداوند فرمود: دوست داشتن کودکان، به درستی که من فطرت آنان را بر توحیدم قرار داده ام و اگر آنان را بمیرانم به بهشت خود می برم. (۱)

اهل بیت عصمت و طهارت که دوستی آنان در راستای دوستی خداست بالاترین محبت را نسبت به کودکان روا می دارند.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله می فرمود:

«أَحِبُّوا الصِّبْيَانَ وَارْحَمُوهُمْ» (۲) کودکان را دوست بدارید و به آنها رحم کنید.»

وقتی کودکان بدانند که آنان مورد توجه و محبت اولیاء دین هستند، آنان نیز زمینه محبت و دوستی در وجودشان پیدا می شود. نقل مواردی که پیامبر خدا و ائمه معصومین علیهم السلام نسبت به کودکان محبت روا داشته اند، می تواند در جلب دوستی آنان نسبت به اهل بیت تأثیر زیادی داشته باشد.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله نماز می خواندند، در حالی که حسین علیه السلام کودکی بود کنار پیامبر، وقتی حضرت به سجده می رفتند حسین می آمد و بر پشت آن بزرگوار سوار می شد و پاهای خود را حرکت می داد و می گفت: حل حل.

ص: ۲۰۰

۱- ۱۶۹. بحار الانوار: ج ۱۰۴ / ص ۹۷؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال موسى عليه السلام: يارب! أي الأعمال أفضل عندك؟ قال: حبّ الأطفال فإنّي فطرتهم على توحیدی، فإن آمنتهم أدخلتهم جنتی برحمتی.»

۲- ۱۷۰. بحار الانوار: ج ۱۰۴ / ص ۹۲.

پیامبر خدا وقتی می خواست از سجده بلند شود، او را می گرفت و کنار خود می گذاشت. دوباره به سجده می رفت امام حسین علیه السلام می آمد و بر پشت حضرت سوار می شد و می گفت: حل حل.

حضرت نمازش تمام شد، یک شخص یهودی این منظره را می دید، آمد خدمت پیامبر و گفت: شما به گونه ای با کودکان برخورد می کنید که ما چنین نمی کنیم. حضرت فرمود: شما اگر ایمان به خدا و رسولش داشته باشید به کودکان رحم می کنید. مرد یهودی وقتی چنین برخوردی را از پیامبر نسبت به کودکان دید، ایمان آورد. (۱)

روش پیامبر گرامی اسلام این بود که وقتی بچه ها را می دیدند به آنها سلام می کردند و می فرمود: تا آخر عمر به آنان سلام خواهم کرد تا بعد از من دیگران هم چنین کنند. (۲)

توجه و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به کودک

شخصی است که تمام موهای سر و صورتش سفید شده، فقط بخشی از موهای او سیاه مانده است، به او گفتند: ما چنین چیزی ندیده ایم که در این سن و سال همه موها سفید شده فقط یک قسمت سیاه مانده باشد.

ص: ۲۰۱

۱- ۱۷۱. بحار الانوار: ج ۴۳ / ص ۲۹۶.

۲- ۱۷۲. بحار الانوار: ج ۱۰۶ / ص ۹۹.

پاسخ داد: این سیاهی موها، خاطره ای است برای من. در دوران کودکی، من با بچه ها مشغول بازی بودم، یک وقت دیدم پیامبر خدا عبور می کند، جلو رفتم و به حضرت سلام کردم، حضرت جواب سلام مرا دادند و فرمود: اسمت چیست؟ نام خود را گفتم، حضرت دست مبارکش را بر سر من کشیدند و فرمود: خداوند برکتش را در تو قرار دهد. این قسمت موی سر که سیاه است محل دست پیامبر است که بر سر من کشیدند، لذا موها سفید نگردیده است. (۱)

امام علی علیه السلام و توجه به کودکی

شخصی می گوید: در خانه خدا اطراف کعبه مشغول طواف بودم، دو دختر را دیدم یکی به دیگری که خواهرش بود می گفت: قسم به آن کسی که وصی پیامبر بود و در بین مردم به تساوی حکم می کرد و در قضاوتها بر اساس عدالت حکم می نمود، همان کسی که همسر فاطمه علیها السلام بود و... .

من تعجب کردم که دختری به این کودکی چگونه به امام علی علیه السلام معرفت دارد، از او پرسیدم: آیا علی را می شناسی که این گونه تمجید می کنی؟ گفت: چگونه نشناسم کسی که مرا شفا داده است. پدرم در جنگ صفین در یاری امام علی علیه السلام شهید شد. پس از آنکه ما یتیم شدیم، آن حضرت روزی به خانه ما آمد. از مادرم احوالپرسی کرد. مادرم، من و خواهرم را نزد حضرت آورد در حالی که من نابینا بودم، چون نگاه حضرت به من افتاد، آهی کشید و این شعر را خواند:

ص: ۲۰۲

مَا إِنْ تَأَوَّهْتَ مِنْ شَيْءٍ رَزُوتُ بِهِ

كَمَا تَأَوَّهْتَ لِلْأَطْفَالِ فِي الصَّغَرِ

قَدَمَاتِ وَالِدِهِمْ مَنْ كَانَ يَكْفُلُهُمْ

فِي النَّائِبَاتِ وَفِي الْأَسْفَارِ وَالْحَضَرِ

هیچ گاه از مصائبی که به سرم آمد دلم نسوخت، آن گونه که برای کودک صغیر دلسوخته ام، زیرا پدرشان که در مشکلات و در سفر و حضر آنان را سرپرستی می نمود، از دنیا رفته است.

آن گاه دست مبارک را بر چشم من کشید، به برکتش چشم من بینا شد و نور آن به قدری است که به خدا سوگند، شتر فراری را در شب تاریک می توانم بینم و همه اینها به برکت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام است. (۱)

امام حسین علیه السلام و توجه به کودکان در کربلا

امام حسین علیه السلام روز عاشورا شرایط سختی داشتند و مسائل زیادی بود که امام را به خود مشغول کرده بود؛ مقابله با دشمن، جلوگیری از نفوذ آنان به سمت خیمه ها، محافظت از زن ها و بچه ها، آوردن بدن شهیدان از میدان جنگ به درون خیمه. ولی با همه این مشکلات و سختی ها، امام علیه السلام از کودکان غافل نبودند و آنان را مورد توجه و محبت خود داشته، به گونه ای که وقتی قمر بنی هاشم آمدند و اجازه گرفتند که به میدان جنگ بروند و با دشمن بجنگند، حضرت اجازه ندادند و مطلبی را به عباس علیه السلام گفتند و آن توجه دادن به کودکان بود، فرمود:

«فَاطَلِبُ لِهَؤُلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ؛

برو برای کودکان مقدار کمی آب فراهم کن.»

ص: ۲۰۳

با این که خود حضرت تشنه بودند و زنها هم تشنه، ولی در میان همه، کودکان نظر امام را جلب کرده بودند. قمر بنی هاشم هم برای رسیدگی به تشنگی کودکان، به سراغ آب رفت و تمام توان خود را به کار گرفت تا با آوردن آب دل کودکان را شاد نماید، ولی دشمن چنین اجازه ای نداد تا کار به جایی رسید که حضرت برای آوردن آب به مقابله با دشمن پرداختند و در این راه دو دست حضرت قطع شد و آسیب های فراوانی به بدنش رسید، تا اینکه شهادت آغوش خود را باز کرد و عباس را در بر گرفت.

۶) آشنایی با کودکانی که اهل بیت علیهم السلام را دوست داشتند

یکی از راه های پیدایش محبت و دوستی در کودک، آشنا نمودن او با کودکانی است که دوستدار اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند. ارتباط برقرار شدن با چنین افرادی، می تواند دوستی را در کودک پرورش دهد، هر چند این ارتباط با کسانی باشد که تاریخ شرح حال آنان آمده است؛ مثلاً نقل شده: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسیر خود به کودکانی برخوردند که بازی می کردند. حضرت نزد یکی از کودکان نشستند و او را بوسیدند و مورد محبت قرار دادند، سپس روی زانوی خود نشانند.

از حضرت پرسیدند: چرا در بین همه کودکان این کودک را مورد توجه و محبت خود قرار دادید؟ فرمود: یک روز دیدم این کودک با حسین بازی می کند و از زیر پاهای او خاک را بر می دارد و به صورت و چشم های خود می مالد و این گونه

دوستی و محبت خود را نسبت به حسین ابراز می دارد. لذا من هم به خاطر اینکه حسین را دوست می دارد، او را دوست می دارم. هرآینه جبرئیل به من خبر داد که او از یاران حسین علیه السلام در کربلا خواهد بود. (۱)

۷) توجه دادن کودک به از بین رفتن مشکلات به وسیله اهل بیت علیهم السلام

اشاره

در دین اسلام توجه زیادی به برطرف کردن مشکلات دیگران و شاد نمودن آنان شده و نسبت به شاد نمودن کودکان تاکید بیشتری گردیده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَارًا يُقَالُ لَهَا «دَارُ الْفَرَحِ» لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ فَرَّحَ الصَّبِيَّانَ؛ (۲)

در بهشت خانه ای است به نام خانه سرور، هیچ کس وارد این خانه نخواهد شد مگر اینکه کودکان را شاد کرده باشد.»

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که الگوی عمل به خوبی ها هستند، در زندگی چنین بودند که با برخورد و رفتار خود موجب سرور و شادی کودکان می شدند.

عبد الله بن جعفر همسر حضرت زینب کبری علیها السلام می گوید: وقتی پدرم جعفر طیار به شهادت رسید و من در سن کودکی بودم، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به منزل ما آمد و به مادرم اسماء فرمود: فرزندان جعفر را بیاور.

ص: ۲۰۵

۱- ۱۷۵. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۴۲.

۲- ۱۷۶. میزان الحکمه: ج ۲ / ص ۱۲۹۱.

رسول خدا آن چنان به ما ملاحظت کرد که هنوز آن خاطره در ذهن من هست. پیامبر وارد خانه ما شد و خبر شهادت پدر را به مادرم داد، من به ایشان نگاه می کردم در حالی که دست بر روی سرم می کشید و به برادرم محبت می نمود. (۱)

به کودک آموزش داده شود که اگر می خواهی در امتحانات قبول شوی با اهل بیت در میان بگذار، وقتی سفر به عتبات عالیات در کنار قبر امامان معصوم علیهم السلام می روی از امام درخواست کن تا مشکلت رفع و برطرف گردد. هنگام بیماری، توسل به اهل بیت به آنان آموزش داده شود. با برپا کردن مجلس توسل به اهل بیت، برای درخواست شفای کودک، محبت و دوستی آنان در وجود کودک پرورش یابد. وقتی چنین شناخت و معرفتی برای آنان پیدا شد، به آن سو کشیده شده و دل آنان جایگاه محبت و دوستی اهل بیت می گردد.

کودک نمونه

در زندگی امام هشتم علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمده است که روزی در مقابل حضرت، اسبی بود که کسی جرأت نمی کرد بر آن سوار شود و اگر سوار می شد جرأت حرکت کردن نداشت، زیرا اسب او را بر زمین می انداخت.

کودک هفت ساله ای به امام عرض کرد: آقا اجازه می دهید من سوار بر این اسب

ص: ۲۰۶

شوم و او را رام کنم؟ حضرت فرمود: تو چنین می کنی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: چگونه؟ پاسخ داد: من قبل از سوار شدن، کاری انجام داده ام که اسب آرام شده و با من کاری ندارد. حضرت فرمود: چه عملی انجام داده ای؟ گفت: صد مرتبه صلوات بر پیامبر و آل او فرستاده ام و به او فهمانده ام که من ولایت و دوستی شما اهل بیت را در وجودم تازه کرده ام.

حضرت فرمود: سوار شو. او سوار شد و آن چنان اسب را به این طرف و آن طرف برد که حیوان خسته شد. وقتی کودک از اسب پیاده شد، حضرت فرمود: هر چه می خواهی از اموال من بخواه تا به تو بدهم. (۱)

نجات کودک از سقوط

مادر در حالی که بچه شش ماهه او بر روی پشت بام بود به سراغ کارهایش رفت، کودک حرکت کرد و آرام آرام خود را به لب بام رساند و در پرتگاه قرار گرفت. مادر فهمید، خواست برود او را بگیرد و نجات دهد، می ترسید کودک از دست او فرار کند و پرت شود و به زمین سقوط کند. رفتند نردبانی گذاردند که از پایین او را بگیرند تا نیفتد، ولی نتوانستند. فریاد مادر بلند شد و برای فرزندش گریه می کرد که چه کنم؟ گفتند به سراغ امیرمؤمنان علی علیه السلام بروید.

ص: ۲۰۷

حضرت آمدند، تا نگاه مادر به امام علی علیه السلام افتاد فریاد زد و از حضرت برای نجات طفلش کمک خواست. حضرت چاره ای اندیشید، فرمود: بروید کودکی مثل او را بیاورید و در روی بام بگذارید. رفتند و کودکی آورد، وقتی نگاه آن کودک به مثل خودش افتاد، آرام آرام برگشت و به سراغ آن کودک رفت و امیرمؤمنان علیه السلام از این راه جان طفلی را نجات داد. (۱)

حفاظت از محبت و دوستی

تنها تلاش برای پیدایش دوستی و محبت کافی نیست، بلکه کوشش برای نگهداری آن نیز لازم است. عواملی در زندگی انسان پیدا می شود که محبت را از بین می برد و روز به روز ضعیف تر می گرداند، لذا باید کوشش کرد تا آن عوامل مانع گسترش محبت نشود.

افراط و زیاده روی

هر انسانی دارای ظرفیت معینی است که با توجه به آن ظرفیت، باید نیازهای معنوی در اختیارش قرار گیرد. همانند جسم که ظرفیت معینی دارد و اگر بیش از ظرفیت، غذا در اختیارش قرار داده شود نسبت به آن غذا نفرت پیدا می کند.

ص: ۲۰۸

در فرهنگ دینی به ما گفته اند که هر عبادتی را با میل و رغبت انجام دهید و هر وقت تمایل نداشتید، آن را ترک نمایید. نمازهای مستحبی، زیارت مشاهد مشرفه، خواندن قرآن، شب زنده داری، خواندن دعا، عزاداری، همه و همه وقتی ثمر بخش است که با میل و رغبت انجام شود و آن گاه که بدون میل و رغبت باشد و تحمیل بر نفس شود، نه تنها اثر مثبت ندارد که تأثیر منفی نیز در انسان گذارده و او را نسبت به این امور دلزده می کند و علاقه اش را از بین می برد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ؛ (۱)»

عبادت را با فشار و بی میلی بر خود تحمیل ننمایید.»

البته توجه به این نکته لازم است که همان گونه که بعضی از غذاها برای جسم لازم و ضروری است که حتی با بی میلی باید خورده شود، غذاهای معنوی نیز این چنین است که بعضی از آنها برای حیات روح، ضرورت دارد که این امور در غالب واجبات به ما معرفی شده است.

در عبادات واجب، میل و رغبت ملاحظه نمی شود که اگر تمایل نبود ترک گردد، بلکه حتماً باید به آنها عمل شود و اگر ترک شد قضای آن به جا آورده شود.

بحث اعتدال و میانه روی، در مورد مستحبات و اموری است که در شرع مقدس واجب نگردیده است.

ص: ۲۰۹

در نامه ای که امیرمؤمنان علی علیه السلام به حارث همدانی نوشته اند، آمده است: نفس خود را در مورد عبادت فریب ده (و با وعده ها و ترس ها) آن را وادار به عبادت کن و با نفس مدارا کن و از فرصت هایی که دارای نشاط و رغبت است استفاده کن، مگر نسبت به واجبات که حتماً باید در وقت و محلش انجام گردد:

«وَخَادِعُ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَارْفُقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ، فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهُذِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا.» (۱)

و در مورد کودک برای اینکه محبت و دوستی اش نسبت به خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام کم نگردیده و از بین نرود، اعتدال و توجه به ظرفیت و توان روحی او لازم و ضروری است. مدت طولانی در مسجد و در حرم های امامان معصوم بودن، شرکت در جلسات دعا و عزاداری های خسته کننده و... کودک را نسبت به این امور بی رغبت کرده و محبت او را از بین می برد.

تبلیغات دشمن

دشمنان برای از بین بردن محبت و عشق به دین و رهبران دینی، برنامه های زیادی را در دراز مدت انجام دادند و هم اکنون نیز با شیوه های مختلف تلاش می کنند تا به مقصود شوم خود برسند.

ص: ۲۱۰

آنان می خواهند زیبایی ها را زشت جلوه داده و زشتی ها را زیبا جلوه دهند، انسان های پاکیزه و عدالت خواه را از عوامل انحطاط و سقوط و انسان های حيله گر و ظالم را بشردوست و عدالت خواه معرفی کنند. انسان هایی همانند امیرمؤمنان علی علیه السلام را انسان هایی بی مهر و عاطفه و همانند معاویه را خیرخواه و بامحبت.

برای خنثی نمودن این شیوه تبلیغات، لازم است که چهره واقعی بدخواهان معرفی گردد و نقاب از صورت زشت آنان برداشته شود. آنان ممکن است با انجام کارهایی که ظاهری فریبنده دارند، درصدد باشند که قلب ها را نسبت به خوبان عالم خالی از مهر و محبت نموده و به خود وابسته گردانند.

شیرینی برای از بین بردن دوستی و محبت

ابوالاسود دوئلی از شاعرانی است که اهل بصره بود و از شیفتگان امیرمؤمنان. در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام شمشیر می زد و عواطف و محبت خود را نثار حضرت می نمود. معاویه تصمیم گرفت بین علی علیه السلام و او جدایی بیندازد، هدایایی برای ابوالاسود، همراه با شیرینی فرستاد. او دختری خردسال داشت، وقتی نگاهش به شیرینی ها افتاد مقداری از آن را برداشت و داخل دهان خود گذارد. پدر وقتی چنین منظره ای را دید، به دخترش گفت: دخترم! این شیرینی سم است که معاویه برای ما فرستاده، او می خواهد بدین وسیله دوستی و محبت امیرمؤمنان را از قلب ما بیرون برد.

دختر وقتی فهمید که این شیرینی جز فریب چیز دیگری نیست، گفت: آیا به راستی معاویه می خواهد با این شیرینی علی را از قلب من بگیرد؟ با اینکه مقداری از شیرینی ها را خورده بود تلاش کرد و آن را بیرون ریخت و گفت: معاویه فرزند هند! آیا دینم را با این شیرینی زعفرانی به تو بفروشم؟ به خدا پناه می برم، چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که مولای من علی علیه السلام است.

أَبِ الشَّهْدِ الْمُرْعَفِ يَا بَنِ هِنْدَ

نَبِيعُ عَلَيْكَ أَحْسَابًا وَدِينًا

مَعَاذَ اللَّهِ كَيْفَ يَكُونُ هَذَا

وَمَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱)

امروزه شیرینی های زعفرانی که در قالب کارتن ها و فیلم ها و سریال و غیره در اختیار کودکان قرار می گیرد، کم نیست. جذاب کردن غذای دشمنان و نوع لباس آنان و کیفیت آرایش سر و صورت و نام هایی که انتخاب می کنند، همه و همه از شیوه هایی است که برای از بین بردن محبت و دوستی خوبان و جدا نمودن از دین به کار برده می شود. اینجاست که باید با روش صحیح، چهره واقعی دشمنان برای کودک به تصویر کشیده شود و زهری که داخل شیرینی های زعفرانی جاسازی شده برای آنان تبیین و آشکار گردد.

از انتخاب نام هایی که دشمنان تبلیغ می کنند پرهیز شود، نوع لباس و شیوه اصلاح سر و صورت، همانند آنان نباشد و کیفیت زندگی کردن به تقلید از آنان انجام نگیرد. همه اینها می تواند خنثی کننده تبلیغات و از بین برنده عوامل محبت زدا باشد.

ص: ۲۱۲

یکی از کارهایی که دشمن برای جدا نمودن بعضی از دوستان و یاران امام حسین علیه السلام در کربلا انجام داد، آوردن امان نامه بود. در حالی که همه در محاصره قرار گرفته بودند و لحظه به لحظه به مرگ نزدیک می شدند، بعد از ظهر روز نهم محرم شمر به نزدیکی خیام امام آمد و عباس و عبدالله و جعفر و عثمان فرزندان علی بن ابی طالب را که مادرشان ام البنین بود صدا زد.

آنها بیرون آمدند، شمر به آنها گفت: برای شما از عبید الله امان گرفته ام. آیا با امان نامه می توان پیوند دوستی و محبت آنان را با حسین بن علی علیهما السلام قطع کرد؟ پاسخی دادند که او را در مقابل پیشنهادش شرمنده کرد، همه با هم گفتند: خدا تو را و امان تو را لعنت کند، ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبرمان امان نداشته باشد. (۱)

ص: ۲۱۳

نفرت و دشمنی /

فصل ششم: نفرت و دشمنی

اشاره

ص: ۲۱۵

قال الصادق عليه السلام:

كَذِبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَلَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْ عَدُوِّنَا؛

در ادعای دوستی و محبت ما، دروغ می گوید

کسی که از دشمنان ما بیزار نباشد.

بحار الانوار: ۵۸/۲۷

ص: ۲۱۶

دل آدمی دو سو دارد: یک سوی آن دوستی و محبت و سوی دیگر براءت و دشمنی. وقتی در قلب نسبت به چیزی میل و رغبت پیدا می شود، به طور طبیعی نسبت به ضد آن نفرت و بیزاری حاصل می گردد.

ادعای دوستی نسبت به دو چیزی که با هم ضد هستند، همانند اجتماع دو ضدّ، محال و ممتنع می باشد. دو چیزی که یکدیگر را دفع می کنند و با هم سازگاری ندارند و وجود یکی مانع وجود دیگری است، دوستی نسبت به یکی از آنها لازمه اش بیزاری از دیگری می باشد.

انسان نسبت به دوستی که حاضر است تمام سرمایه زندگی اش را در اختیار او بگذارد و از هیچ کمکی دریغ نمی ورزد، بی تفاوت نبوده و نه تنها به او عشق می ورزد، بلکه از دشمنان او نیز بیزار و متنفر است. مادری که به فرزندش علاقه دارد و حاضر نیست خاری به پای او برود، نسبت به کسانی که به فرزندش دشمنی می ورزند بی تفاوت نیست، بلکه از آنان بیزار است. تاجر و کاسبی که به دنبال سود است و منافع خود را از این راه به دست می آورد، نسبت به کسانی که منافع او را به خطر می اندازند، دشمنی می ورزد.

آیا انسانی که در زندگی یک هدف را تعقیب می کند و آن دوستی خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام است، می تواند نسبت به دشمنانشان بی تفاوت بوده و اظهار برائت و دشمنی ننماید.

مسئله برائت از دشمنان، روشن و بدیهی است و نیازی به برهان و دلیل ندارد، بلکه هر انسانی در وجدان خود آن را می یابد. در عین حال آیات قرآن و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تاکید زیادی بر این موضوع دارند. برائت و بیزارى نسبت به دشمنانی که چشم دیدن نزدیک شدن انسان به خدا و رسول و اهل بیتش را ندارند.

با دشمنان خدا دوست نشوید

خداوند در سوره ممتحنه می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی بر نگیرید (به طوری) که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقتی که برای شما آمده کافرند و پیامبر شما را (از مکه) بیرون می کنند که چرا به خدا و پروردگارتان ایمان آورده اید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعِدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ» (۱)

سپس خداوند حضرت ابراهیم و یارانش را به عنوان الگو معرفی می کند، هنگامی که در مقابل قومی قرار گرفتند که غیر خدا را می پرستیدند به آنان گفتند: ما

ص: ۲۱۸

از شما و از معبودان شما بیزاریم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پایدار شده است تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید.»

خداوند برای دشمنی با دشمنان خدا، مرزی را هم نمی پذیرد، هر کس و هر چه باشد حتی اگر از نزدیک ترین افراد، همانند پدر و برادر انسان باشند و دوستی با آنان را مطلقاً نفی می کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَءِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنَّ السِّتِّحْبُوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند آنان را به دوستی نگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی بگیرد آنان همانند ستمکارانند.

دوستی دروغین

حال که دوستی بدون دشمنی معنا ندارد، پس ادعای دوستی بدون براءت و بیزاری از دشمنان، ادعایی دروغین است. به امام صادق علیه السلام گفتند: فلانی شما را دوست می دارد ولی در بیزاری نسبت به دشمنان شما ضعیف است. حضرت فرمود: دروغ می گوید کسی که ادعای دوستی ما را دارد و از دشمنان ما بیزاری نمی جوید. (۲)

ص: ۲۱۹

۱- ۱۸۵. سوره براءت / آیه ۲۳.

۲- ۱۸۶. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۵۸؛ «قيل للصادق عليه السلام: إن فلاناً يواليكم إلا أنه يضعف عن البرائه من عدوكم. فقال: هيهات! كذب من ادعى محبتنا ولم يتبرأ من عدونا.»

وقتی ادعای دوستی دروغین شد، چنین ادعایی در زندگی تأثیر مثبت ندارد. از آنجا که محبت و دوستی، خمیر مایه همه اعمال آدمی است، هر کاری هم که انجام داده شود جز زحمت برای انسان به بار نخواهد آورد.

این خبری است که جبرئیل امین برای پیامبر خداصلی الله علیه و آله آورده است و ایشان هم به امیرمؤمنان علیه السلام خبر داده: یا علی! اگر بنده ای هزار سال بندگی خدا کند بدون ولایت و دوستی تو و امامان از نسل تو پذیرفته نیست و دوستی و ولایت تو هم بدون بیزاری از دشمنانت و دشمنان فرزندان معصومت پذیرفته نمی شود. هر که می خواهد، بپذیرد و هر که نخواهد، نپذیرد. این خبری است که جبرئیل امین به من داده است.

آزمایش دوستی، با دشمنی نسبت به دشمنان

گاهی انسان در داشتن محبت و دوستی دچار تردید می گردد، زبان سخن از دوستی می گوید ولی نمی داند دلش هم قبول دارد یا نه. یکی از راه های امتحان و آزمایش نمودن دوستی، این است که انسان ببیند آیا با دشمنان دوستش، دشمنی دارد، یا نه با آنان هم پیمان دوستی می بندد.

امام باقرعلیه السلام فرمود: «کسی که می خواهد بداند آیا ما را دوست دارد یا نه، دلش را آزمایش کند، اگر همراه دوستی ما، دشمنان ما را نیز دوست می دارد پس او از ما نیست، ما هم از او نیستیم و خداوند و جبرئیل و میکائیل با آنان دشمن هستند.»^(۱)

ص: ۲۲۰

۱- ۱۸۷. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۵۱؛ «عن أبي جعفر عليه السلام: من أراد أن يعلم حَبْنًا فليمتحن قلبه، فإن شارکه فی حَبْنًا حَبٌّ عدوُّنا فليس منّا ولسنا منه واللّه عدوهم وجبرئیل ومیکائیل، واللّه عدو للکافرين.»

آری از طریق دوستی ها، دشمنی ها شناخته و از راه دشمنی ها، دوستی ها شناسایی می شود. امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر کسی کافری را دوست بدارد خداوند را دشمن داشته است و اگر کسی کافری را دشمن بدارد خداوند را دوست داشته. سپس فرمود: دوست دشمن خدا، دشمن خدا می باشد.» (۱)

دروء خدا بر بیزار از دشمنان

دروء خداوند بر کسی که نفرت و بیزاری خود را از دشمنان خدا و رسول و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ابراز دارد و بالعن خود از آنان فاصله گیرد. همان گونه که از خداوند درخواست دوری آنان را از رحمتش دارد.

علی بن عاصم که از اهالی کوفه و نایبنا بود گفت: بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم، حضرت به من فرمود: نگاه کن تو بر روی فرشی قدم گذاری که بسیاری از انبیا و پیامبران الهی و امامان بر روی آن نشستند.

او به احترام چنین فرشی تصمیم گرفت دیگر کفش نپوشیده و با پای بدون کفش قدم بردارد، در عین حال خیلی مایل بود فرش را ببیند ولی افسوس که چشم نداشت.

او می گوید: امام علیه السلام متوجه شدند که در ذهن من چه می گذرد و مراد مرا فهمیدند، به من فرمود: نزدیک بیا. آن گاه دست مبارکش را بر صورت من کشیدند، بینا شدم و به فرش نگاه کردم بر روی آن آثار قدم ها را دیدم.

ص: ۲۲۱

۱- ۱۸۸. بحار الانوار: ج ۶۹ / ص ۲۳۷؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من أحب كافرًا فقد أبغض الله، ومن أبغض كافرًا فقد أحب الله. ثم قال عليه السلام: صديق عدو الله عدو الله.»

حضرت فرمود: اینجا محل نشستن آدم علیه السلام و اینجا هابیل و اینجا شیث و اینجا نوح و... می باشد و اینجا اثر قدم رسول خدا و امیرمؤمنان و دیگر امامان علیهم السلام است.

خودم را به روی آن آثار انداختم و بوسیدم، سپس برخاستم و دست امام علیه السلام را بوسیدم. عرض کردم: من قدرت و توانی ندارم که شما را یاری کنم، لکن شما را دوست می دارم و از دشمنان شما بیزارم و در تنهایی نسبت به آنان لعن می فرستم، شما حال مرا چگونه می بینید؟ آیا این دوستی و دشمنی برای من ارزشی دارد و سرمایه ای برای من خواهد بود؟

حضرت فرمود: پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردند: کسی که قدرت یاری نمودن ما را نداشته باشد، ولی در تنهایی بر دشمنان ما لعن فرستد، خداوند صدای او را به تمام فرشتگان می رساند و هنگامی که یکی از شما، دشمنان ما را لعنت کند فرشتگان هم او را یاری می نمایند و حتی به کسانی از دشمنان ما که او لعن نکرده لعنت می فرستند.

وقتی صدای لعنت شما نسبت به دشمنان به فرشتگان می رسد، برای او طلب آمرزش نموده و می گویند: خدایا! درودت را فرو فرست بر روح بنده ات که به مقدار توانش در راه یاری دوستان قدم برداشته و اگر می توانست بیشتر یاری می نمود.

از طرف خداوند به ملائکه خطاب می شود: فرشتگان من! دعای شما را در حق بنده ام مستجاب نمودم و صدای شما را شنیدم و بر روح او و نیکان دیگر درود فرستاده و او را از خوبان قرار دادم. (۱)

ص: ۲۲۲

تقاضای بازگشت به دنیا برای بیزاری جستن

دل دادن به غیر خدا به جای بیزاری و نفرت، روزی موجب حسرت و ندامت خواهد شد که دیگر راه بازگشت بر انسان بسته شده. روزی که انسان می بیند تمام قدرت و عظمت و زیبایی از آن خداوند است و دیگرانی را که به آنان دلبستگی داشت، نه تنها کاری از دستشان ساخته نیست بلکه نسبت به دوستان و طرفداران خود اعلام بیزاری و نفرت دارند.

کسانی که عمری، دوستی و محبت خود را نثار آنان کرده بودند، وقتی چنین صحنه ای را می بینند، می گویند: ای کاش ما به دنیا برمی گشتیم و نسبت به کسانی که دل به آنان داده بودیم براءت و بیزاری می جستیم. خداوند رحیم و مهربان در قرآن می فرماید: بعضی از مردم معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند و آنها را همچون خداوند دوست می دارند، اما آنان که ایمان دارند عشقشان به خدا شدیدتر است و آنها که ستم کردند (و معبودی غیر از خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب خداوند را مشاهده می کنند، خواهند دانست که تمام قدرت به دست خدا است و او دارای مجازات شدید است (نه معبودهای خیالی که از آنها می ترسیدند).

در آن هنگام رهبران (معبودهای انسانی و شیطانی) از پیروان خود تبری می جویند و کیفر خدا را مشاهده می کنند و دستشان از همه جا کوتاه می شود. (و در این موقع) پیروان هم می گویند: کاش بار دیگر ما به دنیا برمی گشتیم تا از آنان تبری

جوییم آن چنان که آنها امروز از ما تبری جستند. (آری) این چنین خداوند اعمال آنان را به صورت حسرت زایی به آنها نشان می دهد و هرگز از آتش خارج نخواهند شد.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ، إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ، وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُوا مِنَّا، كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» (۱).

بیزاری و نفرت حسین بن علی علیهما السلام از دشمنان

عاشورا که تجلی نفرت و بیزاری از دشمنان خدا است، گواه بر نفرین حسین بن علی علیهما السلام است.

امامی که مظهر رحمت و رأفت خداوند است و در جست و جوی سیراب نمودن بندگان خدا از رحمت او است، وقتی با انسان هایی رو به رو می شود که دیگر حاضر نیستند حتی به سخنان او گوش فرا دهند، نفرت و انزجار خود را نسبت به آنان اعلام نموده و از خداوند می خواهد که آنها از رحمتش به دور دارد.

ص: ۲۲۴

روز عاشورا پس از آن که هر دو سپاه کاملاً آماده شدند و پرچم های عمر سعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و دشمن از هر طرف دور خیمه های حسین بن علی علیهما السلام را فرا گرفته و مانند حلقه انگشتی در میان خویش گرفتند، حسین بن علی علیهما السلام از میان لشکر خویش بیرون آمده و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت.

آنان سرو صدا می کردند و حاضر نبودند به سخنان حضرت گوش فرا دهند و مرتب هلله می نمودند. حضرت فرمود: وای بر شما! چرا گوش فرا نمی دهید تا گفتارم که شما را به رشد و سعادت فرا می خواند بشنوید.

آنان ساکت شده و امام شروع به سخن نمودند: ای مردم! شما با اشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آن گاه که به فریاد شما جواب مثبت داده و به سوی شما شتافتیم، شمشیرهایی را که از خود ما بود بر علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای که دشمن برافروخته بود شعله ور ساختید و به حمایت دشمنان و بر علیه پیشوایانمان به پا خاستید؟ رویتان سیاه که شما از سرکشان امت و از ته ماندگان احزاب فاسد هستید. شما به یزید بن معاویه و پیروانش اتکا و اعتماد نمودید.

آن گاه پس از این سخنان، امام حسین علیه السلام دست های خود را به سوی آسمان برداشتند و لشکریان عمر سعد را این چنین نفرین نمودند:

خدایا! قطرات باران را از آنان قطع کن و سال های سختی مانند سال های یوسف بر آنان بفرست و غلام ثقفی را بر آنان مسلط گردان تا با کاسه تلخ ذلت سیرابشان سازد و کسی را در میانشان بدون مجازات نگذارد، در مقابل هر قتلی، به قتلشان

رساند و در مقابل ضربی، آنان را بزند و از آنان انتقام من و انتقام خاندان و پیروانم را بگیرد. زیرا که اینان ما را تکذیب نمودند و در مقابل دشمن دست از یاری ما برداشتند.

بارالها! ما اهل بیت پیامبر تو و فرزندان و اقوام و عشیره او هستیم، خدایا! کسانی را که بر ما ظلم نمودند و حق ما را غصب کردند ذلیل بگردان. (۱)

محمد بن اشعث که در جلوی صف دشمن بود و نفرین امام را شنید، به جلو آمد و گفت: میان تو و محمد چه قوم و خویشی وجود دارد؟ امام وقتی لجاجت او را دیدند، نفرینش نمودند: خدایا همین امروز ذلت زودرس او را بر من بنمایان.

نفرین حضرت مستجاب شد و او چند لحظه بعد برای قضای حاجت از صف لشکر چند قدم فاصله گرفت و در گوشه ای نشست و در این هنگام عقرب سیاهی او را زد و در حالی که عورتش مکشوف بود هلاک گردید. (۲)

نفرین امام علیه السلام و هلاکت دشمن

مرد دیگری وقتی به خیمه امام حسین علیه السلام نزدیک شد، با صدای بلند به یاران امام علیه السلام گفت: آیا حسین در میان شما است؟ کسی جواب او را نداد. برای مرتبه دوم و سوم نیز کلامش را تکرار کرد، یکی از یاران امام حسین علیه السلام در حالی که به حضرت اشاره می نمود به او پاسخ داد: این حسین بن علی علیهما السلام است، چه

ص: ۲۲۶

۱- ۱۹۱. مقتل خوارزمی: ج ۲ / ص ۷.

۲- ۱۹۲. مقتل خوارزمی: ج ۱ / ص ۲۴۹.

می خواهی؟ او خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: ابشر بالنار، بر تو باد مژده آتش! حضرت در پاسخ او فرمود: دروغ می گویی، زیرا من به سوی خدای بخشنده و کریم و شفاعت پذیر که فرمانش مطاع است می روم. تو چه کسی هستی؟ گفت: من پسر حوزة هستم.

امام دست به سوی آسمان بلند کرد و او را نفرین نمود: خدایا! او را به سوی آتش بکش. او از نفرین امام علیه السلام خشمناک شد و بر اسب خویش تازیانه زد، اسب به سرعت حرکت کرد و او از پشت اسب به گودالی افتاد و پایش در رکاب گیر کرد. اسب رم نمود و او را به این طرف و آن طرف می زد. بالاخره به سوی خندقی که در آن آتش افروخته بودند دوید و بدن تکه تکه و نیمه جان او را در آتش انداخت و قبل از آتش آخرت به آتش دنیا گرفتار شد. حضرت با دیدن این جریان سر به سجده نهاد و سجده شکر در مقابل استجابت نفرینش به جای آورد. (۱)

راه پیدایش نفرت و دشمنی

خداوند دل ها را به گونه ای قرار داده که نسبت به نیکی کنندگان تمایل و محبت، و نسبت به بدی کنندگان نفرت و دشمنی پیدا می کند.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ عِبَادِهِ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغْضَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا.» (۲)

ص: ۲۲۷

۱- ۱۹۳. کامل ابن اثیر: ج ۴ / ص ۲۷.

۲- ۱۹۴. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۵۷.

هر چه انسان نسبت به دشمنان خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام شناخت و معرفت پیدا کند و با دشمنی و ظلم و ستم آنان آشنا شود، به نفرت و بیزاری او افزوده می شود. دشمنی که از هیچ کاری برای جدایی انداختن بین انسان و خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام، که دوستان واقعی او هستند، امتناع نمی ورزد و تمام امکانات خود را به کار می گیرد تا انسان را از سعادت ابدی که همجواری با دوست می باشد محروم سازد. دشمنی که چشم دیدن دلدادگی انسان را به پاک ترین موجودات در این عالم ندارد و هر لحظه برنامه ای جدید برای بریدن این ارتباط دوستی حقیقی به اجرا می گذارد.

اگر دشمنان در مقابل پیامبر گرامی و امامان معصوم علیهم السلام نبودند و سدّ راه آنان نمی شدند امروز بشریت در چه شرایطی زندگی می کردند؟ در شرایطی که بهشت در همین دنیا برای آنان به تصویر کشیده می شد، بهشت اطمینان و آرامش در کنار دوست، بهشت آگاهی و دانش نسبت به حقایق هستی، ولی هم اکنون که پرده ظلمت و تاریکی در مقابل دیدگان بشریت قرار گرفته و جهنمی از اضطراب و ناآرامی او را احاطه کرده، نتیجه دشمنی دشمنان و کسانی است که در مقابل خدا و رسول صف کشیدند و بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مردم و اهل بیت عصمت و طهارت فاصله انداختند و انسان ها را از بهره بردن از منبع علم و معرفت امیرمؤمنان علیه السلام محروم ساختند.

اگر ظلم ظالمان و غضب غاصبان نبود، دریچه های معرفت گشوده می گشت و دنیای فریبنده، دل ها را از خدا و دوستان خدا جدا نمی نمود. تمام مشکلات

مادی و معنوی، اقتصادی و فرهنگی، فردی و اجتماعی و... زاییده ظلم و ستم آنانی است که نخواستند انسان به سر منزل سعادت رسیده و از آب حیات نوشیده و سرمست دیدن یار، قدم به عالم بالا گذارد.

ظلم تنها گرفتن قطعه زمینی از دختر رسول خداصلی الله علیه و آله نبود، ظلم فقط علی علیه السلام را خانه نشین کردن و فرزند پیامبر را کشتن نبود، ظلم بستن در خانه وحی و فاصله انداختن بین زمینیان و آسمانیان بود، ظلم دست باغبان را قطع کردن و بی ثمر کردن درخت وجود انسان بود.

آگاهی نسبت به ظلم ظالمان، وقتی پیدا می شود که انسان زمینی را پر از عدل و داد ببیند و طعم حیات و زندگی را در دوران ظهور فرزند زهرا، مهدی علیهما السلام بچشد. آن روز می فهمد که در گذشته در چه فضای کثیف و آلوده ای زندگی می کرده و بغض و نفرتش هر چه بیشتر در دوران علم و آگاهی و شناخت، نثار ستمگران تاریخ خواهد شد.

تلاش برای آگاهی نسبت به ظلم و ستم هایی که بر خاندان وحی روا داشته شده بر دوستداران اهل بیت علیهم السلام لازم و ضروری و گامی برای تحقق حکومت علوی بر سراسر جهان می باشد و کوتاهی در این امر و کاستن از دشمنی و نفرت نسبت به دشمنان، محکم کردن پایه حکومت ظلم بر جهان، و ستم بر خاندان وحی می باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سُوءَ مَا أُتِيَ إِلَيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا وَذَهَابِ حَقِّنَا وَمَا رَكِبْنَا بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ مَنْ أَتَى إِلَيْنَا فِيمَا وَالَيْنَا بِهِ» (۱)

کسی که به ستم هایی که بر ما روا داشته شده آگاه نشود و حقوقی که از ما ضایع گردیده مطلع نگردد، او در ستم ستمگران بر ما شریک خواهد بود.»

تجلی بغض و نفرت در یاران امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در جمع یاران خود ضمن خطبه ای به آنان فرمود: دشمن در تعقیب من است، شما می توانید در تاریکی شب بروید و من می مانم.

مسلم بن عوسجه که قلبش مالا مال از دوستی حسین علیه السلام و دشمنی نسبت به دشمنان اوست، سفره دل را باز کرد و به امام حسین علیه السلام نشان داد: آیا برویم و پیش از ادای حقت تو را تنها بگذاریم؟ نه به خدا قسم! از جایم تکان نمی خورم تا سرنیزه ام را در سینه آنان بشکنم و با شمشیرم آنان را بکوبم و از تو جدا نمی شوم و اگر سلاح نداشته باشم، سنگ به سوی آنان می اندازم تا همراه تو بمیرم.

آن گاه که امام حسین علیه السلام در خندقی که در پشت خیمه ها کنده بود، آتش روشن کرد، شمر بر آن گذشت و فریاد زد: ای حسین! زودتر و پیش از قیامت به سراغ آتش رفتی!

ص: ۲۳۰

امام حسین علیه السلام فرمود: ای پسر زن بزچران! تو سزاوارتری برای دخول در آتش. مسلم بن عوسجه وقتی چنین منظره ای را دید که چگونه بر حسین علیه السلام ستم روا داشته می شود، خواست تیری از خشم و نفرت به سوی او بفرستد، ولی امام حسین علیه السلام مانع شد. مسلم گفت: او فاسق است و از دشمنان خدا است و از بزرگان ستمگران، الآن فرصتی پیش آمده. حضرت فرمود: تیر نینداز، من دوست ندارم که آغاز کننده جنگ باشم. (۱)

زیارت عاشورا و اظهار دشمنی

در زیارت عاشورا، وقتی انسان با ظلم ظالمان و ستم ستمگران آشنا شد و فهمید در سرزمین کربلا در روز عاشورا، ظلم و ستمی واقع شده که در زمین و زمان و در ارض و سما اثر گذارده و بالاترین ظلم بر فرزند زهرا، حسین بن علی علیهما السلام روا داشته شده و خونی در آن روز به زمین ریخته شده که خون خدا است و با این معرفت و شناخت نسبت به ظالم و مظلوم، نردبان تعالی و کمال را بالا رفت، از خداوند می خواهد که زندگی و مرگ او را همانند پیامبر و خاندانش قرار دهد، سپس بیزاری و نفرت خود را نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام ابراز می دارد و صد مرتبه بر آنان لعن می فرستد. صد مرتبه لعن فرستادن، نشانه نفرت و بیزاری است که بر اساس آگاهی نسبت به ظلم ها و ستم هایی که بر این خاندان وارد آمده پدیدار گشته است.

ص: ۲۳۱

لعن فرستادن، آشکار نمودن ظلم ظالم و نشان دادن مظلومیت مظلوم به تاریخ است تا مبدا ستمگران بر بشریت در پشت پرده جهل و نادانی مخفی گشته و تاریخ، ظلم و ستم آنان را به فراموشی سپارد و راه را برای ستمگرانی دیگر هموار سازد.

عابس، نمونه تبرّی و دشمنی

عاشورا انسان هایی را به بشریت معرفی کرد که الگو برای همیشه تاریخ هستند. عابس که در وادی معرفت و شناخت خداوند به حدّی رسیده بود که امیر مؤمنان علی علیه السلام در حق او و قبیله اش فرمود: «اگر تعداد آنان به هزار نفر می رسید خداوند متعال به شایستگی عبادت می شد» روز عاشورا وقتی به محضر عزیز خدا حسین بن علی علیهما السلام رسید، سلام کرد و گفت: یا ابا عبدالله! مطمئن باشید به خدا قسم در روی زمین کسی نزد من عزیزتر و محبوب تر از تو برایم وجود ندارد و اگر می توانستم ظلم و قتل را از تو دفع کنم، با چیزی گران بهاتر از جانم، حتماً انجام می دادم. درود بر تو، شهادت می دهم که من بر هدایت تو و پدرت استوارم.

آن گاه وارد میدان شد، به خاطر شجاعتش کسی جرأت نزدیک شدن به او را نداشت، یکی از سپاهیان دشمن می گوید: وقتی او را دیدم، شناختم. فریاد زد: ای مردم! این شیر شیران است، این ابن شیب است، مبدا کسی از شما به جنگ او برود. و عابس فریاد زد: آیا مردی وجود ندارد؟ آیا مردی وجود ندارد؟

کسی جرأت نکرد به مقابله رود. عمر سعد وقتی چنین دید، فریاد زد: وای بر شما! سنگ بارانش کنید. پرتاب سنگ از هر طرف شروع شد.

عابس برای ابراز محبت و دوستی اش نسبت به حسین و خاندان وحی علیهم السلام، و نفرتش نسبت به دشمنان آنان کاری کرد که همه را بهت زده نمود، سپر خود را به پشتش انداخت و زره از بدنش بیرون آورد، آن گاه به طرف دشمن حمله کرد. یعنی حاضریم با چنگ و دندان با دشمنان بشریت به مقابله برخیزیم و کسانی که سدّ راه هدایت هستند را از سر راه برداریم.

راوی می گوید: به خدا قسم او را دیدم که بیش از دویست نفر را دنبال می کرد، تا آن که از اطراف متوجه او شدند و دورش را گرفتند و او را کشتند و سرش را بریدند، سر او را در دست چند نفر دیدم که هر کدام مدّعی قتل او بودند، تا اینکه نزد عمر سعد رفتند. او گفت: جرّ و بحث نکنید، این را یک نفر نکشته، همه شما کشته اید. (۱)

دشمنی در رفتار و عمل

برائت و فاصله گرفتن از دشمن، تنها در دل کافی نیست بلکه به گفتار و عمل نیز باید کشیده شود. دشمنی واقعی که در دل جا دارد، به اعضا و جوارح انسان نیز سرایت می کند، چهره انسان را در مقابل دشمن، عبوس و گرفته، رفتار را در مقابلش تغییر می دهد. نوع غذای دشمن از گلویش پایین نمی رود، لباس دشمنان بر اندامش پوشیده نمی گردد، نفع و سود به دشمن نمی رساند، آداب و رسوم دشمن به زندگی او سرایت نمی کند، تمام اینها فرمان قلبی است که بر اساس

ص: ۲۳۳

دشمنی می طید و به اعضا و جوارح دستور می دهد و دشمنی خود را به تمام حرکات زندگی در مقابل دشمن می کشاند.

همرنگ نشدن با دشمن

صادق آل محمد علیهم السلام فرمود: خداوند به پیامبری از پیامبرانش وحی فرستاد: به کسانی که ایمان آورده اند بگو لباس دشمنان مرا نپوشید، غذاهای دشمنان را مصرف نکنید، راه و روش دشمنان مرا نروید که شما هم دشمن من خواهید بود، همان گونه که آنان هستند.

عن الصادق علیه السلام قال: «إِنَّهُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ نَبِيٌّ مَنْ أَنْبِئْتَهُ قُلٌّ لِلْمُؤْمِنِينَ: لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَلَا تَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي.» (۱)

دشمنان دین می دانستند و می دانند که چگونه از دشمنی مسلمانان نسبت به خود بکاهند، تا کم کم نفرت و بیزاری نسبت به کفار و اجانب را از دل آنان بیرون ببرند تا به تدریج مسلمانان را همرنگ خود کنند.

با شیوه های مختلف، نوع لباس، غذا، مسکن، آداب و رسوم و در نتیجه فرهنگ خود را به آنان القا نمایند و حتی زبان خود را به آنان تحمیل نمایند و در زوایای مختلف زندگی آنان نفوذ کرده و از این راه از بغض و دشمنی و نفرت آنان نسبت به خود بکاهند.

ص: ۲۳۴

اولیای دین برای پیشگیری از چنین پیشامدی به پیروان خود دستور داده اند در تمام زوایای زندگی مرز بندی نموده و از نفوذ اجانب در بین خود جلوگیری نمایند.

اگر به دشمنان اجازه داده شود، حدّ و مرزی نمی شناسند، حتی در نماز که عبادتی است برای نزدیک شدن به خدا، دخالت کرده و فرهنگ خود را که دست بر روی دست گذاردن است به عنوان احترام در مقابل سلاطین در آن وارد می نمایند، به گونه ای که وقتی مسلمین نماز می خوانند دست روی دست می گذارند.

شیوه احترام گزاردن در مقابل دیگران در فرهنگ ها مختلف است، مسلمانان نباید از شیوه دیگران تقلید کرده، در مقابل خداوند و خالق هستی از شیوه احترام اجانب پیروی کنند.

عن ابی جعفر علیه السلام قال: «اذا اَقَمْتَ اِلَى الصَّلَاةِ فَعَلَيْكَ بِالْاَقْبَالِ عَلٰى صِيْلَتِكَ فَاِنَّمَا لَكَ مِنْهَا مَا اَقْبَلْتَ عَلَيْهِ وَلَا تَعْبَثْ فِيْهَا بِيَدَيْكَ... وَلَا تُكْفِّرْ فَاِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ؛ (۱)

امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی نماز می خوانی توجه به نماز داشته باش، زیرا آن مقدار از نماز مال تو است که توجه داشته باشی و با دست های خود بازی نکن و آنها را بر روی یکدیگر قرار مده زیرا مجوس این گونه عمل می کنند.»

انسان وقتی در حال نماز ایستاده، باید کف دست ها را بر روی ران پا گذارده و با همان کیفیتی که پیامبر خدا و امامان معصوم علیهما السلام فرموده اند نماز بخواند.

ص: ۲۳۵

تبری نسبت به دشمنان وقتی به مرحله کمال می رسد که الگوهای مختلف دشمنان و بیگانگان در زندگی کنار رود و الگوهای خودی شکل زندگی را تعیین نماید و در هیچ بخشی از زوایای زندگی، رنگی از دشمن به چشم نخورد و تنها یک رنگ که آن رنگ الهی است در زندگی دیده شود، تنها و تنها دوست حقیقی که خداوند و اولیای دین هستند تعیین کننده شکل زندگی باشند.

آشکار نکردن دشمنی در شرایط تقیه

همان گونه که دوستی و محبت را باید آشکار نمود و نسبت به محبوب، به دوستی دل اکتفا نکرد، دشمنی نیز نیاز به ابراز و آشکار شدن دارد. ابراز نفرت و دشمنی نوعی مبارزه با دشمن و سرکوب نمودن ظالم است، ابراز دشمنی سلاحی است که می تواند دشمن را ضعیف نموده و از صحنه خارج نماید.

یک مرحله از تبری و بیزاری، دشمنی در دل است، ولی مرحله دیگر آن، ظاهر نمودن آن و دشمنی در عمل می باشد. لکن اشاره به یک نکته لازم و ضروری است و آن موضوع تقیه است.

در جایی که انسان می بیند با ابراز و اظهار دشمنی نه تنها به دشمن آسیبی نمی رساند بلکه خود شخص و یا دوستانش به ضعف کشیده می شوند و امکانات مصرف شده نه تنها ثمر نمی دهد، بلکه به ضرر انسان تمام می شود. در چنین شرایطی، دشمنی باید در دل بماند و آشکار نگردد.

اگر می بینیم پیشوایان ما، امامان معصوم علیهم السلام در بعضی از موارد در مقابل دشمنان ابراز و اظهار نفرت نکرده اند و از لعن فرستادن بر آنان امتناع ورزیدند، یک جهت آن موضوع تقیه بوده است. و شاهد بر این مطلب این است که هرگاه ائمه علیهم السلام اطراف خود را می دیدند و اثری از بیگانگان در آنجا نبود و تنها خودی ها بودند، نفرت و انزجار خود را به مرحله ظهور می رساندند.

قرآن کریم می فرماید:

«افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست، یعنی رابطه او به کلی از پروردگار گسسته است مگر اینکه از آنها پرهیزید و به خاطر هدف های مهم تری تقیه کنید و خداوند شما را از نافرمانی خود برحذر می دارد و بازگشت شما به سوی خدا است.»^(۱)

مانعی ندارد مسلمانان با افراد بی ایمان و دشمن و کافر به خاطر حفظ جان خود و مانند آن دشمنی نکرده و حتی ابراز دوستی نمایند. درست است که گاهی انسان به خاطر هدف های عالی تر به خاطر حفظ شرافت و یا تقویت حق و کوبیدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد، ولی آیا هیچ عاقلی می تواند بگوید: جایز است انسان بدون رسیدن به هدف مهمی جان را به خطر اندازد.

ص: ۲۳۷

دین مقدس اسلام اجازه داده انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است از اظهار دشمنی که هیچ گونه فایده ای ندارد، موقتاً خودداری نموده و به دشمنی در دل اکتفا کند.

عمار یاسر وقتی در چنگال دشمنان قرار گرفت و بت پرستان نه تنها از او می خواستند با آنان دشمنی نرزد، بلکه به او می گفتند، نفرت و بیزاری خود را نسبت به اسلام اعلام دارد، عمار نیز چنین کرد و سپس گریه کنان از ترس خداوند به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت. پیامبر خدا فرمود:

«إِنْ عَادُوا لَكَ فَعُدْ لَهُمْ؛ (۱)»

اگر باز هم گرفتار شدی و از تو خواستند آنچه می خواهند بگو.

و به این وسیله اضطراب و وحشت و گریه او را آرام ساخت. نکته ای که باید کاملاً به آن توجه داشت، این است که تقیه در همه جا یک حکم ندارد، بلکه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی نیز مباح است که در این زمینه رجوع به کارشناس دین یعنی فقیه جامع شرایط لازم و ضروری است.

دشمنی نسبت به چه چیز و چه کسانی؟

اشاره

دشمن کیست و چیست تا بغض و دشمنی در راستای آن به کار گرفته شود و در مقابل آن مرزهای محکم و مستحکم قرار داده و از نفوذ آن به سرزمین وجود انسان جلوگیری گردد؟!!

ص: ۲۳۸

۱- ۲۰۱. بحار الانوار: ج ۱۹ / ص ۳۵.

اگر سعادت و کمال انسان، دل دادن به خالق هستی و نزدیک شدن به اوست، تمام لذت های عالم در دوستی با او خلاصه می شود. اولین دشمن انسان کسی است که چشم دیدن دوستی بین بندگان و خدا را ندارد. دشمنانی که دشمنی خود را به شکل های مختلف نشان می دهند؛ گاهی منکر وجود خدا هستند و سعادت را در بهره مندی از لذات و متاع دنیا می دانند، اینان حتی از بردن نام خدا غمگین می شوند و تمام تلاش آنان برای از بین بردن خدا در فکر و اندیشه و زندگی انسان است. بالاترین دشمن همین ها هستند و بالاترین نفرت و دشمنی لایق وجود آنان می باشد و کمترین تمایل نسبت به آنها، سقوط در عذاب الهی است.

بالاترین ظلم، جدا نمودن خلق از خالق و فاصله انداختن بین آنها است. دل را از خدا بریدن و به غیر خدا وصل کردن، شرکی است که:

«إِنَّ الشُّرْكَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ به درستی که شرک ظلم بزرگی است.»

بالاترین ظلم بر انسان جدا شدن از خدا و گرایش به غیر خدا است، خداوند کمترین تمایل و تکیه بر چنین ستمگرانی را نزدیک شدن به آتش می داند.

«وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ؛ (۱)»

و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می شود آتش شما را فروگیرد و در آن حال به جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی شوید.»

ص: ۲۳۹

راز و رمز خطرناک بودن نزدیکی و تمایل نسبت به ظالمان و ستمگران روشن است، تمایلی که موجب تقویت آنان گردیده و تأثیر گذار در فرهنگ و اخلاق و رفتار جامعه انسانی شود، جز نزدیک شدن به آتش چیز دیگری نخواهد بود.

البته بغض و نفرت نسبت به کفار و مشرکین به معنای این نیست که با آنان ارتباط نداشته باشیم، زیرا ارتباط داشتن اگر از موضع قدرت و تأثیر گذاری باشد، نه از موضع ضعف و تأثیر پذیری، بهره گرفتن از آتش است نه سوختن در آتش. ارتباطی که پس از مدتی فرهنگ دینی را از جامعه زدوده و فرهنگ بیگانگان و دشمنان را بر آن حاکم کند، نزدیک شدن به آتش هلاکت است. ولی ارتباطی که صدور فرهنگ دینی را به دنبال داشته و احیا کردن نام خدا و فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در خانه دشمن باشد، نه تنها هلاکت نیست، بلکه بالاترین عمل برای تقرب به دوست یعنی خداوند است.

البته مرز تأثیر گذاری بر دشمن و یا تأثیر پذیری از آن، مرز باریکی است که انسان های قوی و تیزبین می توانند از این مرز عبور نموده و به سر منزل مقصود برسند.

مشرکین و کفار وقتی می دیدند پیامبر خدا به آنان نزدیک می شود و ارتباط برقرار می کند، طمع داشتند که در ایشان تأثیر بگذارند قبل از آنکه از ایشان تأثیر بپذیرند، لذا با نقشه ها و پیشنهادهای مختلف می خواستند راه و روش خود را بر پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله تحمیل کنند.

ولی پیامبر خداصلی الله علیه وآله که از عصمت برخوردار هستند و ظلم و ظالم در ایشان هیچ راهی ندارد در مقابل آنان ایستادند و نه تنها زیر بار آنان نرفتند بلکه با گذشت زمان دست مشرکین و کفار را گرفته و به سوی اسلام که همانا تسلیم شدن در مقابل خالق هستی است هدایت کردند.

خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید:

«نزدیک بود آنها (با وسوسه های خود) تو را از آنچه وحی کرده ایم بفریبند تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت تو را دوست خود انتخاب کنند و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم (و در پرتو عصمت، مصون از انحراف نبود) نزدیک بود کمی به آنها تمایل کنی و اگر چنین می کردی ما و دو برابر مجازات (مشرکان) در حیات دنیا و دو برابر (مجازات آنها) را پس از مرگ به تو می چشاندیم، سپس در برابر ما یاوری نمی یافتی.» (۱)

ارتباط تمدن ها و فرهنگ ها

اشاره

ارتباط فرهنگ اسلام با سایر فرهنگ ها، و تمدن اسلامی با تمدن های دیگر نیز بر همین میزان تحلیل می شود. اگر در این گونه ارتباطات، احتمال تأثیر گذاری اسلام در فرهنگ های مختلف وجود داشته باشد، امری مبارک و مقدس است

ص: ۲۴۱

و این کاری در راستای کار انبیا و اولیای الهی است. ولی اگر احتمال تأثیر پذیری برای فرهنگی که خود را غنی و بی نیاز می داند، که هست، به چشم بخورد این ارتباط امری خطرناک و رفتن به سوی آتش است.

مطرح کردن این سخن که در فرهنگ های دیگر مطالبی به چشم می خورد که قابل بهره برداری و استفاده است و نزدیک شدن به آنان، ثمر بخش برای مسلمانان است یا بر اساس جهل و نادانی نسبت به فرهنگ اسلامی است و یا وسوسه ای از وسوسه های شیاطین می باشد که هدفی جز جدا نمودن جامعه اسلامی از اسلام را ندارد و دل به فرهنگ بیگانه دادن را آرزو می کند.

(۲) دشمنان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

کسانی که با پیامبر خدا و اهل بیت معصومش علیهم السلام دشمنی می ورزند، دشمنان دیگری هستند که برائت و بیزاری از آنان همانند بیزاری از دشمنان خدا لازم و ضروری است. زیرا نزدیک شدن به آنان و میل و رغبت پیدا نمودن، دور شدن از خداوند است.

سعادت انسان به دوستی اهل بیت پیامبر علیهم السلام گره خورده و هر ارتباطی با دشمنان آنان که موجب سست شدن پیوند دوستی شود، سعادت و خوشبختی انسان را تهدید می نماید.

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجْمَعَ اللَّهُ لَهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ فَلْيُؤَالَ عِلِيًّا بَعْدِي وَلْيُؤَالَ أَوْلِيَاءَهُ وَلْيُعَادِ أَعْدَاءَهُ؛ (۱)»

کسی که خشنودی او در این است که خداوند تمام خیر را برایش جمع نماید، بعد از من علی و دوستانش را دوست بدارد و دشمنانش را دشمن.»

طعم و مزه ایمان وقتی در ذائقه انسان قرار می گیرد و شیرینی آن را می چشد که دوستی ها و دشمنی ها برای خدا باشد و تنها نماز خواندن و روزه گرفتن طعم ایمان را به انسان نمی چشاند، دوستی ها و دشمنی های دنیوی و مادی پایدار نبوده و در آخرت نتیجه ای ندارد، اگر در بخش های مختلف زندگی، انسان نیاز به یک معیار و میزانی دارد که زندگی را بر اساس آن تنظیم نماید، دوستی ها و دشمنی ها هم میزان می خواهد و میزانی که خداوند قرار داده، امیر مؤمنان علیه السلام هستند.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«علی دوست خداست پس او را دوست بدارید، دشمن علی دشمن خدا است او را دشمن بدارید، دوستدار علی را دوست بدار و لو قاتل پدر و فرزندت باشد و دشمن علی را دشمن بدار و لو پدر یا فرزندت باشد.» (۲)

ص: ۲۴۳

۱- ۲۰۴. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۵۵.

۲- ۲۰۵. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۵۴. قال رسول الله صلى الله عليه وآله لبعض اصحابه ذات يوم: يا عبدالله احبب في الله و ابغض في الله و وال في الله و عاد في الله فانه لا تنال ولا يه الله الا بذلك و لا يجد رجل طعم الايمان و ان كثرت صلاته و صيامه حتى يكون كذلك و قد صارت مواخاه الناس يومكم اكثرها في الدنيا عليها يتوادون و عليها يتباغضون و ذلك لا يغني عنهم من الله شيئاً فقال له: و كيف لي ان اعلم اني قد واليت و عاديت في الله عز وجل؟ من ولي الله عز وجل حتى اواليه؟ و من عدوه حتى اعاديه؟ فأشار له رسول الله صلى الله عليه وآله الى علي عليه السلام فقال: اترى هذا؟ فقال: بلى. قال: ولي هذا ولي الله فواله و عدوه هذا عدو الله فعاده. قال: وال ولي هذا ولو انه قاتل ابيك و ولدك و عاد عدو هذا و لو انه ابوك او ولدك.

در طول تاریخ اگر دوستی‌ها و دشمنی‌ها بر اساس میزانی بود که پیامبر خداصلی الله علیه و آله تعیین نمودند، کار به جایی نمی‌رسید که قدرت به دست کسانی بیفتد که محور کار آنان دشمنی با علی و فرزندان‌ش علیهم السلام بود و به همین مقدار هم اکتفا نکرده، بلکه لعن بر او را لازم و واجب دانسته و در خطبه‌های نماز به آن عمل می‌کردند، تا جایی که یک بار خطیب جمعه فراموش کرد به آن عمل کند، در بازگشت از نماز به یادش افتاد همان‌جا مردم را جمع کرد و لعن فراموش شده را جبران نمود و به شکرانه این عمل در آن مکان مسجدی ساختند و نام آن را مسجد ذکر گذاردند. اگر با دشمنان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام دشمنی می‌شد و مسلمانان تنفر و انزجار خود را از آنان اعلام می‌نمودند، قدرت در دست کسانی قرار نمی‌گرفت که با حال مستی به نماز بایستند و مردم به آنان اقتدا کنند و آن قدر مسیر اسلام به انحراف کشیده شود که در روز روشن با گفتن تکبیر، سر از بدن عزیز خدا حسین بن علی علیهما السلام جدا نموده و زن و بچه او را به عنوان اسیر در کوچه و بازار عبور دهند.

۳) ظالمان و ستمگران، دشمنان سعادت و خوشبختی

هر اندیشه و عملی که در مسیر حق قرار نگیرد، ظلم محسوب می‌شود و صاحب آن معصیت کار و در زمره ظالمین می‌باشد. ظلم و ستم دارای مراتب

مختلف است، ظالم و ستمگر نیز چنین است. ظلم گاهی گرفتن پرکاهی است از دهان موری که به سوی لانه می رود و گاه خراب کردن لانه پرنده ای و گاه کشتن انسانی بی گناه و گاه به فساد کشیدن یک اجتماع است. تمام اینها ظلم است، ولی یکسان نیست.

انسان های پاک و مطهر از تمام این ستم ها به دورند و نسبت به تمام آنها نفرت دارند. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند! اگر شب را بیدار بر روی خار سعدان(۱) بگذرانم و مرا در زنجیر بسته، روی زمین بکشند دوست داشتنی تر است نزد من از اینکه خدا و رسول را روز قیامت ملاقات کنم در حالی که بر بعضی بندگان ستم کرده باشم. سوگند به خدا! اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمان های آنهاست به من بدهند برای این که خدا را نافرمانی نموده و پوست جویی را از دهان مورچه ای بگیرم، چنین نخواهم کرد.(۲)

شهر خیمه

پیروان علی علیه السلام نیز در همان راهی قدم برمی دارند که مولای آنان رفته است. محلی است به نام فسطاط، یعنی خیمه، حموی در کتاب «معجم البلدان» می نویسد، در یکی از جنگ ها مسلمانان پس از آنکه جنگ تمام شد و خواستند حرکت کنند دیدند بالای یکی از خیمه ها پرندگان تخم گذاری نموده اند. فرمانده

ص: ۲۴۵

۱- ۲۰۶. گیاهی است دارای خارهای تیز.

۲- ۲۰۷. نهج البلاغه: خطبه ۲۱۵.

دستور داد: بگذارید این خیمه به حال خود باشد تا جوجه‌ها از تخم بیرون آیند و آسیبی به آنها نرسانید. از آن به بعد نام آن مکان را فسطاط گذاردند. (۱)

تربیت اسلامی اقتضا می‌کند که انسان نفرت از ظلم داشته و به سوی آن نرود و نفرت از ظالم و ستمگر داشته باشد و به او تمایلی پیدا ننماید که اگر چنین شد زمینه رشد برای ستمگری باقی نمی‌ماند.

اگر تولی و تبزی و دوستی و دشمنی در دستور زندگی مسلمین قرار می‌گرفت، ستمگران نمی‌توانستند بر آنان مسلط شده و به اسارت بگیرند و در راه آمال و آرزوهای شیطانی خود، ملتی را به ذلت بکشند. اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانی حتی در دل هم رضایت به ادامه حیات برای ظالم و ستمگری داشته باشد، بلکه هر لحظه باید انتظار نابودی و هلاکت او را در دل پیروانند.

صفوان جمال که از دوستان امام موسی بن جعفر علیهما السلام است شتران زیادی داشت که اجاره می‌داد. هارون الرشید ستمگر آن زمان شترهای او را برای سفر حج اجاره نمود.

خبر به امام علیه السلام رسید، حضرت او را نکوهش کردند. او در پاسخ گفت: برای سفر حرامی اجاره ندادم، بلکه سفر حج است. امام فرمود: آیا دوست نداری او زنده بماند و از سفر برگردد تا کرایه تو را بدهد؟ پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: هر کسی دوست داشته باشد ستمگری باقی بماند، جزء ستمگران محسوب می‌شود و به آتش خواهد رفت. (۲)

ص: ۲۴۶

۱- ۲۰۸. معجم البلدان: ج ۴ / ص ۲۶۳.

۲- ۲۰۹. سفینه البحار: ماده ظلم.

انسان های خود ساخته که زندگی خود را بر اساس دستور دین تنظیم کرده اند، حتی احساسات خود را بدون ملاک و معیاری مصرف نمی کنند، گرایش و تمایل به ظالم و ستمگر را برای خود جرم دانسته و از آن توبه می نمایند.

در کتاب «کلمه طیبه» نقل می کند: حاکم بروجرد روزی به دیدن عالم جلیل القدر مرحوم سید مرتضی، پدر سید بحرالعلوم رفت و پس از مراجعت چون به صحن خانه رسید، بحرالعلوم را که در آن وقت به حسب سنّ در شمار اطفال محسوب می شد ملاقات کرد، ایشان را به حاکم معرفی کردند، حاکم ایستاد و اظهار مهربانی زیادی کرد و رفت.

سید بحرالعلوم به پدر بزرگوارش عرض کرد: باید مرا از این شهر بیرون بفرستی که می ترسم هلاک شوم. فرمود چرا؟ گفت: به جهت آنکه قلبم را از آن ساعتی که حاکم اظهار مهربانی کرد، مایل به او می بینم و آن بغضی که باید به حاکم داشته باشم ندارم، دیگر در اینجا نباید ماند. و همین امر سبب شد که از آن شهر هجرت نماید.

آیا سزاوار نیست برای اینکه نفرت و بیزاری از ظالم در وجود ما رسوخ کند در زیارت عاشورا صد مرتبه لعن فرستیم بر کسانی که بالاترین ظلم و خیانت را مرتکب گردیده و بر کسانی که زمینه چنین ستمی را فراهم آوردند.

بار الها! از رحمت دور بدار اول ظالم و ستمگری را که حق پیامبر و اهل بیت اش را ضایع نمود و کسانی را که آن راه را ادامه دادند و در روز عاشورا فرزند پیامبر، حسین بن علی علیهما السلام را در مقابل زن و فرزندش سر از بدنش جدا نمودند.

در روز عاشورا، بیزاری و نفرت از ستمگران به اوج خود رسید. فضای سرزمین کربلا را نسیم دوستی و محبت خدا فرا گرفته بود و بغض و دشمنی نسبت به دشمنان خدا و ستمگران زمان را هدف گیری می نمود.

عبدالله بن عمیر عده ای را دید که در نخلستان کوفه آماده رفتن به یاری حسین بن علی علیهما السلام هستند، جریان را پرسید، برای او توضیح دادند که اینان می روند تا فرزند زهرا را یاری نمایند.

او گفت: من از قدیم الایام نسبت به مشرکین نفرت داشته و علاقه زیاد به جنگ با آنان داشتم و به نظرم جنگ با دشمنان حسین بن علی علیهما السلام کمتر از جنگیدن با مشرکین نباشد. مسئله را با همسرش در میان گذاشت، او هم که از ظالم و ستمگر نفرت داشت، همسرش را تشویق نموده و خود نیز همراه همسر آماده حرکت شد. شبانه حرکت کرده، آمدند تا خود را به حسین بن علی علیهما السلام رساندند. روز عاشورا لحظه شماری می کردند که بغض و بیزاری خود را نسبت به دشمنان نشان دهند.

عبدالله بن عمیر با اجازه امام علیه السلام به میدان رفت. در حالی که قدی بلند، بازوانی ستبر، و شانه هایی گشاده داشت. غلام عبیدالله بن زیاد به مبارزه با او وارد میدان شد، با یکدیگر درگیر شدند، عبدالله بن عمیر با شمشیری او را از پای درآورد. شخص دیگری بر او حمله کرد که در این درگیری عبدالله دست چپش را جلو آورد و انگشتانش هدف شمشیر دشمن قرار گرفت و جدا شد، ولی در عین حال به دشمن حمله کرد و دشمنی دیگر را از پای درآورد.

در حالی که خون از انگشتانش می ریخت و دو نفر را کشته بود، با شور و اشتیاق و خواندن رجز، خدمت امام حسین علیه السلام آمد. همسرش وقتی شوهر را با آن حال و انگشتان قطع شده دید، ستون خیمه را برداشت و به همراه شوهرش حرکت کرد، و می گفت: پدر و مادرم به فدایت، مبارزه کن در رکاب اهل بیتی که طیب و پاکیزه هستند.

عبدالله به او نگاهی کرد و از او خواست که برگردد، ولی او پذیرفت و می گفت: تو را تنها نمی گذارم تا در کنارت بمیرم.

انگشتان چپ عبدالله که بریده شده بود و با دست راست هم شمشیر را گرفته بود، لذا نمی توانست همسر را برگرداند. حسین بن علی علیهما السلام وقتی این منظره را دیدند جلو آمدند و در حق آنان دعا نمودند و به همسر عبدالله فرمود: به سوی زنان برگرد، زیرا زنان وظیفه جنگیدن ندارند.

او برگشت و عبدالله به میدان رفت و کینه و نفرت خود را نسبت به دشمنان تا مرز شهادت نشان داد. گرد و غبار همه جا را گرفته بود، پس از لحظاتی کم کم هوا صاف شد. همسر عبدالله که از خیمه بیرون آمده بود، به طرف بدن خون آلود شوهر که روی زمین افتاده بود حرکت کرد، بالای سرش نشست، خاک و خون از صورت او پاک کرد، در حالی که می گفت: بهشت بر تو مبارک باد! و خداوند بهشت را نصیب گرداند و خداوند مرا همراه تو قرار دهد.

دشمن با دیدن این صحنه آرام نگرفت، غلام شمر به او حمله کرد و با ستون خیمه بر فرق او زد و زن و شوهر با شعار نفرت و بیزاری از ستمگران و دشمنان حسین علیه السلام به سوی بهشت شتافتند.^(۱)

ص: ۲۴۹

آثار و ثمرات دوستی در دنیا /

فصل هفتم آثار و ثمرات دوستی در دنیا

اشاره

ص: ۲۵۱

عن المهدي عليه السلام:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمَرَاعَاتِكُمْ

و لا ناسينَ لِذِكْرِكُمْ؛

ما شما را رها نکرده و فراموش نمی کنیم.

بحار ۱۷۵/۵۳

ص: ۲۵۲

محبت از مفاهیمی است که طرفینی می باشد، یعنی اگر در دلی قرار گرفت، قلبی دیگر هم متقابلاً با او همراه است. اگر انسان، محبوبی حقیقی داشت بداند که تنها نیست و دوست هم در محبت، او را همراهی می کند. نمی شود که انسان خدا و رسول و اهل بیتش علیهم السلام را دوست بدارد ولی دوستی یک طرفه باشد و آنان محبت نداشته باشند:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛ (۱)

«بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.»

خداوند در قرآن کسانی را که به آنها محبت دارد چنین اعلام می کند: «کسانی که به خداوند تکیه کنند، باز گشت به سوی او داشته باشند، از آلودگی ها خود را حفظ کنند، در راه حق پایدار باشند، عدالت پیشه و در عمل نیکوکار باشند.»

به خدا قسم شما را دوست می دارم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی وارد مدینه شدند آن چنان مورد علاقه مسلمانان بودند که همه انتظار می کشیدند رسول خدا به خانه آنان وارد شود و پیامبر هم چون

ص: ۲۵۳

نمی خواستند علاقه مندان خود را آزرده کنند و محبت آنان را بی پاسخ بگذارند، فرمود: هر جا ناقه من برود، من هم همان جا را انتخاب می کنم. ناقه آمد و جایی که امروز در مدینه مسجد رسول خدا است - ولی آن روز مسجد نبود - در کنار خانه ابویوب توقف کرد. پیامبر خدا پیاده شدند، حالا به کدام خانه برود؟ مادر ابویوب ائاثیه پیامبر را برداشت و به داخل خانه برد. مردم از پیامبر خدا درخواست می کردند که به منزل آنان برود، وقتی زیاد اصرار کردند، فرمود: رحل و ائاثیه کجاست؟ گفتند: مادر ابویوب به خانه خود برده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: انسان آن جایی است که ائاثیه او هست.

ابویوب منزلی داشت دو طبقه، نمی خواست خود در طبقه بالا- زندگی کند و پیامبر در طبقه پایین، نزد پیامبر آمد و عرض کرد: شما کدام طبقه را می پسندید، پایین یا بالا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: طبقه پایین برای مردمی که به سراغ ما می آیند، راحت تر است.

ابویوب می گوید: من با مادرم در طبقه بالا بودیم و پیامبر طبقه پایین، مواظب بودیم بردن آب به بالا، یا هنگام پختن نان، پیامبر اذیت نشوند، آرام حرکت می کردیم، آهسته سخن می گفتیم، و مردم هم به دیدار پیامبر می آمدند. محبت شدید مردم نسبت به پیامبر خدا آنان را گرد پیامبر جمع نمود، زن و مرد شیفته رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند.

رسول خدا در اجتماع مردم پرسیدند: آیا مرا دوست دارید؟ گفتند: آری به خدا قسم تو را دوست داریم.

پیامبر خدا سه مرتبه فرمود:

«أَنَا وَاللَّهِ أَحِبُّكُمْ» (۱) به خدا قسم من هم شما را دوست دارم.»

دیدار و گفت و گوی با شما را دوست دارم

عده ای در محضر امام باقر علیه السلام نشستند، دیدند امام باقر علیه السلام بلند شدند به داخل اتاق رفتند. آیا امام از حضور آنان ناراحت هستند؟ آیا جمع آنان را پذیرا نمی باشند؟ دیدند امام از اتاق بیرون آمدند، در حالی که دست بر چهار چوب در گرفته اند، سلام کردند و آنان جواب سلام حضرت را دادند.

سپس امام علیه السلام فرمود:

«وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّ رِيحَكُمْ وَأَرْوَاحَكُمْ» (۲)

به خدا قسم من بوی شما و ارواح شما را دوست دارم.»

همه امامان معصوم این گونه هستند، قلب آنان با قلوب دوستانشان همراهی می کند. امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم من دیدار شما و زیارت شما را دوست دارم، من در شهر مدینه تنها هستم، یکی از شماها را که می بینم از اضطراب و ناراحتی بیرون می آیم و آرامش پیدا می کنم، حضرت فرمود: به خدا قسم من مشتاق گفت و گوی با شما هستم؛

«وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّ رُؤُوسَكُمْ وَأَشْتَاقُ إِلَى حَدِيثِكُمْ» (۳)

ص: ۲۵۵

۱- ۲۱۲. بحار الانوار: ج ۱۹ / ص ۱۰۸.

۲- ۲۱۳. بحار الانوار: ج ۶ / ص ۱۸۹.

۳- ۲۱۴. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۲۹.

امام زمان علیه السلام دوستش را فراموش نمی کند

همان گونه که دوستی ما اجازه نمی دهد محبوب را فراموش کنیم، محبوب هم دوستش را فراموش نمی کند و بی توجهی نسبت به او را نمی پسندد. هر چند ممکن است فاصله مکانی باشد یا در زمان محبوب، انسان زندگی نکند، یا محبوبش در پشت پرده غیبت باشد لکن اینها باعث فراموشی محبوب نمی شود.

حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان - روحی و ارواح العالمین له الفدا - خطاب به شیخ مفید می فرمایند: ما از شما بی اطلاع نیستیم و از مشکلات شما بی خبر نمی باشیم، ما شما را رها نمی کنیم و فراموش نمی کنیم، اگر ما مواظب شما نبودیم که دشمنان، شما را از بین می بردند:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ الْأَوَاءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ» (۱)

دعای امام هشتم علیه السلام برای دوست

شخصی با امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام رفت و آمد داشت، به امام علیه السلام عرض کرد: آقا در حق من و خانواده ام دعا کنید. حضرت فرمود: مگر این کار را نمی کنیم، در هر روز و شب کارهای شما بر ما عرضه می شود.

ص: ۲۵۶

خیلی برای او سخت بود که این مطلب را باور کند که امامش از کارهای روزمره او خبر دارد. حضرت او را متوجه آیه ای از آیات قرآن نمودند که خداوند می فرماید: هر کاری می خواهید بکنید که به زودی خدا و پیامبر و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست. فکر می کنید که مراد از مؤمنانی که در اعمال می نگرند کیست؟ آیا غیر از امیرالمؤمنین است؟!

«هُوَ وَاللَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (۱)

آری امامان معصوم دوستان خود را مورد توجه قرار می دهند، به نیازهای مادی و معنوی آنان توجه دارند و رسیدگی می کنند. البته این بدان معنا نیست که دوستان اهل بیت علیهم السلام، هیچ مشکلی نداشته باشند، بلکه شرایط فرق می کند. گاهی مصلحت می بینند که نیاز فردی را حتی به صورت غیر عادی برآورده کنند و در همان حال نیاز شخص دیگری به حال خود باقی باشد.

جابر و کمیت شاعر

جابر می گوید: خدمت امام باقرعلیه السلام رسیدم و اظهار نیاز کردم، ولی حضرت فرمود: حتی یک درهم هم نداریم. طولی نکشید کمیت شاعر آمد خدمت

ص: ۲۵۷

۱- ۲۱۶. اصول کافی: ج ۱ / ص ۲۱۹؛ قال: قلت للرضا عليه السلام: ادع الله لي ولأهل بيتي. فقال: أولست أفعَل؟ والله إن أعمالكم لتعرض علي في كل يوم و ليلة؟ قال: فاستعظمت ذلك، فقال لي: أما تقرأ كتاب الله عز وجل: «وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون»؟ قال: هو والله علي بن ابي طالب عليه السلام. بيان: یعنی علینا و اولاده الائمه علیهم السّلام و انما خصّ علینا علیه السلام بالذكر لانه كان خاصه الموجود في زمان المأمورين بالعمل مشافهه و المعروف بينهم.

حضرت، عرض کرد: آقا برای شما اشعاری بخوانم؟ فرمود: بخوان. وقتی قصیده ای را خواند، حضرت به غلام خود فرمود: از داخل آن اتاق، بدره را بیاور (کیسه ای که ده هزار درهم یا دینار در آن است) و به کمیت بده.

کمیت عرض کرد: آقا باز هم اشعاری بخوانم؟ فرمود: بخوان. شروع کرد به خواندن، دوباره حضرت به غلام خود فرمود: از داخل اتاق بدره را بیاور به او بده. برای سومین بار گفت: آقا اشعاری را بخوانم؟ فرمود: بخوان. و بعد از خواندن، بدره ای به او داد.

کمیت گفت: جان من به فدای شما، به خدا قسم دوستی من به خاطر دنیا و مسائل مادی نیست، بلکه حقی است که شما به گردن من دارید و از این راه به رسول خدا تقرب می جویم و پول ها را قبول نکرد. امام علیه السلام در حق او دعا کرد و به غلام خود فرمود: پول ها را در جای خود بگذار.

جابر که این صحنه را دید به امام عرض کرد: آقا من نیازمند بودم و به شما نیاز خود را گفتم ولی شما فرمودید: حتی یک درهم ندارم، ولی دستور دادید به کمیت سی هزار درهم بدهند. حضرت فرمود: برو داخل اتاق. رفتم ولی اثری از آن پول ها ندیدم. سپس حضرت فرمود: آن چیزی را که ما از شما می پوشانیم، بیشتر است از آنچه را که ظاهر و آشکار می کنیم. (۱)

ص: ۲۵۸

اولیای الهی نسبت به دوستانشان و مشکلات آنان بی توجه نیستند و چه بسا از گرفتاری آنان رنج می برند و در مواردی که نتوانند از طریق عادی مشکل آنان را حل کنند، برای مشکلاتشان اشک می ریزند و گریه می کنند.

یکی از دوستان و یاران امام سجّادعلیه السلام نزد آن حضرت رفت، در حالی که از فشار فقر و تنگدستی پریشان بود. حضرت از او پرسید: در چه حالی؟ عرض کرد: حال من این گونه است که چهار صد دینار بدهکارم ولی نمی توانم آن را پردازم، خانواده و عیال سنگینی هم دارم و چیزی ندارم که خرج آنها را بدهم. امام سجّادعلیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اندوهگین شد و به شدت گریست. یکی از اصحاب حضرت که در مجلس بود، عرض کرد: یابن رسول الله! برای چه گریه می کنید؟ حضرت فرمود: مگر گریه جز برای مصایب و گرفتاری های بزرگ برای چیز دیگری هم هست؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: چه مصیبتی برای انسان آزاده و با ایمان بالاتر از این است که ببیند برادر مؤمن او کمبودی دارد و او نتواند آن را جبران کند و ببیند که برادرش مشکلی دارد ولی، نتواند آن را برطرف کند.

پس از آن، مجلس به انجام رسید و همه رفتند. یکی از بدگویان و مخالفان امام سجّادعلیه السلام که در مجلس بود با طعنه به امام سجّادعلیه السلام گفت: شگفتا از این خاندان! یک بار ادعا می کنند که آسمان و زمین و هر چه هست در اختیار آنهاست و خداوند

در خواست آنها را رد نمی کند. ولی روز دیگر اعتراف می کنند که حتی از حل کردن مشکل نزدیک ترین دوستان خود نیز عاجز و ناتوانند.

این سخن به گوش آن مرد در مانده رسید و چون از ارادتمندان خاندان اهل بیت علیهم السلام بود بسیار ناراحت شد و دوباره به خدمت امام سجّاد علیه السلام رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله! چنین مطالبی از فلان مخالف به گوشم رسیده است. این سخن از سختی ها و گرفتاری های خودم بیشتر مرا می آزارد.

امام سجّاد علیه السلام به او فرمود: هم اینک خداوند اجازه داد که کار تو سامان یابد سپس یکی از خادم ها را صدا زد و فرمود: همان چیزی را که برای خوراک افطار و سحر خود نهاده ام، بیاور. او رفت و دو قرص نان آورد و به مرد در مانده داد. امام سجّاد علیه السلام به او فرمود: این دو قرص نان را بگیر که چیزی غیر از آن نداریم، خداوند خود به وسیله این دو نان گرفتاری تو را برطرف خواهد کرد و خیر فراوانی به تو خواهد رسید.

آن مرد، دو قرص نان را گرفت و به سوی بازار رفت. در راه پیوسته به این فکر بود که خداوند چگونه با این دو قرص نان گرفتاری بزرگ او را حل خواهد کرد، خاطرش از بابت خانواده و عیال خود نگران بود، بار سنگین بدهی و مخارج زندگی و اینک دو عدد نان که نمی دانست آنها را چه کند، شیطان هم پی در پی او را وسوسه می کرد که آخر چگونه می توان گرفتاری به این بزرگی را با دو قرص نان برطرف ساخت.

در همان حال بود که به ماهی فروشی برخورد که ماهی بو کرده ای در دستش بود، پیدا بود که کسی آن را نمی خرد و داشت فاسد می شد. مرد به او گفت: ماهی تو روی دستت مانده است، یکی از این دو نان هم برای من زیاد است، آیا ماهی ات را در عوض این یک نان به من می دهی؟ ماهی فروش پذیرفت و ماهی را به او داد و نان را از او گرفت. مرد نیز ماهی را برداشت و به راه افتاد.

کمی بعد به نمک فروشی رسید که اندکی نمک نامرغوب داشت، به او گفت: نمک تو نامرغوب است، آیا آن را با نان من که این نیز چندان مرغوب نیست، عوض می کنی؟ نمک فروش پذیرفت و نمکش را در برابر آن قرص نان به او داد.

مرد به راه افتاد تا به خانه برود، در راه با خود فکر می کرد که باید ماهی را با نمک درست کند تا غذایی برای خوردن فراهم شود. به خانه که رسید شکم ماهی را شکافت تا آن را پاک کند ولی با شگفتی بسیار دو مروارید گرانبها در شکم ماهی یافت، شگفت زده شد و بی درنگ خدا را شکر کرد.

در حال شگفتی و سرور بود که صدای در خانه بلند شد. در را باز کرد، نمک فروش و ماهی فروش هر دو با هم آمده بودند و می گفتند: بنده خدا هر چه کردیم نتوانستیم خود یا خانواده مان از این نان بخوریم، دندان در آن کارگر نیست، فهمیدیم که تو در بد وضعیتی قرار گرفته ای و بدحالی تو به آخرین درجه رسیده است و در بدبختی به سر میبری. نانت برای خودت، نمک و ماهی هم حلال خودت. سپس نان ها را به او دادند و رفتند.

مرد اندکی آرام گرفته بود که دوباره صدای در بلند شد. این بار کسی از سوی حضرت سجادعلیه السلام آمده بود، داخل شد و گفت: امام فرمود: خداوند گره مشکل تو را گشود و گرفتاری ات را برطرف ساخت، پس غذای ما را به خودمان پس بده که آن را غیر از خودمان کسی نمی خورد. بعد نان ها را گرفت و رفت.

آن مرد دو مروارید را فروخت و با بهای گزافی که به دستش آمد، بدهی خود را داد و وضع خوبی پیدا کرد.

دشمنان و بدگویان حضرت سجادعلیه السلام که ماجرا به گوششان رسیده بود، می گفتند: چه تفاوت زیادی است بین اینکه علی بن حسین علیه السلام نمی توانست نیاز او را برآورده کند و اینکه چنین ثروتی برای او فراهم کرده باشد، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ کسی که از برآورده کردن آن نیاز ناتوان بود، چگونه می تواند چنین ثروتی فراهم کند؟

وقتی خبر این صحبت ها به گوش امام سجادعلیه السلام رسید، فرمود: قریش نیز همین حرف ها را درباره پیامبر صلی الله علیه وآله می گفتند که: چگونه در یک شب از مکه به بیت المقدس رفته است و آثار پیامبران را در آنجا مشاهده کرده و بازگشته است؟ کسی که نمی تواند در کمتر از دوازده روز از مکه به مدینه برود.

قریش این حرف ها را هنگامی زدند که آن حضرت از مکه به مدینه هجرت کرده بود. سپس به اصحاب خود فرمود: سو گند به خدا که آنها از کار خدا و دوستان خدا سر در نمی آورند، همانا مراتب و جایگاه های بلند دست نیافتنی است، مگر از راه تسلیم در برابر خداوندی که به بزرگی ستایش می شود و از راه ترک تحکم در برابر خداوند، و راضی بودن به هر چه او تدبیر می کند، همانا

دوستان خدا بر مشکلات و رنج‌ها صبر کردند، آن‌چنان که کسی در صبر با آنها برابری نمی‌کرد. خداوند عزوجل هم به آنان پاداش داد و برآورده شدن خواسته‌هایشان را واجب نمود، البته آنها چیزی از خداوند نمی‌خواهند جز همان چیزی که خدا خود برای آنان خواسته باشد. (۱)

توجه به دوست نادان

تا اینجا سخن از دوستانی بود که شیعه و طرفدار امام علیه السلام بودند، ولی محبت مرز نمی‌شناسد، اگر کسی اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد و شیعه آنان هم نباشد، دوستی در همین دنیا برایش اثربخش است. شخصی به امام مجتبی علیه السلام نزدیک شد و گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُدِلَّ الْمُؤْمِنِينَ؛

سلام بر تو ای کسی که مؤمنین را ذلیل کردی.»

حضرت فرمود: پیاده شو، عجله نکن. وقتی پیاده شد. فرمود: چه گفتی؟ گفت: گفتم: سلام بر تو که مؤمنین را ذلیل کردی. امام مجتبی علیه السلام فرمود: از کجا این حرف را می‌زنی؟ گفت: با معاویه کنار آمدی، اختیار امت را به دست معاویه دادی. حضرت برای او توضیح دادند و او را روشن نمودند.

کسی که خط فکری او با امام مجتبی علیه السلام سازگار نیست، چرا سراغ امام مجتبی می‌آید؟ حضرت فرمود: چه چیز باعث شده اینجا بیایی؟ پاسخ داد: محبت تو. حضرت فرمود: به خدا قسم تو محبت داری؟ گفت: آری به خدا قسم.

ص: ۲۶۳

«لَا يُحِبُّنَا عَيْدٌ آيِدًا وَلَوْ كَانَ أَسِيرًا فِي الدَّيْلَمِ إِلَّا نَفَعَهُ حُبُّنَا وَإِنَّ حُبَّنَا لَيَسَاقِطُ الذُّنُوبَ مِنْ بَنِي آدَمَ كَمَا يُسَاقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ؛ (۱)»

کسی ما را دوست نمی دارد، حتی اگر اسیر کافری از دیلم باشد، مگر اینکه این دوستی به او سود می رساند و به درستی که محبت ما گناهان و خطاهای بنی آدم را می ریزد، همان گونه که باد، برگ را از درخت می ریزد.»

البته اینکه انسان چگونه می شود که امام معصومی را دوست بدارد، ولی با او هم فکر نباشد و حتی گاهی دوستی است که اسلام را هم نپذیرفته تا او را امام خود بدانند، مسئله ای قابل تأمل و تحقیق است، اصل مسئله قابل انکار نیست، بلکه شواهد زیادی بر صدق آن وجود دارد، منتهی فهمیدن و درک آن احتیاج به دقت و اندیشه دارد که با دقت، داستان شخص نصرانی را می خوانیم:

محبت امام علیه السلام به دوست نصرانی

شخصی است نصرانی، متوکل عباسی او را احضار کرده، نمی داند در حق او چه خواهد کرد. نذر کرد صد دینار به امام هادی علیه السلام بدهد تا از دست متوکل نجات پیدا کند. به سامرا آمد - تا به حال آنجا نیامده - منزلی گرفت. پیش خود گفت: خوب است قبل از اینکه نزد متوکل بروم، امام هادی علیه السلام را که تحت نظر است پیدا کنم و صد دینار را به او بدهم. چگونه نزد امام بروم که این نیز خود جرم است. منزل امام را هم بلد نبود و جرأت نمی کرد از کسی پرسد.

ص: ۲۶۴

می گوید: مدتی فکر کردم چه کنم، سوار بر مرکبم شدم، گفتم: هر جا برود آنجا پیاده می شوم. صد دینار را در کاغذی پیچیدم و در آستینم گذاشتم. مرکبم خیابان ها را طی کرد تا به نقطه ای رسید که قدم بر نمی داشت. به غلام خود گفتم: سؤال کن، این منزل کیست؟ گفتند: منزل ابن الرضا امام هادی علیه السلام. ناگهان خادمی از خانه خارج شد و گفت: تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفتم: آری. گفت: پیاده شو.

مرا در دهلیز خانه بُرد و خود وارد خانه شد، سپس آمد و گفت: آن صد دیناری که همراه آورده ای بده. و مرا به داخل منزل برد. دیدم حضرت تنها نشسته است، فرمود: ای یوسف! چه چیز بر تو ظاهر شد؟ گفتم: به اندازه کافی دلیل بر من آشکار شد (آمدن حیوان کنار خانه، صدا زدن خادم نام مرا، خبر دادن از صد دینار). حضرت فرمود: تو اسلام نمی آوری، ولی در آینده فرزند تو، فلانی مسلمان خواهد شد و از شیعیان ما خواهد بود.

«يَا يُوسُفُ! إِنَّ أَقْوَامًا يَزْعُمُونَ إِنَّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ لَا تَنْفَعُ أَمْثَالَكُمْ كَذِبُوا وَاللَّهِ إِنَّمَا لَتَنْفَعُ أَمْثَالَكَ، إِمُضِ فِيهَا وَافِيَتْ، فَإِنَّكَ سَتَرَى مَا تُحِبُّ» (۱)

ای یوسف! عده ای فکر می کنند دوستی ما به درد امثال تو نمی خورد، به خدا قسم برای امثال تو سود دارد، برو ما کار تو را درست کردیم. آنچه را دوست داری خواهی دید.»

می گوید: به سراغ متوکل رفتم، آنچه خواستم به او گفتم و برگشتم.

آری او با محبت امام هادی علیه السلام از شر متوکل نجات پیدا کرد و ثمره دوستی خود را با امام علیه السلام دید.

ص: ۲۶۵

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر کسی برای خدا ما را دوست بدارد، ما و او بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد می شویم همانند دو انگشت که کنار هم هستند و اگر کسی برای دنیا ما را دوست بدارد دنیا به دوستان خوب و بد می رسد.

«عن الحسين بن علي عليهما السلام، قال: مَنْ أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَرَدْنَا نَحْنُ وَهُوَ عَلَيَّ نَبِيَّنَا هَكَذَا (وَضَمَّ اصْبَعِيه) وَمَنْ أَحَبَّنَا لِلدُّنْيَا فَإِنَّ الدُّنْيَا لَتَسْعُ الْبِرَّ وَالْفَاجِرَ.» (۱)

پاسخ دوستی، محبت است

از مردی سؤال شد: چرا شیعه شدی و امامت امام هادی علیه السلام را پذیرفتی؟ او که ایرانی و اهل اصفهان بود، پاسخ داد: من در زندگی مشکل مادی داشتم و دستم خالی بود، ولی قدرت حرف زدن داشتم، اهالی اصفهان به من وعده دیگری گفتند: بروید نزد حکومت متوکل و بگویید که به ما ظلم شده و حق ما داده نشده و حق خود را بگیرید و به زندگی خود سروسامانی بدهید.

حرکت کردیم به در خانه متوکل رفتیم، ایستاده بودیم و منتظر که وارد شویم و حرف خود را بزنیم. ناگهان دیدیم مأمورین خارج شدند در حالی که می خواستند شخصی را بازداشت کرده و نزد متوکل بیاورند. پرسیدم: به سراغ چه کسی می روند؟ گفتند: شخصی علوی که شیعیان او را امام خود می دانند.

ص: ۲۶۶

پیش خود گفتم: همان جا بایستم و کسی که امام شیعیان است بینم دارای چه خصوصیات است؟ طولی نکشید، دیدم شخصی سوار بر اسب آمد. مردم در طرف راست و چپ صف کشیدند و به تماشای ایشان ایستادند.

تا نگاه من به ایشان افتاد، محبتش در قلبم قرار گرفت، دوستی اش دل مرا برد و محبوب من شد. چه خطری او را تهدید می کند؟ متوکل می خواهد با او چه کند؟ نگران شدم، گفتم: خدایا! نکند شری به او برسد، بار الها! بلا را از او دور گردان.

چشمان خود را به او دوخته بودم او به این طرف و آن طرف نگاه نمی کرد، وقتی به من رسید، به من توجه کرد (مگر می شود من جذب او شوم ولی او عنایتی نکند) فرمود: دعای تو مستجاب شد. (یعنی نگران من نباش). در حق من دعا کردند: خداوند طول عمر و مال و ثروت و فرزندان زیاد به تو بدهد. بدنم شروع کرد به لرزیدن. من که چیزی به او نگفتم، از کجا فهمید من در حقش دعا کردم تا در حق من دعا کند؟! از خود بیخود شدم، دوستانم گفتند: چه خبر است؟ چرا این گونه شدی؟ چیزی به آنها نگفتم و راز محبت را برای آنها بازگو نکردم. فقط گفتم: خیر است.

به اصفهان برگشتیم، طولی نکشید که دعای حضرت در حق من مستجاب شد. خداوند اموال زیادی به من داد و فرزندان متعدّد و عمر طولانی که الآن حدود هفتاد و چند سال از من می گذرد، در حالی که شیفته او و معتقد به امامت او هستم. آری او اگر امام نبود از کجا راز مرا فهمید و در حق من دعا کرد. (۱)

ص: ۲۶۷

پاسخ دوستی به مقدار گریه بر تشنگی امام حسین علیه السلام

در نزدیکی نجف اشرف، آبادی ای است به نام مصیب، محل تلاقی فرات و دجله، ظاهراً مرد شیعه ای به زیارت مولای متقیان مشرف می شد، مردی از اهل سنت سر راه مرد شیعه در آنجا خانه داشت و همیشه در رفت و آمد او را می دید و چون می دانست به زیارت حضرت علی علیه السلام می رود، او را مسخره می کرد، حتی یک بار به ساحت مقدس آقا جسارت کرد.

مرد شیعه خیلی ناراحت بود، چون خدمت آقا مشرف شد خیلی بی تابی کرد و ناله زد که تو می دانی این مخالف چه می کند. آن شب آقا را در خواب دید، شکایت کرد. آقا فرمود: او بر ما حقی دارد که ما در این دنیا نمی توانیم او را کیفر بدهیم ولو هر چه بکند. شیعه می گوید: من گفتم: آری آن جسارت ها که او می کند لابد بر شما حق پیدا کرده است؟

حضرت فرمود: او روزی در محل تلاقی این دو آب نشسته بود و به فرات نگاه می کرد، یک دفعه به خاطرش کربلا و منع آب از حضرت سیدالشهداء افتاد، پیش خود گفت: عمر بن سعد کار خوبی نکرد که اینها را تشنه کشت، خوب بود به آنها آب می داد بعد همه را می کشت، ناراحت شد و یک قطره اشک از چشم او ریخت. لذا از این جهت بر ما حقی پیدا کرد که نمی توانیم او را جزا بدهیم.

آن مرد شیعه می گوید: بیدار شدم و چون به محل برگشتم سر راه، آن سنی به من برخورد کرد و (از باب تمسخر) گفت: آقا را دیدی و از طرف ما پیام را رساندی. جواب داد: آری پیام را رساندم و پیامی هم دارم.

او خندید و گفت: بگو چیست؟ مرد شیعه جریان را تا آخر تعریف کرد، وقتی رسید به فرمایش امام که ایشان به آب نگاه می کرد و به یاد کربلا افتاد و... .

مرد سنی تا شنید سر به زیر افکند، کمی به فکر فرو رفت و گفت: خدایا! در آن زمان، احدی در آنجا نبود و من این را به کسی نگفتم، آقا از کجا فهمیده.

بلافاصله گفت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ وَوَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ.»

و شیعه شد. (۱)

تا اینجا سخن از آثار دوستی در دنیا بود، دوستی با خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام خواندیم که چگونه الطاف دوست شامل حال می گردد و نسیم محبتش زندگی انسان را فرا می گیرد، اما برتر و بالاتر از همه اینها، ثمرات دوستی و محبت در عالم دیگر به نام عالم آخرت است.

ص: ۲۶۹

آثار و ثمرات دوستی در آخرت /

فصل هشتم آثار و ثمرات دوستی در آخرت

اشاره

ص: ۲۷۱

قال النبي صلى الله عليه وآله:

حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي يَنْفَعُ مَنْ أَحَبَّهُمْ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ مُهَوَّلَةٍ: عِنْدَ الْمَوْتِ وَفِي الْقَبْرِ وَعِنْدَ الْقِيَامِ مِنَ الْأَجْدَاثِ وَعِنْدَ تَطَائُرِ الصُّحُفِ وَ
عِنْدَ الْحِسَابِ وَعِنْدَ الْمِيزَانِ وَعِنْدَ الصَّرَاطِ؛

محبوب و دوستی اهل بیت من در هفت جای هولناک به دوستان سود می رساند: ۱- هنگام مرگ ۲- در قبر ۳- وقت خارج شدن از قبر ۴- هنگام مواجه شدن با نامه اعمال ۵- وقت حسابرسی ۶- در کنار ترازوی عمل ۷- هنگام عبور از پل صراط.

بحار الانوار: ۱۶۲/۲۷

ص: ۲۷۲

نه تنها حبّ اهل بیت علیهم السلام در دنیا آثار زیادی دارد، بلکه در آخرت نیز که زندگی همیشگی انسان است، آثاری بیشتر از خود نشان می دهد. از آنجا که زندگی دنیا برای ما محسوس می باشد سخن گفتن از دوستی و آثارش در دنیا چندان دشوار به نظر نمی آید، لکن زندگی پس از مرگ چون محسوس و ملموس ما نیست، آشنایی با ویژگی ها و آثار دوستی خدا و رسول و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در آن دشوار است.

ولی آنچه انسان را به این آشنایی امیدوار می کند، کتاب خدا، قرآن و کلمات حضرات معصومین علیهم السلام در این زمینه هاست که به قدر امکان فهم و ظرفیت وجودی ما آن را به تصویر کشیده اند و آثار محبت و دوستی خود را مرحله به مرحله بیان نموده، تا آنجا که جایگاه دوستان خود را پس از طی مراحل متعدد در بهشت همیشگی دانسته اند.

برای آشنایی با مراحل که پس از دنیا در پیش رو داریم به قسمتی از آیات الهی و کلمات معصومین می پردازیم:

انسان پس از گذراندن زندگی دنیا وارد مرحله جدیدی از زندگی می شود که برای او تازگی دارد. از خصوصیات منتقل شدن به این دوره جدید، عبور از مواقف و ایستگاه های هولناک است که دوستی و دلدادگی به اهل بیت علیهم السلام راحتی عبور از این مراحل را به دنبال دارد و قدر و ارزش دوستی و محبت در این دوره بیشتر معلوم می شود و دوست در آنجا بیشتر خود را به انسان نشان می دهد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي يَنْفَعُ مَنْ أَحَبَّهُمْ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ مُهَوَّلَةٍ، عِنْدَ الْمَوْتِ وَفِي الْقَبْرِ وَعِنْدَ الْقِيَامِ مِنَ الْأَجْدَاثِ وَعِنْدَ تَطَاثُرِ الصُّحُفِ وَعِنْدَ الْحِسَابِ وَعِنْدَ الْمِيزَانِ وَعِنْدَ الصُّرَاطِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ آمِنًا فِي هَذِهِ الْمَوَاطِنِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا بَعْدِي وَلْيَتَمَسَّكَ بِالْحَبْلِ الْمَتِينِ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعِزَّتِي مِنْ بَعْدِهِ» (۱)

محبت و دوستی اهل بیت من در هفت جای هولناک به انسان سود می رساند: ۱- هنگام مرگ، ۲- در قبر، ۳- در وقت خارج شدن از قبر، ۴- هنگام مواجه شدن با نامه اعمال، ۵- وقت حسابرسی، ۶- در کنار ترازوی عمل، ۷- هنگام عبور از پل صراط. پس هر کس دوست دارد در این مراحل در امنیت باشد باید علی را دوست بدارد و به ریسمان محکم الهی که علی بن ابی طالب و خاندان اویند، چنگک بزند.

انسان این مراحل سخت را با ولایت و دوستی علی و فرزندانش علیهم السلام می تواند پشت سر بگذارد.

ص: ۲۷۴

هنگام مرگ /

موقف و ایستگاه اول

هنگام مرگ

ص: ۲۷۵

قال امام على عليه السلام:

إِنْ كُنْتُ صَادِقًا لَتَرَانِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ

حَيْثُ تَبْلُغُ نَفْسُكَ هَذِهِ؛

اگر صداقت در دوستی داشته باشی هنگامی که جانت به حنجره برسد، مرا می بینی.

بحارالانوار ۱۹۵/۶

ص: ۲۷۶

یکی از مراحل سخت، زمانی است که روح انسان از کالبد جسم جدا می شود. روحی که سال ها با این بدن اُنس داشته، حال می خواهد از آن فاصله بگیرد و نه تنها از جسم، بلکه از عالم ماده جدا شود. چه شرایط سختی برای انسان در پیش است، قابل تصور نیست. ولی همین مقدار می توان گفت که داشتن دوستی حقیقی می تواند بار سنگین این سفر را از دوش انسان بردارد.

شخصی در هوای گرم هنگام ظهر به دیدار علی علیه السلام می رود، امیرالمؤمنین از او می پرسد: چه چیز تو را وادار کرده که در این هنگام به سراغ من آیی؟ پاسخ می دهد: دوستی تو به خدا قسم. محبت تو مرا به اینجا کشانده. حضرت فرمود: اگر در محبت صداقت داشته باشی مرا در سه جا خواهی دید: هنگام جان دادن، در پل صراط، و کنار حوض.

عن الحارث الأعمور قال: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ نِصْفَ النَّهَارِ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ؟ قُلْتُ: حُبُّكَ وَاللَّهِ. قَالَ: إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا لَتَرَانِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ، حَيْثُ تَبْلُغُ نَفْسُكَ هَذِهِ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَنْجَرَتِهِ - وَعِنْدَ الصَّرَاطِ وَعِنْدَ الْحَوْضِ. (۱)

ص: ۲۷۷

لحظه مرگ لحظه تنهایی انسان است و انسان در تنهایی بیشتر نیاز به دوست دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: بیشترین احتیاج شما به محبت ما وقتی است که جان به حنجره برسد، که بشارت دهنده ای می گوید: تو در امان هستی از آنچه می ترسی. (۱)

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: أما إن أحوَج ما تُكونون فيه إلى حُبنا حين تَبْلُغ نفس أحدكم هذه - وأوماً بیده إلى نحره - ثم قال: لا بُدَّ إلى ههنا - وأهوی بیده إلى حنجرته - فَيَأْتِيهِ البَشِيرُ، فيقول: أَمَا ما كُنْتَ تَخَافُهُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ.

در انتظار دوست

مردی است در خانواده ای که دشمن اهل بیت پیامبرعلیهم السلام هستند، ولی او شیفته اهل بیت است و محبت آنان در قلبش قرار گرفته، می گوید: شبها مادرم مرا از خواب بیدار می کرد و می گفت: می ترسم با این مذهبی که تو داری بمیری و به دوزخ در افتی، زیرا که تو دل به مهر علی و فرزندانش بسته ای که نه دنیا خواهی داشت و نه آخرت.

ولی او در پاسخ می گفت: مرا رها کنید که نمی خواهم سخن جز به ستایش آل علی بیاریم. آری من تنها به مدح آل علی سخن خواهم گفت تا زمانی که بشود خدا را خواند و رو به سوی او بار سفر بست. چگونه تصور می کنید که می توانید مرا از محبت آل محمدعلیهم السلام بازدارید، در حالی که من با محبت آنان به وصال نزدیک می شوم و مراد دل را که جز رضایت خدا نیست در آغوش جان می فشارم.

ص: ۲۷۸

مهر آل عدالت چون نور نماز، دل افروز است و محبت آنان از بعضی نمازها نیز واجب تر است. (۱)

او می گوید: آن قدر پدر و مادر بر من سخت می گرفتند که از خانه فرار می کردم، زیرا می دیدم که پدر و مادرم امیرمؤمنان علیه السلام را دشنام می دهند. دوست داشتم در بیرون خانه گرسنه بمانم ولی نزد آنان نروم، گاهی طاقتم طاق می شد، از گرسنگی مجبور می شدم به خانه برگردم، مقداری غذا بخورم و دوباره فرار کنم، تا به حد بلوغ رسیدم.

نقل شده: پدر و مادر ناصبی مذهب او که فهمیدند فرزندشان از دوستداران امیرمؤمنان علی و اهل بیت اطهارعلیهم السلام است، به این فکر افتادند که او را بکشند و یا به حکومت وقت، یعنی مزدوران بنی امیه از او شکایت کنند و او را به دژخیمان بسپارند. اما به وسیله لطفی که حضرت صادق علیه السلام در حق او فرمود، از دست آنها نجات یافت. آن چنان محبت در دلش قرار گرفته که حاضر بود به خاطر آن از همه چیز دست بکشد، پدر، مادر و... یعنی هر آنچه که با محبوب او سازگار نیست. او شاعری است که محبت خود را گاهی در غالب شعر بیان می کند:

وَ إِذَا الرَّجَالُ تَوَسَّلُوا بِوَسِيلِهِ

فَوَسَّيْتِي حُبِّي لِآلِ مُحَمَّدٍ (۲)

«روزی که مردمان بخواهند به وسیله ای توسل کنند، توسل من تنها به عشق و محبتی است که به آل محمد دارم.»

ص: ۲۷۹

۱- ۲۲۷. الغدير: ج ۲ / ص ۲۳۳؛ وحبهم مثل الصلوه وانه على الناس من بعض الصلوه لأوجب.

۲- ۲۲۸. دیوان سید حمیری: ص ۱۹۲.

آیا این چنین محبتی از طرف محبوب بی پاسخ می ماند، کسی که زندگی اش مالا مال از دوستی اهل بیت است و می گوید:

إِنِّي لَأُكْرَهُ أَنْ أُطِيلَ بِمَجْلِسِ

لَا ذِكْرَ فِيهِ لِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ (۱) «من دوست ندارم در مجلسی که در آن ذکری از فضیلت آل محمد نباشد، نشسته باشم.»

او می دانست و باور داشت که دوستش او را در لحظات آخر زندگی تنها نمی گذارد، او می گفت: من دوستدار کسی هستم که وقتی یکی از دوستانش بمیرد، در لحظه مرگ با او با بشارت و شادی رو به رو می شود و اگر کسی بمیرد که دوستدار یکی از دشمنان او باشد، جز به دوزخ به جای دیگری راه نخواهد بُرد.

ای ابوالحسن، علی جان! جان و مال و خاندانم و هر چه دارایی که داشته باشم، همه و همه فدای تو باد. مولا جان! من به فضل و برتری تو عارف و آگاهم، دستم به دامن تو است و به عشق تو دل بسته ام. (۲)

لحظات مرگش فرا رسید، دور بستر او را گرفتند، لحظه ای خود را حرکت داد در حالی که می خندید بعد، شروع کرد اشعاری را خواندن:

كَذِبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا

لَنْ يُنْجِيَ مُجِيبُهُ مِنْ هَنَاتٍ

قَدْ وَرَبِّي دَخَلَتْ جَنَّتْ عَدْنٍ

وَ عَفَى لِي الْإِلَهُ عَنْ سَيِّئَاتِي

ص: ۲۸۰

۱- ۲۲۹. دیوان سید حمیری: ص ۱۷۷.

۲- ۲۳۰. دیوان سید حمیری: ص ۲۹۶ أَحَبَّ الَّذِي مِنْ مَاتِ مِنْ أَهْلِ وَدَّهٍ تَلَقَاهُ بِالْبَشَرِيِّ لَدَى الْمَوْتِ يَضْحَكُ وَ مِنْ مَاتِ يَهُوِي غَيْرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا إِلَى النَّارِ مَسْلُوكٌ أَبَا حَسَنِ افْدِيكَ نَفْسِي وَأَسْرَتِي وَ مَالِي وَ مَا أَصْبَحْتَ فِي الْأَرْضِ أَمْلَكَ أَبَا حَسَنِ أَنِّي بِفَضْلِكَ عَارِفٌ وَ أَنِّي بِحَبْلِ مِنْ هَوَاكِ الْمَمْسُوكِ

فَأَنْبِئُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ

وَ تَوَلَّوْا عَلِيَّ حَقَّ الْمَمَاتِ

ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَيْنَهُ

وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ

«دروغ می گویند آنان که می پندارند علی علیه السلام دوستدارانش را از هلاکت نجات نمی دهد. به خدا قسم که به بهشت ابدی وارد شدم و خدا از گناهانم در گذشت. به دوستداران علی بشارت دهید و به آنها بگویید تا جان در بدن دارید دوستدار علی باشید و تا دم آخر به او و پس از او نیز دوستدار فرزندانش باشید همانان که یکی پس از دیگری با صفات خاص خویش رهبران پاک اُمّتند.» (۱)

در رثای سالار شهیدان

آری او سید اسماعیل حمیری است که در سن ۶۸ سالگی با قلبی پر از محبت علی و آل او از جهان چشم فرو بست. او کسی بود که از محضر امام صادق علیه السلام اجازه ورود خواست، وقتی وارد شد، سلام کرد و نشست.

امام علیه السلام از او خواستند که شعر بخواند و در عزای سیدالشهداء علیه السلام مرثیه سرایی کند. حضرت خانواده اش را در پشت پرده نشانیدند که از اشعار سوزناک حمیری استفاده کنند. او هم عشق و محبت خود را به اهل بیت پیامبر علیهم السلام مخصوصاً آئینه مهر و محبت حضرت حسین بن علی علیهما السلام ابراز کرد:

أُمُرُّ عَلَى جَدِّهِ الْحُسَيْنِ

فَقُلُّ لَأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ

يَا أَعْظَمًا لَا زِلْتُ مِنْ

وَ طِفَاءً سَاكِبِهِ رَوِيَّهِ

ص: ۲۸۱

فَإِذَا مَرَزَتْ بِقَبْرِهِ

فَأَطْلُبْ بِهِ وَقَفَّ الْمَطِيئِهِ

وَ أَبْنِكَ الْمُطَهَّرَ لِلْمُطَهَّرِ

وَ الْمُطَهَّرَهُ النَّقِيَّهِ

كَبْكَاءٍ مُعْوَلِهِ أَتَتْ

يَوْمًا لِيُوَاحِدَهَا الْمَيِّتَهُ

برو به کربلا سر مزار حسین علیه السلام و به آن استخوان های پاک بگو، پیوسته از باران رحمت حق سیراب باشید وقتی که گذرت به مزار حسین علیه السلام افتاد، چون شتران در برابرش زانو بزن و درنگ و تأمل کن و بر آن پاکمرد، فرزند رادمرد پاکنماد و پسر صدیقه طاهره که پاک زنی پیراسته است، مثل مادر مهربانی که بر مرگ فرزندی از فرزندانش می گرید، گریه کن.

می گوید: دیدم اشک از چشمان مبارک امام صادق علیه السلام بر رخسارش جاری شد و صدای گریه و شیون از خانه امام علیه السلام بلند شد. (۱)

حضور ائمه علیهم السلام بر بالین مؤمن

ابوبصیر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آیا هنگام جان دادن، مؤمن از قبض روح خود ناراحت است؟ حضرت فرمود: سوگند به خدا که چنین نیست. عرض کردم: چگونه تصور می شود که چنین نباشد؟ حضرت فرمود: چون زمان قبض روح مؤمن می رسد، رسول خدا و اهل بیت او حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین و بقیه امامان علیهم السلام نزد او حاضر می شوند. و دیگر آنکه جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل حاضر می شوند.

ص: ۲۸۲

در این حال امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می کنند: ای رسول خدا! این مؤمن از آن کسانی بوده که محبت و ولایت ما را داشته است، بنابراین من هم او را دوست دارم.

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: ای جبرائیل! این مؤمن از کسانی است که علی و ذریّه او را دوست دارد، من هم او را دوست دارم. جبرائیل هم مانند همین عبارت را به میکائیل و اسرافیل می گوید، یعنی این شخص علی و ذریّه او را دوست دارد من هم او را دوست دارم. و سپس همگی با هم به ملک الموت می گویند: این از کسانی است که محمد و آل او را دوست دارد و دارای ولایت علی و ذریّه اوست، بنابراین با او طریق رفیق و مدارا پیش دار.

ملک الموت در پاسخ می گوید: سوگند به آن خدایی که شما را برگزید و در مقام و منزلت عالی گرامی داشت و محمدصلی الله علیه وآله را از میان جمیع خلایق به نبوت انتخاب فرمود و به رسالت اختصاص داد، من نسبت به او مهربان ترم از یک پدر مهربان، و شفقت من درباره او افزون تر است از شفقت یک برادر شفیق.

در این حال ملک الموت در مقابل آن شخص محترّ قرار می گیرد و به او می گوید: آیا از عهده بیرون آمدی و گردن خود را از بار عهده خارج کردی و کلید فکّ و آزادی را گرفتی؟ آیا از عهده امانت بیرون آمدی و آنچه به گروگان در برابر این امان سپرده بودی باز گرفتی؟

مؤمن در پاسخ می گوید: بلی. ملک الموت می گوید: به چه وسیله خود را از عهده خارج کردی و گروی خود را پس گرفتی؟ مؤمن می گوید: به محبت محمد و آل محمد و به ولایت علی بن ابی طالب و ذریّه او.

ملک الموت می گوید: خداوند در مقابل این محبت و ولایت دو چیز به تو عنایت فرمود: اول آنکه از هر چه می ترسیدی و در بیم و هراس بودی، خدا تو را در امان قرار داد.

دوم آنکه به هر چیز میل و آرزو و امید داشتی، خدا به تو عنایت فرمود. حال چشمان خود را باز کن و بین در مقابل تو چیست؟ مؤمن دیدگان (باطن و ملکوتی) خود را می گشاید و به یک یک از حاضرین، به رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام و فرشتگان مقرب الهی نگاه می کند و با دقت به یکی پس از دیگری نظر می اندازد.

ملک الموت به او می گوید: اینجا جایی است که خدا برای تو معین فرموده و این افراد حاضر، از رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام و فرشتگان مقرب، رفیقان و همنشین های تو هستند. آیا دوست داری که به آنها پیونددی و با آنها باشی یا دوست داری به دنیا برگردی؟ مؤمن می گوید: نه نه، دوست ندارم، ابداً نمی خواهم به دنیا برگردم و مرا دیگر حاجتی به دنیا نیست. و با چشم و ابرو اشاره می کند: نه، چنین میلی ندارم.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: آیا شما در حال سکرات مؤمن، ندیده اید که در آن لحظه آخر چشمان خود را به سمت بالا- باز می کند و ابروی خود را بالا- می اندازد؟ در این حال ندا کننده ای از درون عرش پروردگار - جلّ جلاله - ندایی

به او می کند که علاوه بر آنکه خود او می شنود، تمام کسانی که در حضور او هستند می شنوند:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهِ وَالْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً بِالْوِلَايَةِ مَرْضِيَةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَادْخُلِي جَنَّتِي غَيْرَ مَشُوبَةٍ.

ای نفسی که در برابر محبت و ولایت و پذیرش امارت و حکومت محمد و وصی اش و ائمه طاهرين بعد از وصی اش، آرام گرفتی و سکونت دل حاصل کردی و در مقام امن و امان آنها در آمدی، رجوع کن به پروردگارت در حالی که راضی هستی به ولایت و مورد پسند و اختیار خدا واقع شدی به افاضه ثواب، پس داخل شو در زمره بندگان خاص من، محمد و اهل بیت او، و داخل شو در بهشت خالص و پاک، بدون کمترین شائبه کدورت و ناراحتی و رنجی که تو را آزار دهد. (۱)

دیدار دوست و لحظه فراق در کربلا

عاشورا که نمایش دوستی و محبت است، جلوه هایی از ثمرات دوستی در لحظه فراق از خود به یادگار گذارده است.

جوانی که حدود بیست و هفت سال بیشتر از عمر او نمی گذرد، آن چنان پیوند دوستی و محبت با رسول خدا و اهل بیتش علیهم السلام دارد که حتی در قیافه و اخلاق

ص: ۲۸۵

و گفتارش اثر گذارده که هر کس مشتاق دیدار رسول خداست به او نگاه می کند ولی اکنون با بدنی پر از جراحت می خواهد با پدری که قلبش مالا مال از محبت او، که همانا محبت خداست، وداع کند. چه لحظه سختی. ولی در لحظه وداع، محبوبش او را تنها نمی گذارد.

وقتی از اسب به زمین افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را با ظرفی از شراب بهشتی در کنار خود دید و این صحنه را به پدر گزارش داد. پدرم! سلام بر تو! این جدم رسول خداست که مرا سیراب کرد و او امشب در انتظار توست، تو را سلام می رساند و می گوید: در آمدنت به نزد ما شتاب کن.

پدر هم کنار او حضور پیدا می کند و محبت و عشق خود را نسبت به او ابراز می دارد و در حالی که صورت بر صورت خون آلودش نهاده با او وداع می کند. (۱)

ص: ۲۸۶

قبر /

موقف و ایستگاه دوم

قبر

ص: ۲۸۷

قال الامام المعصوم عليه السلام:

إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ دَخَلَ مَعَهُ فِي قَبْرِهِ سِتَّةُ صُورٍ؛ فِيهِنَّ صُورُهُ أَحْسَنُ نَهْنٍ وَجَهًا وَأَبْهَاهُنَّ هَيْبَةً وَأَطْيَبُهُنَّ رِيحًا وَأَنْظَفُهُنَّ صُورَةً...
أَنَا الْوَلَايَةُ لِآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛

در قبر بنده مؤمن، شش صورت وارد می شوند که زیباترین، خوشبوترین و پاکیزه ترین آنان، دوستی و ولایت آل محمد علیهم السلام است.

محاسن ۲۸۸/۱

ص: ۲۸۸

وارد شدن به منزل جدیدی که انسان در پیش دارد و نام آن برزخ و یا قبر است، همراه حوادثی است؛ برای بعضی تلخ و برای عده ای شیرین. آنان که قلبشان منزلگاه خدا و دوستان خداست، در منزل جدید، دوست را در کنار خود می بینند و ورودشان را خوش آمد می گویند و آنان را با امکاناتی که برای پذیرایی فراهم آمده، آشنا می کنند.

خانه قبر منزلگاه سؤال از محبت و دوستی است، با چه کسی پیمان دوستی بسته ای و عمری را با او سر کرده ای؟ زبان بگشا و دوستان خود را معرفی کن، آیا با خدا و رسول و اهل بیتش آشنایی داشتی؟

دلی که جایگاه محبت آنان بوده، قبل از حرکت زبان، پاسخ خود را می دهد و حضور محبوب در آنجا مهر تأیید بر این مدّعی می شود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: در وقتی که فرزند آدم می خواهد از دنیا رحلت کند و آخرین روز از روزهای دنیا و اولین روز از روزهای آخرت اوست، سه چیز برای او به صورت مثالیه خود مجسم می گردد؛ مال او و فرزندان او و عمل او. پس او نظر

می نماید به مالش و می گوید: سوگند به خدا که من برای گرد آوردن و جمع آوری تو بسیار حریص بودم و برای از دست دادن و رها نمودن تو بسیار بخیل بودم، در این هنگام تنگدستی و بیچارگی، از دست تو برای من چه بر می آید؟ مال در جواب می گوید: فقط کفن خود را از من می توانی دریافت کنی.

و پس از آن التفات می کند به سوی فرزندان خود و می گوید: سوگند به خدا که من نسبت به شما بسیار دوست بودم و در هر حال حامی و محافظ شما بودم، از هر گونه گزند و ناراحتی که بر شما وارد می شد متأثر می شدم، اکنون و در این موقع خطیر از دست شما برای من چه کاری ساخته است؟ آنها در پاسخ می گویند: ما تو را به سوی حفیره و قبرت می بریم و در میان خاک پنهان می کنیم.

و سپس نظر می افکنند به سوی اعمال صالحه و حسناتی که انجام داده و می گوید: من نسبت به بجا آوردن شما بسیار بی رغبت بودم و شما برای من بسیار سنگین بودید، امروز از شما برای نجات من چه کاری ساخته است؟ عمل در پاسخ می گوید: من رفیق تو و قرین تو هستم در میان قبر و از تو دور نمی شوم تا من و تو در مقام عرض در پیشگاه حضرت پروردگار حاضر شویم.

اگر آن شخصی که در حال احتضار و سكرات مرگ است مطیع و ولی خدا باشد، کسی به نزد او می آید که از تمام مردم، بویش معطرتر و منظرش زیباتر و لباسش فاخرتر است و به او می گوید: بشارت باد تو را به نسیم های جان فزا که از جانب خدا می وزد و گل های خوشبو و بهشت پر نعمت، وارد شدی به عافیت، قدمت مبارک باد، خوش آمدی.

ولّی خدا می گوید: تو کیستی؟ او در پاسخ می گوید: من عمل نیکوی تو هستم که از دنیا به سوی بهشت آمده ام. شخص مرده می شناسد کسی را که او را غسل می دهد و قسم می دهد افرادی را که جنازه او را حمل می کنند که به سرعت ببرند و زودتر به خاک بسپارند.

وقتی او را وارد قبرش می کنند، دو ملک به نزد او می آیند و آن دو، فرشته بازپرسی و بازجویی کننده از عقاید و کردار او هستند و به طوری به سمت او نزدیک می شوند که موهای بلند خود را به زمین می کشند و زمین را با دندان های نیش خود می کنند و صدای آنها چنان مهیب و زننده است که گویی صدای غرش تند و شدید آسمان است و چشمان آنان چنان دهشت انگیز و وحشت آور است که گویی مانند برق زننده ابرهای سیاه آسمان است.

آن دو می پرسند: پروردگار تو کیست؟ پیغمبر تو کیست؟ دین تو چیست؟ و امام تو کیست؟ او در جواب می گوید: پروردگار من الله است، خدای واحد و محمّد پیامبر من است و دین من اسلام و علی بن ابی طالب وائمه صلوات الله علیهم امامان من هستند. آنها می گویند:

تَبَّتْكَ اللَّهُ بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى

خداوند تو را ثابت بدارد به آنچه که دوستدار آن هستی و مورد محبت توست.

و این سخن آنان، گفتار خداست که می فرماید:

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...»؛ (۱)

ص: ۲۹۱

«ثابت و برقرار می دارد خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به گفتار ثابت، در دنیا و آخرت.»

پس تا جایی که شعاع چشم او برسد و نور دیدگان او بدانجا راه یابد، قبر او را برای او توسعه می دهند و دری از بهشت به روی او باز می کنند و به او می گویند: به خوابِ خوش بخواب، با چشم های تازه و خنک و شادمان، بخواب مانند خواب جوان سالم و برومند متنعم.

و این گفتار خداست که می فرماید:

بهشتیان در آن هنگام بهترین جایگاه و بهترین استراحتگاه و خوابگاه را خواهند داشت.

و اگر آن شخص تازه مرده از دشمنان خدا باشد، کسی به نزد او می آید که از تمام افراد مردم لباسش زنده تر و زشت تر و بوی بدنش از همه متعفن تر است، به او می گوید: بشارت باد تو را به آشامیدنی هایی که چون فلز گداخته پر حرارت است و به نزدیک شدن و حس کردن آتش دوزخ. این نیز کسی که او را غسل می دهد می شناسد و افرادی را که جنازه او را می برند سوگند می دهد که قدری نگه دارند و از بردن خودداری کنند.

پس چون در قبرش وارد گردد آن دو فرشته وارد شونده می آیند و بندهای کفن او را می گشایند و سپس به او می گویند: پروردگار تو کیست؟ پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟ او در جواب می گوید: نمی دانم.

آنان می گویند: ندانستی و در راه هدایت قدم ننهادی. چنان با گرز گران ضربه ای به او می زنند که تمام جنبندها از جن و انس از آن ضربه می ترسند. دری از جهنم به روی او باز می کنند و سپس به او می گویند: بخواب به بدترین حالات. و آن قبر به اندازه ای برای او تنگ است و دارای فشار است مثل تنگی و فشاری که نیزه فرو رفته در پیکان سر خود دارد، به حدی که مغز سر او از میان ناخن ها و گوش هایش خارج شود و در این حال نیز مار و عقرب های زمین بر او دست یابند و سایر گزندگان بر او چیره شوند و پیوسته او را بگزند تا وقتی که خدا او را از قبر خارج گرداند و برای حساب و کتاب در صحرای قیامت محشور و مبعوث کند.

و او از شدت گرفتاری دائماً تمنا می کند که زودتر قیامت برپا گردد، خیال می کند که با برپا شدن قیامت عذاب او تخفیف خواهد یافت. (۱)

دوستان یاری رسان در خانه قبر

دوستی علی و فرزندان علیهم السلام در منزلگاه قبر، یاری رسان انسان می باشد. هر چند انسان با خصوصیات دوست آشنا نباشد، ولی کمالات دوست او را مجذوب خود نموده باشد. آنچه مهم است دل دادن به علی و اولاد علی علیهم السلام است، اگر چه فرصت بیشتری برای آشنایی در این دنیا برای او نبوده است.

ص: ۲۹۳

مرحوم علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان نقل فرمود: در کربلا واعظی بود به نام سید جواد، اهل کربلا و لذا او را سید جواد کربلایی می گفتند. او ساکن کربلا بود، ولی در ایام محرم و عزا می رفت در اطراف، در نواحی و روستاهای دور دست تبلیغ می کرد؛ نماز جماعت می خواند و مسئله می گفت و سپس به کربلا مراجعت می نمود.

یک مرتبه عبورش افتاد به قصبه ای که همه آنها سنی مذهب بودند، در آنجا برخورد کرد با پیر مرد نورانی و محاسن سفیدی و چون دید سنی است از در صحبت و مذاکره وارد شد، دید الآن نمی تواند تشیع را به او بفهماند، چون این مرد ساده لوح و پاک دل، چنان قلبش از محبت افرادی که غصب مقام خلافت را نمودند سرشار است که آمادگی ندارد و شاید ارائه مطلب، نتیجه معکوس داشته باشد. در یک روز که با آن پیر مرد تکلم می نمود از او پرسید: شیخ شما کیست؟

سید جواد می خواست با این سؤال کم کم راه مذاکره را با او باز کند تا به تدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه نماید. پیر مرد در پاسخ گفت: شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خوان (۱) ضیافت دارد، چقدر گوسفند دارد، چقدر شتر دارد، چهار هزار نفر تیرانداز دارد، چندین عشیره و قبیله دارد. سید جواد گفت: به از شیخ شما، چقدر مرد متمکن و قدرتمندی است!

ص: ۲۹۴

بعد از این مذاکرات، پیرمرد رو کرد به سید جواد و گفت: شیخ شما کیست؟ گفت: شیخ ما یک آقای است که هر کس هر حاجتی داشته باشد برآورده می کند، اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم، و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید، اسم او را ببری و او را صدا کنی، فوراً به سراغ تو می آید و رفع مشکل از تو می کند.

پیرمرد گفت: به به عجب شیخی است، شیخ خوب است این طور باشد، اسمش چیست؟ سید جواد گفت: شیخ علی.

دیگر در این باره سخنی به میان نرفت، مجلس تمام شد و از هم جدا شدند و سید جواد هم به کربلا آمد. اما آن پیرمرد از شیخ علی خیلی خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود.

پس از مدت زمانی که سید جواد دوباره به آن قریه آمد. با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند. با خود می گفت: ما در آن روز سنگ زیر بنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می کنیم، در آن روز نامی از شیخ علی بردیم و امروز شیخ علی را معرفی می کنیم و پیرمرد روشن دل را به مقام مقدس ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام رهبری می نماییم.

وقتی وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد، گفتند: از دار دنیا رفته است. خیلی متأثر شد، با خود گفت: عجب پیرمردی! ما به او دل بسته بودیم که او را با ولایت آشنا کنیم، حیف! از دنیا رفت بدون ولایت. ما می خواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم، چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست.

القائات و تبلیغات سوء، پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است. فوت او بسیار در من اثر کرد و به شدت متأثر شدم. به دیدن فرزندانم رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبر او ببرید. فرزندانم مرا بر سر تربت او بردند، گفتم: خدایا! ما در این پیرمرد امید داشتیم، چرا او را از دنیا بردی؟ خیلی به آستانه تشییع نزدیک بود، افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت.

از سر قبر پیرمرد بازگشتم و با فرزندانم به منزل پیرمرد رفتیم، من شب را در همان جا استراحت کردم.

چون خوابیدم در عالم رؤیا دیدم دری است، وارد شدم دیدم دالان طویلی است و در یک طرف این دالان نیمکتی است بلند و در روی آن دو نفر نشسته اند و آن پیرمرد سنی نیز مقابل آنهاست. پس از ورود، سلام کردم و احوالپرسی نمودم. دیدم در انتهای دالان دری است شیشه ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می شد.

من از پیرمرد پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفت: اینجا عالم قبر من است، عالم برزخ من است و این باغی که در انتهای دالان است متعلق به من و قیامت من است.

گفتم: چرا در آن باغ نرفتی؟ گفت: هنوز موقعش نرسیده است، اول باید این دالان طی شود و سپس در آن باغ رفت. گفتم: چرا طی نمی کنی و نمی روی؟ گفت: این دو نفر معلم من هستند، این دو نفر فرشته آسمانی اند، آمده اند مرا تعلیم ولایت کنند، وقتی ولایتم کامل شد می روم.

آقا سید جواد! گفتی و نگفتی (یعنی گفتی که شیخ ما اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صدا بزنند جواب می دهد و به فریاد می رسد اسمش شیخ علی است، اما نگفتی این شیخ علی، علی بن ابی طالب است) به خدا قسم همین که صدا زد: شیخ علی به فریادم برس! همین جا حاضر شد.

گفتم: داستان چیست؟ گفت: چون من از دنیا رفتم مرا آوردند در قبر گذاردند و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند: مَنْ رَبُّكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَنْ إِمَامُكَ؟

من دچار وحشت و اضطرابی سخت شدم و هر چه می خواستم پاسخ دهم به زبانم چیزی نمی آمد، به اینکه من اهل اسلامم، هر چه خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر خود را بگویم، به زبانم جاری نمی شد.

نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطة غلبه و سیطره خود در آورده و عذاب کنند. من بیچاره شدم، بیچاره به تمام معنا، و دیدم هیچ راه گریز و فراری نیست، گرفتار شده ام. ناگهان به ذهنم آمد که تو گفتی: ما یک شیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا بزند اگر او در مشرق عالم باشد یا در مغرب آن، فوراً حاضر می شود و رفع گرفتاری از او می کند، من صدا زدم: ای علی به فریادم برس! فوراً علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدند اینجا و به آن دو نکیر و منکر گفتند: دست از این مرد بردارید، معاند نیست او از دشمنان ما نیست، این طور تربیت شده، عقایدش کامل نیست، چون فرصت نداشته است.

حضرت آن دو ملک را رد کردند و دستور دادند دو فرشته دیگر بیایند و عقاید مرا کامل کنند، این دو نفری که روی نیمکت نشسته اند دو فرشته ای هستند که به امر آن حضرت آمده اند و مرا تعلیم عقاید می کنند، وقتی عقاید من صحیح شد من اجازه دارم این دالان را طی کنم و وارد آن باغ گردم. (۱)

بدرقه ای گرم و صمیمی هنگام رفتن

محبت و دوستی بی پاسخ نمی ماند، در سخت ترین شرایط، دوست به سراغ انسان می آید و نسیم محبتش سختی ها را بر انسان آسان می نماید.

آن قدر به پیامبر محبت داشت که پیامبر او را مادر خود می خواند، اولین زنی بود که از مکه به دنبال پیامبر خدا حرکت کرد و با کمال سختی و شفقت وارد مدینه شد در حالی که پاهایش آبله زده و زخم شده بود و آماس کرده بود. پیامبر خدا دستور دادند زنان مدینه برای معالجه پاهای او آمدند. مجذوب سخنان پیامبر خدا بود، به کلماتش گوش جان می سپرد.

او مادر امیر مؤمنان علی علیه السلام به نام فاطمه بنت اسد است. در زندگی نگران لحظه ای بود که در خانه قبر مورد سؤال قرار گیرد، آیا خواهد توانست پاسخ صحیح دهد یا نه؟ ولی همراهی دوست با او نگرانی اش را برطرف کرد، آن هنگام که حضور رسول خدا را در کنار بدنش احساس نمود. داستان او را از زبان تاریخ بشنوید.

ص: ۲۹۸

وقتی فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین وفات کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد، رسول خدا فرمود: ای ابوالحسن! چه شده است؟ حضرت عرض کرد: مادرم مرده است. رسول خدا فرمود: و مادر من هم بوده است. شروع کرد به گریستن و گفت: وَاُمّاه! سپس فرمود: ای علی! پیراهن مرا بگیر و مادرت را در آن کفن کن و این ردای مرا هم بگیر و او را در آن کفن کن و زمانی که از کفن کردن فارغ شدید، مرا خبر دهید.

چون کفن نمودند و جنازه را از خانه بیرون آوردند، رسول خدا چنان نمازی بر او گزارد که مانند آن بر هیچکس نه قبل از آن و نه بعد از آن نخواند و پس از آن در قبر رفته و بر زمین قبر به پشت خوابیدند و چون فاطمه را در قبر گذاردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا فاطمه! فاطمه گفت: لَبَّيْكَ یا رسول الله! رسول خدا فرمود: آنچه را که پروردگارت به تو وعده داد آیا دیدی که حقّ است؟ فاطمه گفت: آری ای رسول خدا، خدایت تو را جزا دهد. گفت و گو و مناجات با رسول الله در درون قبر به طول انجامید، وقتی رسول خدا خارج شد، عرضه داشتند: شما با فاطمه امروز کاری کردید که با هیچکس نکردید، اَوَّلًا- در لباس های خودتان او را کفن نمودید. ثانیاً در قبر او داخل شدید، ثالثاً این نماز مفصّلی که بر او گزاردید و این گفت و گوی طولانی را که با او نمودید، هیچ ما به خاطر نداریم که با شخص دیگری نموده باشید.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اما کفن نمودن او را در لباس خود، به جهت آن بود که روزی گفتم: بسیاری از مردم در روز قیامت در عالم حشر برای مقام عرض، از قبرهای خود عریان محشور می شوند. فاطمه صبیحه ای زد و گفت: وا سَوَاتَاه! ای وای از رسوایی کشف قبایح! پس من لباس خود را بدو دادم و از خداوند در نمازی که بر فاطمه گزاردم خواستم که آن کفن را کهنه نگرداند تا زمانی که فاطمه در بهشت وارد شود و خداوند دعای مرا مستجاب نمود.

و اما داخل شدن من در قبرش به جهت آن بود که من روزی گفتم: چون میت را داخل قبر گذارند و مردم از کنار قبر برگردند دو ملک منکر و نکیر می آیند و از او سؤال می کنند. فاطمه گفت: واغوثاه بالله! ای پناه به خدا! من هم مکرر در قبر از پروردگار خود مسئلت نمودم تا آنکه از روضه بهشت دری به قبر او بگشاید. پس قبر او باغی از باغ های بهشت شد. (۱)

استقبال از عزیز خدا حسین علیه السلام

عاشورا که مظهر عشق و محبت است، ورود عشاق به عالم برزخ را نیز به تصویر می کشد حسین بن علی آن چنان پیوندی با جدش رسول خدا داشت که «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» از زبان پیامبر به گوش همه رسیده است. از روز ولادتش روی دست های پیامبر و روز جدایی از پیامبر روی سینه او.

ص: ۳۰۰

حال پیشوای عاشقان می خواهد قدم به عالم دیگر بگذارد، چه کسانی حضور دارند و به استقبال او می آیند. هنگام سحر روز عاشورا امام حسین علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و چون بیدار شد فرمود: یاران من! می دانید اکنون در خواب چه دیدم؟ اصحاب گفتند: یابن رسول الله! چه دیدی؟ فرمود: سگانی را دیدم که به من حمله می کردند تا مرا پاره پاره کنند، در میان آنها سگ دورنگی را دیدم که نسبت به من از دیگر سگان وحشی تر و خون آشام تر بود، گمان می کنم آن که مرا خواهد کشت مردی باشد ابرص.

جدم رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او بودند و به من فرمود: فرزندم! تو شهید آل محمدی و اهل آسمان ها و کزوبیان عالم بالا از مژده آمدنت شادی می کنند و امشب به هنگام افطار نزد من خواهی بود، شتاب کن و کار را به تأخیر مینداز. این فرشته ای است از آسمان فرود آمده است تا خون تو را گرفته و در شیشه سبز رنگی قرار دهد.

یاران من! این خواب گویای آن است که اجل نزدیک است و بی تردید هنگام رحیل و کوچ از این جهان فانی فرا رسیده است. (۱)

ص: ۳۰۱

خروج از قبر /

موقف و ایستگاه سوم

خروج از قبر

ص: ۳۰۳

قال النبي صلى الله عليه وآله:

يَا عَلِيُّ! مَا مِنْ عَبْدٍ يُحِبُّكَ وَيَنْتَحِلُ مَوَدَّتَكَ إِلَّا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَنَا؛

ای علی! هر که تو را دوست بدارد

روز قیامت با ما مبعوث خواهد شد.

بحار ۲۰۹/۷

ص: ۳۰۴

یکی از مراحل سخت در مسیر انسان به سوی جهان آخرت، روزی است که از قبر خارج می شود، همان گونه که وارد شدن در قبر سختی هایی را در برداشت. امام هشتم علیه السلام می فرمود: وحشتناک ترین روز برای انسان سه موضع و جایگاه است:

روزی که متولد می شود و دنیا را می بیند و روزی که می میرد و آخرت و اهلش را می بیند و روزی که مبعوث می شود و شرایطی را می بیند که هرگز در دنیا ندیده بود.

خداوند بر حضرت یحیی علیه السلام سلام کرده است در این سه موطن، و عیسی بن مریم علیهما السلام هم برای خود سلامتی خواسته نسبت به این سه موضع [\(۱\)](#).

امیرمؤمنان علی علیه السلام خارج شدن از قبر را سخت تر از مرگ و وارد شدن به قبر و برزخ می داند. در نامه ای که حضرت به اهالی مصر نوشته اند، آمده است:

ص: ۳۰۵

«بندگان خدا! بعد از مبعوث شدن سختی هایی است که سخت تر از قبر است. قیامت روزی است که کودک را پیر می کند و انسان را مست و سرگردان و... حتی ملائکه که گناهی ندارند به وحشت می افتند.»(۱)

چگونه سخت نباشد روزی که آسمان ها چون فلز گداخته شود و کوه ها چون پشم زده گردد، و هیچ دوست صمیمی از دوست دیگر حال نپرسد. روزی که گناه کار آرزو می کند که ای کاش برای رهایی از عذاب آن روز می توانست پسران خود را فدا کند و نیز همسرش و برادرش را.(۲)

روزی که عده ای از قبرهای خود شتابان برآیند، گویی که به سوی پرچم های افراشته می روند، دیدگان نشان فرو افتاده و غبار مذلت آنان را فرا گرفته است.(۳)

روزی که خداوند، زلزله آن روز را امری هولناک می داند. روزی که هر زن شیر دهنده ای، شیرخوار خود را از ترس رها می کند و هر زن بارداری، بار خود را

ص: ۳۰۶

۱- ۲۴۲. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۰۳؛ فی کتاب کتبه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه إلى أهل مصر مع محمّد بن أبی بکر: یا عباد الله إنّ بعد البعث ما هو أشدّ من القبر، يوم یشیب فيه الصّغیر و یسکر فيه الکبیر و یسقط فيه الجنین و تذهل کلّ مرضعه عمّا أرضعت، يوم عبوس قمطیر، يوم کان شرّه مستطیراً. إنّ فزع ذلك الیوم لیرهب الملائکه الذین لا ذنب لهم و ترعد منه السبع الشداد و الجبال الأوتاد و الأرض المهاد، و تنشقّ السّماء فهی یومئذ واهیهتتغیر فکأثها ورده کالدّهان و تكون الجبال سراباً مهیلاً بعد ما كانت صمّاً صلاباً، و ینفخ فی الصّور فیفزع من فی السّموات و الأرض إلّا من شاء الله فکیف من عصی بالسمع والبصر واللّسان والید والرّجل والفرج والبطن إن لم یغفر الله له و یرحمه من ذلك الیوم؟ لانه یصیر إلى غیره إلى نار قعرها بعید و حرّها شدید و شرابها صدید و عذابها جدید و مقامها جدید لا یغیّر عذابها و لا یموت ساکنها، دار لیس فیها رحمه و لا تسمع لأهلها دعوه.

۲- ۲۴۳. سوره معارج / آیه ۸ الی ۱۲.

۳- ۲۴۴. سوره معارج / آیه ۴۴ و ۴۳.

فرو می نهد، مردم را مست می بینی و حال آن که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است. (۱)

روزی که دو ملک بازوی انسان را می گیرند و می گویند: پاسخ پروردگارت را بده. (۲)

فریادرسی دوست، هنگام سختی

در چنین شرایط سختی که انسان نیاز به همدمی دارد، تا او را از خوف و ترس برهاند، محبت دوستان خدا، دستگیر انسان است. برای چنین شرایطی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: محبت اهل بیت من در هفت جا به انسان سود می رساند که یکی از آنها «عند القیام من الأجداث» است (وقتی که از قبر خارج می شود).

جابر بن عبدالله انصاری این بشارت را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«یا علی! بشارت بر تو باد، بنده ای که محبت و مودت تو را داشته باشد روز قیامت با ما مبعوث خواهد شد.»

«یا علی! ما من عید یحُبُّکَ وَیَنْتَحِلُ مَوَدَّتِکَ إِلَّا بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَعَنَا. ثُمَّ قَرَأَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْآیَةَ: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ.» (۳)

ص: ۳۰۷

۱- ۲۴۵. سوره حج / آیه ۱ الی ۳.

۲- ۲۴۶. بحار الانوار: ج ۷ / ۱۰۶؛ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تُنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَمَلِكٍ آخِذَانِ بِضَبْعِهِ يَقُولَانِ: أَجِبْ رَبَّ الْعَرْزِ.

۳- ۲۴۷. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۰۹.

با پای پیاده به دیدار دوست

محبت و دوستی اهل بیت علیهم السلام او را از خراسان حرکت داده و با پای پیاده به مدینه آمده است تا خدمت امام باقر علیه السلام برسد. وقتی به محضر امام رسید، پاهای مجروح خود را به محبوب نشان داد و عرض کرد: محبت شما اهل بیت، مرا به این روز انداخته. امام نیز پاسخ محبت او را چنین دادند:

«وَاللَّهِ لَوْ أَحْبَبْنَا حَجْرًا حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا؛ (۱)»

به خدا قسم، اگر سنگی هم ما را دوست داشته باشد خداوند با ما محشورش می نماید.»

با نشانی از دوست

آری محبت، انسان را در کنار یار قرار می دهد روزی که همه از یکدیگر فرار کرده و یاوری به چشم نمی خورد. و چه زیبا و دلپذیر است برای کسی که از قبر خارج شود در حالی که دستمالی بر پیشانی دارد که به دست عزیز زهرا حضرت حسین بن علی علیهما السلام بر جراحش بسته شده، و این پاسخ محبتی است که حرّ نسبت به امامش داشت. درست است که زمانی در مقابل امام حسین علیه السلام با هزار سوار ایستاده بود ولی قلبش در اختیار حسین بود.

ای حرّ هنگام نماز است، تو با سپاهت نماز می خوانی؟ نه، من به شما اقتداء می کنم. سپاهیان من! بیایید همه بر حسین علیه السلام اقتداء کنید. محبت امام حسین علیه السلام به

ص: ۳۰۸

او اجازه نمی دهد که زبانش پاسخ حضرت علیه السلام را بدهد هنگامی که فرمود: مادر به عزایت بنشیند. تو حق داری اسم مادر مرا ببری ولی من حق ندارم، زیرا مادر تو زهرا است. آیا این محبت ها پاسخ ندارد؟

پاسخش محشور شدن در روز قیامت با مدالی است که عزیز زهرا بر پیشانی او بسته است. بعد از سال ها وقتی قبر حرّ آشکار شد خواستند دستمال را از سر او باز کنند، خونی تازه جاری شد. یعنی این زخم با دستمالی که امام حسین علیه السلام بر آن بسته آرام می گیرد و تا قیامت با او می ماند.

ص: ۳۰۹

تطایر صحف /

موقف و ایستگاه چهارم

تطایر صحف

ص: ۳۱۱

عن الصادق عليه السلام:

مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْجِعْ إِلَى أَهْلِهِ وَ مَا عَلَيْهِ وِزْرٌ وَ لَا خَطِيئَةٌ إِلَّا وَ قَدْ مُحِيتْ مِنْ صَحِيفَتِهِ؛

کسی که به زیارت حسین علیه السلام برود، هنگام بازگشت به سوی خانواده اش تمام گناهان از نامه عملش محو می گردد.

بحار ۱۷۳/۴۵

ص: ۳۱۲

مرحله ای دیگر از مواظن قیامت جایی است که نامه های عمل باز شده و به پرواز در می آید و انسان آنچه انجام داده و از یاد برده است را می بیند. آیا آشنا شدن با گذشته ای که ذره ای از آن از قلم نیفتاده هولناک نمی باشد؟

«وَكُلِّ انْسَانٍ الزَّمَانُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا، اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»؛ (۱)

کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم و روز قیامت برای او نامه ای که آن را گشوده می بیند، بیرون می آوریم، نامه ات را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی.»

چه بسا انسان کارهایی انجام داده و از یاد برده است که در آن روز به یاد او می آورند.

«يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ (۲)

ص: ۳۱۳

۱- ۲۴۹. سوره اسراء / آیه ۱۳ و ۱۴.

۲- ۲۵۰. سوره مجادله / آیه ۵۸.

روزی که خداوند همه آنان را بر می انگیزد و به آنچه کرده اند آگاهشان می گرداند خدا کارهایشان را بر شمرده است و حال آنکه آنها آن را فراموش کرده اند و خدا بر هر چیزی گواه است.»

روزی که هر امتی به زانو در می آید

می بینی روزی را که هر امتی به سوی کارنامه خود فرا خوانده می شود و به ایشان می گویند:

«وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِئَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ، هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسِيحًا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ.» (۱)

آنچه را می کردید امروز پاداش می یابید، این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می گوید ما از آنچه می کردید نسخه برداری می کردیم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود، نامه عمل هر کس به او داده می شود و سپس به او گفته می شود: بخوان.

راوی می گوید: عرض کردم: آیا آنچه در آن نامه عمل است این شخص می شناسد و می فهمد؟ حضرت فرمود: خداوند او را می فهماند و متذکر می کند، بنابراین هیچ لحظه ای بر او وارد نشده، کلمه ای از او صادر نگردیده و یک گام

ص: ۳۱۴

برنداشته و هیچ عملی را انجام نداده، مگر اینکه خداوند او را آگاه می کند. به طوری که گویا آن عمل را در همان ساعت به جای آورده است. و می گوید: ای وای بر ما! این چه کتابی است که از ثبت و شمارش هیچ کوچک و بزرگی دریغ ننموده است. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: خدایا! پیامر بر من هر سیئه و گناهی را که انجام داده ام، آنان را که تو، فرشتگان بزرگوار نویسنده خود را امر فرمودی آنها را ثبت کنند و آن «کرام کاتبین» را بر حفظ من و اعمال من و بر ثبت آثار من گماشته ای، آنان همه را ثبت کردند.

و نیز عفو کن گناهانی را که به علت نهایت دقت و خفا از دست آن فرشتگان گذشت و آنها را نتوانستند ثبت کنند ولی تو ثبت کردی، از نظر تو پنهان نشد و تو بر فراز آن فرشتگان مراقب بودی و شاهد بر آنچه از آنان مخفی ماند. (۲)

نگاه کردن در نامه عمل، آن قدر سخت و هولناک است که مولی امیرالمؤمنین علیه السلام در تاریکی شب برای آن گریه می کند و آه می کشد، مبدا گناهی را در آن ببیند که فراموش کرده و خداوند به مأمورین بگوید، بگیرد او را در حالی که فریادرسی نداشته باشد.

ص: ۳۱۵

۱- ۲۵۲. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۳۱۵؛ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة دُفِعَ إلى الإنسان كتابه، ثم قيل له: اقرأ. قلت: فيعرف ما فيه؟ فقال: إنَّ الله يذكرك، فما من لحظه ولا كلمة ولا نقل قدم ولا شيء فعله إلا ذكره، كأنه فعله تلك الساعة، فذلك قالوا: يا ويلنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا أحصاها.

۲- ۲۵۳. فرازی از دعای کمیل.

عده ای در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله کنار هم نشسته اند و سخن از مجاهدین بدر می گویند، هر کس فردی را مطرح می کند. ابوالدرداء گفت: من می خواهم از کسی بگویم که اموالش از همه کمتر بود، ولی ورع و پرهیزکاری و تلاش در عبادتش از همه بیشتر، او کیست؟

او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است. آن گاه خاطره ای نقل کرد: هنگام شب بود، علی به میان نخلستان های خرما رفت و از من دور شد، فکر کردم به منزلش رفت، ولی ناگهان صدای محزونی به گوشم رسید، می گفت: خدایا! نکند عمل من در معصیت طولانی شود و گناهان من در نامه عملم زیاد گردد. به دنبال صدا رفتم در حالی که خود را مخفی می کردم، دیدم ایستاد، چند رکعت نماز خواند. سپس شروع کرد به دعا و گریه: آه اگر روز قیامت در نامه عملم گناهی را بینم که فراموش کرده ام، ولی تو آن را به حساب آورده ای، آن گاه بگویی بگیری او را، کسی که فامیل و قبیله او نمی توانند نجاتش دهند.

آن قدر گفت و گفت تا دیگر از او صدایی نشنیدم، فکر کردم به خواب رفته است. گفتم برای نماز صبح او را بیدار خواهم کرد. به او نزدیک شدم دیدم، مثل یک چوب روی زمین افتاده، حرکتش دادم ولی حرکت نکرد، فکر کردم از دنیا رفته است. زود به طرف منزل علی علیه السلام رفتم، خبر رحلت علی علیه السلام را به همسرش فاطمه علیها السلام دادم و داستان را برایش گفتم.

دختر پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: علی علیه السلام از خوف خدا بیهوش شده است. آب آوردند و به صورت علی علیه السلام ریختند.

حضرت به هوش آمد، چشمانش را باز کرد، در حالی که من گریه می کردم، فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفتم: به خاطر حال شما. فرمود:

«فَكَيْفَ وَلَوْ رَأَيْتَنِي وَدُعِيَ بِي إِلَى الْحِسَابِ وَأَيُّقَنَ أَهْلُ الْجَرَائِمِ بِالْعَذَابِ، وَاحْتَوَّ شَتْنِي مَلَائِكُهُ غِلَاطٍ وَزَبَانِيهِ فِطَاطٍ، فَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، قَدْ أَسْلَمَنِي الْأَجْبَاءُ وَرَحِمَنِي أَهْلُ الدُّنْيَا؛ (۱)»

پس چه می کنی اگر مرا ببینی که برای حساب روز قیامت در پیشگاه خداوند خوانده شوم و در مقابل عذاب الهی قرار گیرم...»

آثار دوستی در نامه عمل

حال در چنین شرایط سختی انسان در نامه عملش نگاه کند، ولی گناهی نبیند و به او بگویند: محبت و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام گناهان تو را محو کرد.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ (۲)»

محبت علی علیه السلام گناهان را از بین می برد همان گونه که آتش هیزم را.»

ص: ۳۱۷

۱- ۲۵۴. بحار الانوار: ج ۴۱ / ص ۱۱.

۲- ۲۵۵. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۳۶.

چنین شخصی در نامه عمل خود بنگرد و کارهای پسندیده ای را ببیند که او انجام نداده ولی خداوند به خاطر محبت اهل بیت پیامبر علیهم السلام در نامه عملش نوشته است.

سدیر صیرفی می گوید: با عده ای در محضر امام صادق علیه السلام بودیم، حضرت رو کرد به من و فرمود: کسی که ولایت ما را پذیرفته باشد، ایستاده و نشسته، و در خواب و در زندگی و بعد از مرگ، در حال عبادت خدا می باشد.

عرض کردم: عبادت در حال ایستاده و نشسته را فهمیدم، ولی عبادت در حال خواب و پس از مرگ را نفهمیدم.

حضرت فرمود: ولی ما وقتی می خوابد، هنگام نماز که می شود، دو فرشته ای که در زمین خلق شده اند و به آسمان نرفته اند و ملکوت را ندیده اند، در کنار او به نماز می ایستند تا او بیدار شود، و خداوند ثواب نماز آن دو فرشته را برای او می نویسد که یک رکعت از نماز آنان معادل هزار نماز است.

و وقتی از دنیا رفت، آن دو فرشته بالا می روند و می گویند: پروردگار ما! بنده تو اجلش تمام شد و تو خود بهتر از ما می دانی، به ما اجازه ده تو را در آسمان ها و اطراف زمین عبادت کنیم. به آنها وحی می شود: در آسمان کسی هست که مرا عبادت کند در حالی که من به عبادت او احتیاج ندارم، بلکه او محتاج عبادت است، و در زمین هم هست کسی که عبادت کند، شما دو فرشته بروید به سوی قبر ولی من، همان بنده ای که از دنیا رفته. می گویند: پروردگار! او کیست که به او محبت می ورزی و این سعادت نصیب او گردیده؟ به آنها وحی می شود: او

کسی است که با محمد و وصیّ اش و ذرّیه آنان میثاق ولایت بسته است. بروید به سوی قبر او، و آنجا تا روز قیامت که او را مبعوث می‌کنم نماز بخوانید. دو فرشته می‌آیند و نماز می‌خوانند.

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! پس ولیّ شما در حال خواب و مرگ، بیشتر عبادت می‌کند از وقتی که بیدار و زنده است؟ حضرت فرمود: ای سدید! ولیّ ما روز قیامت امان می‌دهد و خداوند امان او را می‌پذیرد. (۱)

زیارت سیدالشهداء علیه السلام و محو گناهان از نامه عمل

برای هر شخصی هنگام گرفتن نامه عملش آنچه می‌تواند موجب خشنودی او شود، زیارت حسین بن علی علیهما السلام است.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند حوایج او را برآورده می‌کند و رزقش را تأمین و... گناهان پنجاه ساله او را می‌بخشد و به سوی خانواده خود برمی‌گردد، در حالی که تمام گناهان از صحیفه و نامه اعمالش محو شده است. اگر در سفر از دنیا برود ملائکه او را غسل می‌دهند و دری از بهشت به سوی او باز می‌شود. (۲)

ص: ۳۱۹

۱- ۲۵۶. بحار الانوار: ج ۵ / ص ۳۲۷.

۲- ۲۵۷. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۱۷۳.

محاسبه /

موقف و ایستگاه پنجم

محاسبه

ص: ۳۲۱

عن النبی صلی الله علیه وآله:

لَا يَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: ... وَعَنْ حُبِّنا أَهْلِ الْبَيْتِ؛

هیچ بنده ای روز قیامت، قدم از قدم بر

نمی دارد مگر اینکه از چهار چیز سؤال

می شود: یکی از آنها دوستی و محبت

ماهل بیت است.

بحار الانوار ۲۶۱/۷

ص: ۳۲۲

از مراحل سخت روز قیامت، موقف حساب است که خیلی نزدیک، ولی انسان از آن غافل است.

«أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» (۱)

در مرحله حساب آنچه را انسان در نفس خود مخفی کرده و یا اینکه آشکار بوده مورد محاسبه قرار می گیرد:

«وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت فرا رسد در موقف حساب، دو بنده مؤمن را که هر دو از اهل بهشتند نگاه می دارند، که در دنیا یکی فقیر بود و یکی غنی. فقیر می گوید: ای پروردگار من! برای چه من در اینجا متوقف شده ام؟ به عزت تو سوگند که در دنیا به من حکومتی و ولایتی را ندادی تا من در آنجا به عدل رفتار کنم یا به ظلم و ستم، و مالی را به من ندادی تا به واسطه آن حقی را ادا کنم یا منع نمایم. و در دنیا روزی من، به قدر کفاف به من می رسید.

ص: ۳۲۳

۱- ۲۵۸. سوره انبیاء / آیه ۲.

۲- ۲۵۹. سوره بقره / آیه ۲۸۴.

خداوند می گوید: این بنده من راست می گوید، دست از او بردارید تا داخل بهشت شود.

ولی آن مرد غنی در موقف باقی می ماند... و به اندازه ای معطل می شود که عرق از او جاری می شود که اگر چهل شتر تشنه بیاشامند برایشان کافی باشد و سپس داخل بهشت می شود.

فقیر به او می گوید: علت توقف تو چه بود؟ غنی می گوید: طول حساب، پیوسته از من سؤال می شد از چیزهایی که داشتم و خداوند از من می گذشت و می آمرزید تا جایی که رحمت خدا مرا فراگرفت.

بگو بینم تو کیستی؟ می گوید: من همان فقیر هستم که در موقف حساب با تو بودم که زودتر به بهشت آمدم ولی نعمت های دنیوی که در دست تو بود، موجب طول حساب تو گردید. [\(۱\)](#)

دقت در حساب، موجب گرفتاری است

اگر در محاسبه دقت شود، همه مردود و گرفتار می شوند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَّبَ؛ [\(۲\)](#)»

هر کس در حساب او روز قیامت دقت کاری شود مورد عذاب واقع می شود.»

ص: ۳۲۴

۱- ۲۶۰. امالی صدوق: ص ۲۱۶.

۲- ۲۶۱. جامع البیان: ج ۵ / ص ۳۹۹.

حقوق خداوند و حقوق مردم مورد حساب قرار می گیرد؛ از اعضاء بدن چگونه استفاده کردی؟ از چشم و گوش و زبان؟

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت شود، من در دستشویی خانه خود می روم و لکن ما همسایگانی داریم که در نزد آنها زنان و کنیزان آوازه خوان هستند که تغنی می کنند، آواز می خوانند و با عود می نوازند، و چه بسا من برای آنکه ساز و آواز آنها را گوش کنم می خواهم زیادتر از مقدار معمول در آنجا بنشینم.

حضرت فرمود: این کار را مکن.

آن مرد گفت: به خدا که من به این اراده و نیت در نزد آن کنیزان آوازه خوان نرفته ام، بلکه فقط آوازی است که به گوش خود می شنوم.

حضرت فرمود: آیا نشنیده ای گفتار خداوند را، آنجا که می گوید:

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ (۱)

به درستی که گوش و چشم و دل، یک به یک آنها مورد سؤال قرار می گیرند؟»

مرد گفت: آری، ولی سوگند به خدا که گویا من اصلاً این آیه را از کتاب خدا نشنیده ام، نه از مرد عربی و نه از مرد عجمی، بنابراین من دیگر هرگز دنبال چنین کاری را نمی گیرم و دوباره به جا نمی آورم ان شاء الله و از خداوند طلب مغفرت و آمرزیدگی دارم.

ص: ۳۲۵

حضرت فرمود: برخیز و غسل توبه به جای آور و به مقداری که می خواهی نماز بخوان، چون تو بر امر عظیمی وقوف داشتی، چقدر حالت بد و قبیح بود، اگر بر همان حالت می مُردی. حمد خدای تعالی را به جای آور و از او تقاضای توبه و عفو کن از هر امری که خداوند ناپسند دارد، چون او ناپسند ندارد مگر هر عمل زشت و قبیحی را، و عمل زشت را برای اهل آن عمل واگذار، چون برای هر کرداری اهلی است. (۱)

سؤال از دوستی و محبت

قیامت روز سؤال است، روز حساب و کتاب است، از همه چیز پرسش خواهند کرد. لذا پیامبر خداصلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت، بنده قدم از قدم بر نمی دارد مگر اینکه از چهار چیز از او سؤال می شود: از بدنش که آن را در چه چیز کهنه کرده است، از عمرش که آن را در چه چیز به پایان رسانیده، از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا مصرف نموده، و از محبت ما اهل بیت علیهم السلام:

«... عَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ؟ وَعَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ؟ وَعَنْ مَالِهِ مِمَّا اكْتَسَبَهُ؟ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ؟ وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.» (۲)

آری مهم ترین چیزی که مورد سؤال قرار می گیرد مسئله محبت و دوستی

ص: ۳۲۶

۱- ۲۶۳. تفسیر برهان: ج ۲ / ص ۴۲۱.

۲- ۲۶۴. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۶۱.

اهل بیت علیهم السلام است. عده ای در محضر امام هشتم علیه السلام بودند، حضرت فرمود: نعمت حقیقی در دنیا چیست؟

بعضی از کسانی که حضور داشتند، گفتند: خداوند در قرآن می فرماید:

«ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛ (۱)

شما در روز قیامت از نعمت سؤال خواهید شد.»

و این نعمت همان آب خنک و گوارا است. بعضی می گفتند: غذای پاکیزه است، بعضی نعمت را خواب راحت می دانستند.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: از امام صادق علیه السلام نقل شده که در محضرشان همین گفتار شما مطرح شده است، ولی حضرت ناراحت شد و فرمود: خداوند چیزی را که از روی فضلش به بندگان داده مورد سؤال قرار نمی دهد و لکن نعمت دوستی و ولایت ما اهل بیت است که خداوند مورد سؤال قرار می دهد، بعد از آنکه از توحید و نبوت سؤال نمود. بنده اگر از عهده آن برآید به نعمت همیشگی بهشت راه پیدا می کند. (۲)

آری اگر انسان از همه نعمت های الهی برخوردار باشد ولی قلبش جایگاه رسول و اهل بیت نباشد، روز قیامت جوابی برای سؤال ندارد و راهی به بهشت نخواهد داشت، ولی اگر قلبش با محبت اولیای الهی بتپد، روز قیامت خداوند نعمت های دیگرش را تفضلی بر او ارزانی خواهد داشت.

ص: ۳۲۷

۱- ۲۶۵. سوره تکوین / آیه ۸.

۲- ۲۶۶. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۷۲.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَكَلَّنَا اللَّهُ بِحِسَابِ شِيعَتِنَا، فَمَا كَانَ لِلَّهِ سَأَلْنَا اللَّهَ أَنْ يَهَبَهُ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ، وَمَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ؛ (۱)»

روز قیامت خداوند ما را برای حساب شیعیانمان قرار می دهد، آنچه مربوط به خداوند است از او می خواهیم که به ما ببخشد و آنچه مربوط به ماست آن هم برای شیعیان ما خواهد بود.»

محبت و پیروی از اهل بیت علیهم السلام نه تنها حساب را بر انسان آسان می سازد، بلکه لغزش هایی را که احیاناً برای او پیش آمده باشد نیز تبدیل به خوبی ها می نماید.

از امام باقر علیه السلام سؤال شد: مراد از آیه قرآن که می فرماید: خداوند گناهان ایشان را تبدیل به حسنات می کند، چیست؟

حضرت فرمود: مؤمن گناه کار را در روز قیامت به موقف حساب می آورند و خداوند به تنهایی متکفل رسیدگی به حساب او می گردد. خداوند گناهان او را به او نشان می دهد و چون او اعتراف و اقرار به گناهان کرد، خداوند - عزوجل - به فرشتگان مأمور به نوشتن اعمال می گوید: تمام این گناهان را به نیکی مبدل سازید و آن نیکی را بر مردم ظاهر کنید.

ص: ۳۲۸

مردم وقتی دیدند می گویند: این بنده یک گناه هم ندارد. سپس خداوند دستور می دهد او را به بهشت ببرند. امام باقر علیه السلام فرمود: البته این در مورد گناه کاران از شیعیان ما می باشد. (۱)

محبت و دوستی و پیروی از خاندان رسالت سرمایه بزرگی است که وقتی بر معصیت و گناه هم وارد شود آن را تبدیل به حسنات و نیکی ها می نماید، البته این نکته مورد غفلت نیست که انسان شیفته اهل بیت علیهم السلام دست به هر خلافی نمی زند به امید اینکه دوستی اهل بیت علیهم السلام را در دل دارد، زیرا محبت به او اجازه نمی دهد که در مقابل محبوب، خود را آلوده به معصیت و گناه نماید. انسان در مقابل دوست، پاکیزگی را هدیه می برد. نه اینکه با دلی آلوده با او مواجه شود. بلکه گاهی که انسان دچار غفلت می شود و دوست را فراموش می کند آن لحظه فراموشی، لغزش ها به سراغش می آید و نامه اعمال را با معصیت و گناه، تیره و تار می نماید، ولی محبوب، این لغزش ها را جبران و تبدیل به حسنات می نماید.

دوست بدون حساب به بهشت می رود

عشق و محبت خدا و اولیایش ممکن است به مرحله ای برسد که انسان، روز قیامت معطلی حساب را نداشته باشد و اصلاً در صف حساب قرار نگیرد، مگر می شود آن انسان شیفته علی علیه السلام که حاضر نیست لحظه ای از مولایش جدا شود

ص: ۳۲۹

و در فراق علی علیه السلام همانند شمع می سوزد و تمام هستی خود را به پای او می ریزد، معطلی برای حساب داشته باشد؟

امیرمؤمنان از پیامبر خداصلی الله علیه وآله سؤال می کند: تفسیر این آیه قرآن چیست: «روزی که متقین را محشور می کنیم»؟ پیامبر خدا پاسخ می دهد: اینان کسانی هستند که سواره می آیند این گروه چون پرهیزکار شدند، محبوب خدا گردیدند، خداوند از اعمال آنان راضی شد و نام آنان را متقین گذارد.

یا علی! قسم به خدا اینان روز قیامت از قبر خارج می شوند در حالی که چهره آنان مثل برف سفید است، لباس های سفید دربر دارند... ملائکه به استقبال آنها می روند و آنها را به طرف بهشت می برند... خداوند به ملائکه می گوید: دوستان مرا به بهشت ببرید، آنها را با مردم دیگر ننگه ندارید، آنان مورد رضایت من هستند و رحمت من بر آنان است.

ملائکه آنان را به بهشت می برند و حلقه در بهشت را به صدا در می آورند. صدا به گوش حوریان بهشتی می رسد، به یکدیگر می گویند: دوستان خدا آمدند. حوریان به استقبال می آیند، به دوستان خدا مرحبا می گویند؛ ما چقدر مشتاق شما بودیم! اولیای خدا هم می گویند: ما نیز مشتاق شما بودیم.

امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر خداصلی الله علیه وآله پرسید: اینان کیستند؟ حضرت فرمود:

«هُؤُلَاءِ شِيعَتِكَ يَا عَلِيُّ وَأَنْتَ إِمَامُهُمْ» (۱)

اینان پیروان تو هستند یا علی، و تو امام آنها هستی.»

ص: ۳۳۰

به محضر امام صادق علیه السلام رسید و در مورد آیه ۲۵ و ۲۶ سوره غاشیه سؤال نمود مراد خداوند چیست؟ که می فرماید:

«إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»؛ (۱)

در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست آن گاه حساب خواستن از آنان، به عهده ماست.»

حضرت فرمود: در مورد ماست.

سؤال کرد: تفسیر آن را می خواستم بدانم. حضرت فرمود: روز قیامت حساب شیعیان ما به عهده ماست، آنچه بین آنها و بین خداست، حضرت محمدصلی الله علیه وآله از خدا طلب بخشش می کند، و آنچه بین ما و بین آنهاست ما آنان را می بخشیم، تا اینکه بدون حساب وارد بهشت می شوند.

بارها! قلبی پر از مهر محمّد و آلش و اطاعت و پیروی بدون چون و چرا به ما عنایت کن تا روز قیامت مشمول الطاف آنان قرار گیریم و بدون حساب وارد بهشت گردیم.

ص: ۳۳۱

میزان /

موقف و ایستگاه ششم

میزان

ص: ۳۳۳

از زیارتنامه امام علی علیه السلام:

السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ؛

سلام بر امیرمؤمنان علی که میزان اعمال است.

بحار الانوار ۲۸۷/۱۰۰

ص: ۳۳۴

یکی از ایستگاه های هولناک در قیامت، ایستگاهی است که در آن اعمال انسان با میزان و ترازوی اعمال سنجیده می شود.

در آنجا مشخص می شود که اعمال انسان وزنی دارد یا اینکه توخالی و سبک است. چه بسا ممکن است، انسان در طول زندگی برای خیلی از چیزها وزنی قائل بوده، ولی در ملاک وزین بودن و سنگین بودن آنها دچار اشتباه شده باشد.

آنچه انسان را در یک زندگی سعادتمند قرار می دهد، سنگین بودن چیزهایی است که در ترازوی اعمال کشیده می شود و آنچه انسان را به یک زندگی آتشین سوق می دهد، سبک بودن اعمال اوست. قرآن کریم حالات انسان را در قیامت این گونه بیان می کند:

«روزی که کوه ها مانند پشم زده شده رنگین شود و انسان ها چون پروانه ها پراکنده گردند و بی هدف به این سو و آن سو روند، هر کسی که سنجیده هایش سنگین برآید پس وی در زندگی خوشی خواهد بود و اما هر کس که سنجیده هایش سبک برآید پس جایش آتشی سوزنده خواهد بود.»(۱)

ص: ۳۳۵

۱ - ۲۷۱. سوره قارعه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ - وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ - يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ - وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ - فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ - فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ - وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ - فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ - وَ مَا أَدْرِيكَ مَا هِيَةٌ - نَارٌ حَامِيَةٌ».

آیا به راستی در قیامت هم ترازوهایی همانند ترازوهای دنیا وجود دارد که اعمال انسان با آنها کشیده و وزن می شود؟

اگر در کلمه میزان کمی دقت کنیم مسئله روشن خواهد شد؛ میزان به آن چیزی گفته می شود که وسیله سنجش است، البته هر چیزی با وسیله خاصی سنجیده می شود. میزان و ترازوی هر چیزی هم متناسب با آن است؛ مثلاً مقدار مصرف کیلو وات برق، کنتور است؛ وسیله سنجش حرارت بدن، درجه؛ و همچنین سنجش فشار خون و درجه حرارت هوا و... اشیاء مخصوص آنهاست.

حال اگر بخواهیم مقدار محبت را بسنجیم که این فرد چقدر محبت دارد، میزان و ترازوی مخصوص خود را می طلبد. اگر بخواهیم مقدار خضوع و خشوع انسانی را در مقابل پروردگار به دست آوریم، میزان معینی دارد و همچنین شجاعت و بقیه صفات انسانی. آری مقدار اضافه یا کم شدن وزن بدن انسان میزانی دارد، ولی اضافه و یا کم شدن شخصیت و کمالات میزان دیگری را می طلبد.

از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: مراد از این آیه قرآن چیست؟ که می فرماید: ترازوهای قسط و عدل را روز قیامت قرار می دهیم. (۱)

ص: ۳۳۶

۱- ۲۷۲. سوره انبیاء / آیه ۴۷؛ «و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ».

حضرت فرمود:

«هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ»؛^(۱)

مراد از ترازوهای قسط و عدل، پیامبران و اوصیای آنها هستند.»

علی علیه السلام میزان اعمال

انسان های کامل که انبیاء و اوصیاء می باشند، وسیله ای هستند برای اینکه انسان ها سنجیده شوند و سبک و سنگینی آنان روشن و آشکار شود.

در زیارت امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ»؛^(۲)

سلام بر مولا و آقایی که میزان اعمال هستند.»

قدر و قیمت و مقدار خوبی ها و بدی ها با «میزان اعمال» که امیرمؤمنان است سنجیده می شود. مگر نه این است که آن حضرت در همین دنیا هم، وسیله سنجش بودند و مردم کودکان خود را در مسیر عبور آن بزرگوار قرار می دادند و از آنان سؤال می نمودند که آیا این آقا را دوست داری؟ اگر پاسخ مثبت می داد، می فهمیدند او حلال زاده است و اگر پاسخ منفی می داد در حلال زاده بودن او شک می کردند.

ص: ۳۳۷

۱- ۲۷۳. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۴۹.

۲- ۲۷۴. بحار الانوار: ج ۱۰۰ / ص ۲۷۸.

هرگاه طلا را بر سنگ محک بزنند، بدون شک اندازه عیار و غش آن روشن می شود. در انسان نیز غش و طلای ناب درهم آمیخته و امام علی علیه السلام در میان ما چون سنگ محک است که عیار وجود ما را مشخص می کند.

از روایات زیادی استفاده می شود که اعمال انسان بدون داشتن محبت اهل بیت علیهم السلام دارای ارزش نبوده و آنچه به اعمال انسان وزن می دهد و آن را گرانبها می کند، ولایت و محبت آنان می باشد.

سنگینی دوستی و محبت در میزان

از پیامبر خداصلی الله علیه وآله نقل شده که در روز قیامت عده ای از انسان ها ترازوی اعمال آنها پر است از گناهان، به آنها گفته می شود: این گناهان شماست، پس خوبی ها و حسنات شما کجاست؟ پاسخ می دهند: ما کار خوبی سراغ نداریم. ولی از طرف خداوند ندا می آید: اگر شما سراغ ندارید، من سراغ دارم.

آن گاه صحیفه کوچکی در کفه خوبی ها قرار می گیرد و بر تمام آن سیئات و گناهان غلبه می کند که مقایسه بین آن گناهان و آن حسنه و خوبی به فاصله بیش از ما بین زمین و آسمان است.

سپس به یکی از آنها گفته می شود: دست پدر و مادر و برادران و خواهران و فامیل و آشنایان خود را بگیر و به بهشت ببر.

اهل محشر وقتی این صحنه را می بینند، می گویند: پروردگارا! ما گناهان اینان را دیدیم و فهمیدیم، اما خوبی های آنان چیست؟ خداوند می فرماید: یکی از اینها بدهکاری داشت نسبت به برادرش، هنگام پرداخت بدهکاری اش گفت: من تو را دوست دارم چون تو علی بن ابی طالب را دوست داری.

دیگری پاسخ داد: من به خاطر اینکه تو علی علیه السلام را دوست داری از طلب خود صرف نظر می کنم و هرچه می خواهی از اموال من بردار.

خداوند به خاطر آن (محبتی که پایه این گونه رفتار است) گناهان هر دوی آنان را بخشید و آن را در میزان عمل آنها قرار داد و بهشت را بر آنان و پدر و مادرشان واجب کرد.

سپس حضرت فرمود: تعداد کسانی که به خاطر دشمنی با علی علیه السلام به آتش می روند، بیشتر از سنگ ریزه هایی است که کنار جمرات ریخته شده، پس پرهیز که از دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام باشی. (۱)

ارتباط و پیوند با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که یکی از راه های آن صلوات بر پیامبر و اهل بیت اوست، سنگین ترین چیزی است که در میزان اعمال انسان قرار می گیرد. از امام معصوم علیه السلام نقل شده که فرمود: سنگین ترین چیزی که در میزان اعمال در روز قیامت قرار می گیرد، صلوات بر پیامبر و اهل بیت اوست. (۲)

ص: ۳۳۹

۱- ۲۷۵. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۴۸.

۲- ۲۷۶. بحار الانوار: ج ۹۴ / ص ۴۹.

ولایت و دوستی، آرام بخش دل ها در کنار میزان

محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می تواند در مواقع هولناک دستگیر انسان باشد. یکی از آن مواقع هنگامی است که انسان در مقابل میزان اعمال که پیامبر و اهل بیت هستند قرار می گیرد، آن لحظه ای که پیامبر خداصلی الله علیه وآله در حق دوستانش دعا می کند.

آن لحظات سختی که فاطمه علیها السلام دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله از پدر سؤال کرد: قیامت چگونه است؟ پیامبر فرمود: همه به خود مشغولند و احدی به احدی نگاه نمی کند، نه پدری به فرزند و نه فرزندی به پدر... .

عرض کرد: پدر! روز قیامت شما را کجا ملاقات کنم؟ حضرت فرمود: در کنار میزان مرا ببین، در حالی که من می گویم: پروردگارا سنگین کن میزان آن کسی را که شهادت به توحید تو داده است.

رَبِّ أَرْجَحُ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. (۱)

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ آمِنًا فِي هَذِهِ الْمَوَاطِنَ فَلْيَتَوَالَ عَلِيًّا بَعْدِي وَلْيَتَمَسَّكَ بِالْحَبْلِ الْمَيْتِنِ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعِترته مِنْ بَعْدِهِ؛ (۲)

هر که دوست دارد در این موارد سخت، در امان و امنیت باشد، پس بعد از من ولایت علی را بپذیرد و به حبل متین که همانا امیر مؤمنان علیه السلام است چنگ زند و بعد از او عترتش را بپذیرد.»

ص: ۳۴۰

۱- ۲۷۷. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۱۰.

۲- ۲۷۸. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۶۲.

پل صراط /

موقف و ایستگاه هفتم

پل صراط

ص: ۳۴۱

عن النبي صلى الله عليه وآله:

جَوَازُ الصُّرَاطِ

حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛

گذرنامه پل صراط،

دوستی و محبت علی علیه السلام است.

مناقب آل ابی طالب ۷/۲

ص: ۳۴۲

برای رسیدن به یک زندگی سعادت‌مند همیشه‌گی، از مسیری باید گذشت که یا روی جهنم است و یا داخل آن و به قول معروف پلی است که باید از آن عبور کرد. همان گونه که دنیا پلی است (۱) برای رسیدن به آخرت که همه باید از آن عبور نمایند، عبور و گذشتن از این پل کار آسانی نیست، همان گونه که عبور کردن از دنیا و رسیدن به آخرت مشکلات زیادی دارد.

چه بسا انسان‌هایی که در دنیا دچار لغزش‌هایی می‌شوند که زندگی آنها را دچار مشکل می‌کند نمی‌توانند به صورت صحیح در زندگی حرکت نمایند و چه بسا زندگی آنان به سرانجامی نیک ختم نشود و در همان اثنا در منجلاب بدبختی سقوط نمایند.

گذشتن از دنیا برای بعضی کاری دشوار است، گذشتن از مال، رفاه، ریاست، تجارت و... به هر قیمتی شده آن را حفظ می‌کنند ولو حقوق دیگران ضایع شود، آبروی دیگران بریزد، جان دیگران به خطر بیفتد.

ص: ۳۴۳

۱- ۲۷۹. بحار الانوار: ج ۱۴ / ص ۳۱۹؛ قال المسیح علیه السلام للحواریین: اَما الدّٰنیا فنظرة فاعبروها و لا تعمروها.

برعکس عده ای از پل دنیا که به سوی آخرت است، سریع می گذرند و به آسانی برای رسیدن به زندگی سعادت‌مندانه، از مال دنیا صرف نظر کرده، حقوق دیگران را محترم می شمارند و حتی دیگران را بر خود مقدم می دارند. ریاست برای آنان در صورتی که بر پایه عدالت نباشد ارزشی ندارد، دنیای آلوده به حقوق دیگران، مانند مرداری در نظر آنان متعفن می باشد، در آخرت نیز این گونه افراد به راحتی از صراط می گذرند.

افراد گوناگون در پل صراط

«عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: النَّاسُ يَمْرُونَ عَلَى الصَّرَاطِ طَبَقَاتٍ، وَالصَّرَاطُ أَدْقُ مِنَ الشَّعْرِ وَاحِدٌ مِنَ السَّيْفِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ الْبَرْقِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ عَيْدِ الْفَرَسِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَبْوًا وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مَشْيًا وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مُتَعَلِّقًا قَدْ تَأْخُذُ النَّارُ شَيْئًا وَتَتْرُكُ شَيْئًا» (۱)

صراطی که از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر است، مردم برای عبور از آن، گروههای مختلفند، گروهی مثل برق و گروهی همانند دویدن اسب و بعضی همانند افراد پیاده عبور می کنند و بعضی به رو در افتاده و چهار دست و پا خود را به صراط گرفته و چسبانیده که نیفتند، ولی آتش مقداری از آنان را فرا می گیرد و مقداری از بدنشان را وا می گذارد.

ص: ۳۴۴

به راستی در چنین شرایط سختی چه چیزی می تواند انسان را امیدوار کند؟ اگر حقیقت صراط روشن شود آنچه مایه امیدواری است معلوم خواهد گشت.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: صراط چیست؟ حضرت پاسخ دادند: صراط همان راه به سوی معرفت خداوند است و صراط دو گونه است: یکی صراط در دنیا و دیگری صراط در آخرت.

اما صراط دنیا همان امامی است که اطاعت از او واجب است، کسی که امام را بشناسد و از هدایت او بهره مند شود از صراطی که پلی است بر روی جهنم، می گذرد. ولی کسی که در دنیا امام را نشناسد، قدم های او بر صراط آخرت می لرزد و در جهنم سقوط می کند. (۱)

از این روایت نتیجه می گیریم که اگر در دنیا کسی امام را بشناسد، گذر کردن از صراط بر او آسان می شود.

دعای دوست در کنار صراط

لذا از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که من در کنار صراط دعا می کنم و می گویم: پروردگارا شیعیانم را و محبتین و یاران و کسانی را که در دنیا ولایت مرا پذیرفتند سالم بدار. (۲)

ص: ۳۴۵

۱- ۲۸۱. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۶.

۲- ۲۸۲. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۹؛ عن علی علیه السلام قال: فلا أزال واقفاً على الصِّراط أدعو و أقول: ربِّ سلِّم شیعی و محبتی و انصاری و من تولَّانی فی دار الدنیا.

کسانی که در دنیا دوستی اهل بیت عصمت را بر دوستی دنیا ترجیح دادند. در آخرت به راحتی می توانند از صراط عبور کنند و پیامبر خدا و صدیقه کبری و امیرمؤمنان علی و فرزندان معصومشان علیهم السلام دست آنها را می گیرند. اگر عبور از هر صراطی گذرنامه ای می خواهد، جواز و گذرنامه عبور از صراط آخرت، محبت علی بن ابی طالب است؛

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

لِكُلِّ شَيْءٍ جَوَازٌ وَجَوَازُ الصُّرَاطِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (۱)

پیامبر خدا فرمود: خداوند امر می کند و من و علی بر صراط می نشینیم و به ما گفته می شود: وارد بهشت کنید هر کس به من ایمان آورده و شما را دوست داشته است، و وارد جهنم کنید هر کس به من کفر ورزیده و با شما دشمنی نموده است. (۲)

آری محبت اهل بیت راه گشای انسان در عبور از صراط است و هر مقدار دلدادگی به آنان بیشتر باشد، ثبات قدم در صراط بیشتر خواهد بود.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَثْبُتُكُمْ قَدَمًا عَلَى الصُّرَاطِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِأَهْلِ بَيْتِي» (۳)

گذرنامه در دست امیرمؤمنان

روز قیامت جواز عبور از صراط با دست امیرمؤمنان علی علیه السلام به دوستانش داده می شود، نه تنها دوستان، بلکه دوستان دوستان.

ص: ۳۴۶

۱- ۲۸۳. مناقب آل ابی طالب: ج ۲ / ص ۷.

۲- ۲۸۴. مناقب آل ابی طالب: ج ۲ / ص ۸.

۳- ۲۸۵. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۹.

پیامبر خداصلی الله علیه و آله فرمود: علاوه بر دوستی ما اهل بیت، دوستان ما را نیز دوست بدارید. زید بن حارثه و فرزندش اُسامه را دوست بدارید زیرا دوستی آنان به شما سود می رساند. سؤال کردند: چگونه سود می رساند؟

حضرت فرمود: زید و اسامه روز قیامت جمعیت زیادی را به محضر علی می آورند و می گویند: اینان به خاطر محبت رسول خدا و محبت شما ما را دوست می داشتند. علی علیه السلام جواز عبور از صراط را برای آنها می نویسد: با سلامت از صراط بگذرید و وارد بهشت شوید. آنان به سلامت عبور می کنند و وارد بهشت می شوند.

حضرت فرمود: این منحصر به اینان نیست، بلکه هر کس از امت محمدصلی الله علیه و آله هم بخواهد به بهشت برود باید با جوازی باشد که از علی علیه السلام دریافت می کند. پس اگر می خواهید سالم از صراط بگذرید و وارد بهشت شوید بعد از دوستی و محبت محمد و آل او، دوستان حضرت را دوست بدارید و اگر می خواهید پیامبر خدا و علی علیه السلام جایگاه با عظمتی نزد خدا برای شما قرار دهند، پیروان آنان را دوست بدارید و سعی کنید حوایج مؤمنین را برآورده کنید.

به درستی که خداوند وقتی شما شیعیان و دوستان ما را به بهشت ببرد. منادی ندا می دهد: بندگان من! با رحمت من وارد بهشت شوید. پس بهشت را به نسبت محبتی که به شیعیان محمد و علی علیهما السلام داشتید تقسیم کنید، هر کدام محبت بیشتری داشته و بیشتر حوایج مؤمنین را برآورده، از درجه بالاتری در بهشت برخوردار می شود به طوری که گاهی فاصله بعضی از این درجات به پانصد سال می رسد. (۱)

ص: ۳۴۷

۱- ۲۸۶. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۵۷؛ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أحبوا موالينا مع حبكم لآلنا، هذا زید بن حارثه و ابنه اُسامه بن زید من خواص موالينا فأحبوا هُما، فوالذي بعث محمداً بالحق نبياً لينفعكم حبهما، قالوا: كيف ينفعنا حبهما؟ قال: انهما يأتيان يوم القيامة علياً صلوات الله عليه بخلق كثير أكثر من ربيعه و مضر بعدد كل واحد منهم فيقولان: يا أبا رسول الله هؤلاء أحبونا بحب محمد رسول الله و بحبك، فيكتب علي عليه السلام: جوزوا على الصراط سالمين و ادخلوا الجنان، فيعبرون عليه و يردون الجنة سالمين، ذلك أن أحداً لا يدخل الجنة من سائر أمه محمد صلى الله عليه وآله إلا بجواز من علي عليه السلام، فان أردتم الجواز على الصراط سالمين و دخول الجنان غانمين فأحبوا بعد حب محمد و آله مواليه ثم إن أردتم أن يعظم محمد و علي عليهما السلام عند الله منازلكم فأحبوا شيعه محمد و علي و جدوا في قضاء حوائج المؤمنين، فان الله تعالى إذا أدخلكم معاشر شيعتنا و محبينا الجنان نادی مناديه في تلك الجنان: يا عبادي قد دخلتم الجنة برحمتي فتقاسموها على قدر حبكم لشيعه محمد و علي و قضاء حقوق إخوانكم المؤمنين فأيتهم كان أشد للشيعه حباً و لحقوق إخوانهم المؤمنين أشد قضاءً كانت درجاته في الجنان أعلى حتى فيهم من يكون أرفع من الآخر بمسيره خمسمائه سنه ترايع قصور و جنان.

چنگ زدن به محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و دخترش فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندانش و دوستان آنها روزی به انسان نتیجه می دهد که می خواهد از صراط بگذرد، تمام قدم ها می لغزد و نجات دهنده ای وجود ندارد، همه انسان ها مضطرب، ولی ناگهان خطاب می رسد: ای مردم! چشم ها را ببندید تا فاطمه علیها السلام از صراط عبور کند. همه چشم ها را می بندند مگر پیامبر خدا و علی و حسن و حسین و فرزندان پاکیزه حضرت و اولاد ایشان علیهم السلام. وقتی وارد بهشت می شود یک طرف چادر حضرت بر صراط است و طرف دیگر به دست حضرت.

منادی ندا می کند: ای کسانی که به فاطمه محبت دارید خود را به ریشه های چادر حضرت آویزان کنید دوستدار و محبتی باقی نمی ماند مگر اینکه خود را به آن چنگ می زند و هزاران هزار نفر به این وسیله از آتش جهنم نجات پیدا می کنند.

«يَا أَيُّهَا الْمُحِبُّونَ لِفَاطِمَةَ تَعَلَّقُوا بِأَهْدَابِ مَرَطِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَلَا يَبْقَى مُحِبٌّ لِفَاطِمَةَ إِلَّا تَعَلَّقَ بِهَدْيِهِ مِنْ أَهْدَابِ مَرَطِهَا حَتَّى يَتَعَلَّقَ بِهَا

أَكْثَرُ مِنْ أَلْفِ فِئَامٍ وَأَلْفِ فِئَامٍ. قَالُوا: وَكَمْ فِئَامٌ وَاحِدٌ؟ قَالَ: أَلْفُ أَلْفٍ يَنْجُونَ بِهَا مِنَ النَّارِ» (۱)

بار الها! ما را در دنیا بر صراط محبت اهل بیت استوار بدار و هر چه بیشتر بر محبت آنان بیفزای و بر صراط قدم های ما را ملرزان و اهل بیت عصمت و طهارت را یاری کننده ما قرار بده و اگر گامی بر معصیت تو لغزش پیدا کرده، گام دیگر را بر محبت ثابت بدار، (۲) تا از صراط عبور کرده و به بهشت همیشگی در کنار اولیایت قرار گیریم.

ص: ۳۴۹

۱- ۲۸۷. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۸.

۲- ۲۸۸. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۹؛ قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا ثَبِتَ حُبُّكَ فِي قَلْبِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ فَزَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا ثَبِتَتْ لَهُ قَدَمٌ حَتَّىٰ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِحُبِّكَ الْجَنَّةَ.

دوستان در بهشت /

فصل نهم دوستان در بهشت

دوستان در بهشت

ص: ۳۵۱

عن علی علیه السلام:

إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالَّذُ

حُبُّ اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ؛

پاکیزه ترین و لذت بخش ترین نعمت های بهشتی

دوستی و محبت خدا و دوستی در راه خدا است.

بحار الانوار ۲۵۱/۶۹

ص: ۳۵۲

ورود به بهشت

ورود دوستان خدا و رسول و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به بهشت، مسئله ای انکارناپذیر است. حدیثی می گوید:
از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، می فرمود:

«ما مِنْ عَبْدٍ وَلَا أَمَةٍ وَفِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبِّهِ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ حُبِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ؛^(۱)

مردی و یا زنی که بمیرد و به اندازه یک مثقال از محبت علی علیه السلام در قلب او باشد خداوند او را به بهشت می برد.»

پاکیزگی برای ورود به بهشت

کسی که دلش را در اختیار خدا و رسول و اهل بیتش قرار داد، جایگاهی جز بهشت ندارد. محبت، انسان را به محبوب می رساند و محبوب انسان وقتی جایگاهش بهشت بود، او نیز به بهشت راه می یابد. بله ممکن است لغزش هایی در زندگی برای انسان باشد و مرتکب خطاهایی گردیده، لکن این لغزش ها و خطاها مادامی که محبت و دوستی را از بین نبرده باشد، مانعی برای رسیدن و ورود به بهشت نخواهد شد.

ص: ۳۵۳

آلودگی‌هایی که در انسان بر اثر گناه پیدا می‌شود به وسیله عواملی از بین می‌رود که بعضی از آنها به اختیار ماست و بعضی دیگر بدون اختیار؛ مثلاً توبه یک امر اختیاری است و از روایات اهل بیت استفاده می‌شود که محبت، انسان را وادار به توبه می‌کند و با توبه از دنیا می‌رود.

علاوه بر آن عوامل دیگری که پاک‌کننده انسان است ولی اختیاری نمی‌باشد در زندگی پیش می‌آید: گرفتاری‌ها، سختی‌ها، مرض‌ها، مشکلات اقتصادی، تصادف‌ها و... از اموری هستند که وقتی برای دوستان خدا و رسول و اهل بیت پیش آید موجب طهارت و پاکیزگی آنان از آلودگی‌های گناه می‌شود و اگر آلودگی‌ها در حدی باشد که با این عوامل هم مرتفع نشود، روز قیامت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از انسان شفاعت کرده و دوستان خود را به بهشت می‌برند.

روزی یکی از بدخواهان امام صادق علیه السلام وارد مجلس آن حضرت شد، با خود گفت: به خدا قسم، او را در مورد شیعیانش ناراحت خواهم کرد. سپس نزدیک امام صادق علیه السلام شد و گفت: ای اباعبدالله! به من نگاه کن. آن حضرت اهمیتی نداد، او باز گفت و گفت، تا اینکه حضرت فرمود: هان بگو! روی من به سوی توست، چه می‌گویی؟ و می‌دانم که هرگز حرف نیکی نخواهی زد.

او نیز این مسأله را مطرح کرد که شیعیان آن حضرت عصاره کشمش می‌نوشند. حضرت فرمود: مانعی ندارد چون پدرم از جابر بن عبدالله نقل کرده است که اصحاب رسول خدا نیز این را می‌نوشیده‌اند.

آن مرد گفت که مرادش مُسکر است نه عصاره کُشمش و این بار حضرت فرمود: پیروان ما پاک تر از آن هستند که شیطان در درونشان رخنه کند و چنانچه یکی از دورماندگان شیعه ما این کار را انجام دهد پروردگاری مهربان و پیامبری شفاعت کننده و عَطوف و مولایی رفیق برای خود در کنار حوض خواهد یافت در حالی که تو و دوستانت در برهوت گرفتار خواهید شد.

آن مرد از پاسخ فرو ماند. این بار اندکی سکوت کرد و سپس گفت: مرادم مسکر نبود، منظورم شراب بود. امام صادق علیه السلام که لجاجت و کینه توزی او را دید، به خشم آمد و فرمود: خداوند زبانت را بگیرد تو را چه می شود که امروز این چنین ما را درباره پیروانمان آزار می دهی؟

پدرم از جدم و او از علی علیه السلام و او از پیامبر خداصلی الله علیه و آله و او از جبرئیل خیر داده است که خداوند فرمود: ای محمد! من بهشت را بر تمام پیامبران منع می کنم تا تو و علی و پیروانتان داخل شوید، مگر کسی که گناه کبیره ای مرتکب شده باشد که من او را به بلایی مالی یا جانی یا ترس از سلطان گرفتار می کنم تا ملائکه او را با روح و ریحان ملاقات کنند و من هم از او خشمگین نباشم و این بلا، خطای او را جبران می کند.»

حال بگو بدانم آیا نزد دوستان و یاران تو چیزی همانند اینها هست؟ حال دوباره ملامت کن، یا بگذار و برو. (۱)

ص: ۳۵۵

امید به گامی بر محبت دوست

آری اگر قدمی بر گناه بلغزد قدمی دیگر بر محبت، انسان را به مقصد می رساند. جابر بن عبدالله انصاری به عطیه کوفی گفت: ای عطیه! از محبوبم رسول خدا شنیدم که می فرمود: هر که مردمی را دوست بدارد با آنان محشور خواهد شد و هر که کردار مردمی را دوست داشته باشد شریک کردارشان خواهد بود، دوستدار آل محمد علیهم السلام را تا هنگامی که دوستشان می دارد دوست بدار و دشمن آل محمد را تا هنگامی که دشمنشان می دارد دشمن بدار، گرچه بسیار روزه دار و شب زنده دار باشد. با دوستدار آل محمد مهربانی و نرمی کن، زیرا اگر بر اثر گناهان بسیارش، یک گام او بلغزد، بر اثر محبتشان گام دیگرش استوار می ماند. در حقیقت بازگشت دوستدارشان به بهشت است و بازگشت دشمنشان به دوزخ. (۱)

کیفیت ورود دوستان به قیامت

روز قیامت همه را به نام خود و نام مادرشان می خوانند، ولی دوستان اهل بیت را با نام خود و نام پدرشان صدا می زنند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که حضرت فرمود: ای علی! آیا به تو بشارت ندهم؟! حضرت عرضه داشت: بلی یا رسول الله، پدر و مادرم به فدای شما!

ص: ۳۵۶

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: من و تو و فاطمه و حسن و حسین از یک طینت خلق شده ایم و شیعیان و دوستان ما از زیادی آن طینت آفریده شدند، زمانی که قیامت شود، مردم با نام خود و مادرانشان خوانده می شوند ولی ما و شیعیان و دوستانمان با نام خود و پدرانمان.

«فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دُعِيَ النَّاسُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ أُمَّهَاتِهِمْ مَا خَلَا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا وَمُحِبِّينَا، فَإِنَّهُمْ يُدْعَوْنَ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ.» (۱)

نورافشانی دوستان خدا در قیامت

امام صادق علیه السلام فرمود: کسانی که برای خدا دوستی کردند، روز قیامت بر منبرهایی از نور قرار می گیرند آن چنان چهره های آنان نورانی است که همه چیز را روشن می کند و به این نور در قیامت شناخته می شوند، پس گفته می شود: اینان برای خدا دوستی کردند.

«إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضَاءَ نُورٌ وَجُوهِهِمْ وَنُورٌ أَجْسَادِهِمْ وَنُورٌ مَنَابِرِهِمْ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى يُعْرَفُوا بِهِ، فَيُقَالُ: هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ.» (۲)

به راستی انسان ها این نورانیت را چگونه و از کجا کسب نموده اند، آیا جز این است که این نور از راه محبت و دوستی و از ناحیه محبوب به آنها رسیده است.

ص: ۳۵۷

۱- ۲۹۲. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۴۱.

۲- ۲۹۳. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۹۵.

اهل بیت علیهم السلام روشنی بخش قیامت

در ظلمات قیامت که فریاد همه بلند می شود و از خدا می خواهند تاریکی را از آنان بردارد، گروهی می آیند آن چنان نورافشانی می کنند که صحرای قیامت را روشن می نمایند.

اهل محشر می گویند: اینان انبیاء الهی هستند؟ خداوند ندا می کند: نه، انبیا نیستند. می گویند: پس ملائکه هستند؟ ندا می آید: نه، ملائکه نیستند. می گویند: پس شیعیان هستند؟ ندا می آید: نه. می گویند: پس چه کسانی هستند؟ به آنها می گویند: از خودشان پرسید. وقتی از ایشان می پرسند، پاسخ می دهند: ما علویون هستیم، ما ذرّیه محمد رسول خدا هستیم، ما اولاد علی ولیّ خدا هستیم، ما اهل کرامت الهی هستیم، ما در امنیت و اطمینان هستیم.

از طرف خداوند به آنها ندا می رسد: نسبت به دوستان و شیعیان خود شفاعت کنید. و آنان شفاعت می کنند و شفاعتشان پذیرفته می شود. (۱)

دوستان علی علیه السلام کجایند؟

روز قیامت منادی ندا می کند: دوستان علی علیه السلام کجا هستند؟ گروهی به پا می خیزند، به آنها گفته می شود: شما کیستید؟ می گویند: ما دوستان خالص علی علیه السلام هستیم.

ص: ۳۵۸

آیا غیر از علی علیه السلام را هم دوست داشتید؟ می گویند: نه. به آنها گفته می شود: بروید با همسرانتان در بهشت باشید.

«يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَيُّنَ الْمُحِبِّينَ لِعَلِيٍّ؟ فَيَقُومُونَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، فَيَقَالُ لَهُمْ: مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الْمُحِبُّونَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْخَالِصُونَ لَهُ حُبًّا، فَيَقَالُ: فَتَشْرِكُونَ فِي حُبِّهِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا، فَيَقَالُ لَهُمْ: أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحِبُّوْنَ.» (۱)

دشمنان به فدای دوستان

پیامبر اکرم با علی علیه السلام از کسانی سخن می گوید که به خاطر محبت علی علیه السلام به بهشت می روند. منادی ندا می کند: دوستان علی علیه السلام کجا هستند؟ جمعیتی برمی خیزند که از صالحین هستند. به آنها گفته می شود: دست هر کس را می خواهید بگیرید و به بهشت ببرید. هر کدام هزاران هزار نفر را به بهشت می برند.

منادی می گوید: پس بقیه دوستان علی علیه السلام کجا هستند؟ گروهی همانند گروه اول که از صالحین نیستند، برمی خیزند، به آنها گفته می شود: هر چه می خواهید از خدا تمنا کنید. هر که هر چه تمنا می کند به او صد هزار برابر آن را می دهند.

پس منادی ندا می کند: بقیه دوستان علی علیه السلام کجا هستند؟ گروهی برمی خیزند که معصیت کار هستند و به خود ظلم نموده اند، دشمنان علی علیه السلام را صدا می زنند،

ص: ۳۵۹

جمعیت زیادی می آیند، هر هزار نفری از دشمنان را فدای یکی از دوستان معصیت کار علی علیه السلام می کنند تا دوستان به بهشت بروند.

«ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَذَا الْأَفْضَلُ الْأَكْرَمُ، مُحِبُّهُ مُحِبُّ اللَّهِ وَمُحِبُّ رَسُولِهِ وَمُبْغِضُهُ مُبْغِضُ اللَّهِ وَمُبْغِضُ رَسُولِهِ.» (۱)

از این راه خداوند دوستان علی علیه السلام را نجات می دهد.

تشریفات ورود دوستان خدا به بهشت

کسانی که خداوند از آنها راضی است و آنها را دوست می دارد به طور عادی وارد بهشت نمی شوند، با تشریفات خاصی به سوی بهشت قدم برمی دارند و با چهره های سفید و لباس های سفید، کفش هایی که از لؤلؤ است و می درخشد، جمعیت زیادی از ملائکه آنان را همراهی می کنند به در بزرگ بهشت می رسند، از چشمه کنار بهشت می نوشند، پاکیزه می شوند و در چشمه دیگر شستشو می کنند.

این چشمه چشمه حیات است، به حیات ابدی می رسند. انسان های پاکیزه همراه ملائکه، خداوند خطاب می کند: ملائکه من! اولیاء و دوستان مرا به بهشت ببرید. آنها را به بهشت می برند، ملائکه حلقه در بهشت را می زنند، صدای حلقه به حور العین می رسد، به یکدیگر می گویند: دوستان خدا آمدند، در بهشت باز می شود، به آنان مرحبا می گویند و اظهار شوق می کنند.

علی علیه السلام پرسید: یا رسول الله! اینان چه کسانی هستند؟

ص: ۳۶۰

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«هُؤُلَاءِ شِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ وَأَنْتَ إِمَامُهُمْ»؛ (۱)

اینان شیعیان تو هستند یا علی، و تو امام ایشان هستی.»

وارد شدن شیعیان حسین بن علی علیهما السلام در بهشت بر رسول خدا صلی الله علیه وآله

این سخن حضرت حسین بن علی علیهما السلام است که فرمود: کسی که ما را دوست بدارد ما با او بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد می شویم، همانند دو انگشت که کنار هم هستند.

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَرَدْنَا نَحْنُ وَهُوَ عَلِيٌّ نَبِيْنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَكَذَا (وَضَمَّ اصْبَعِيه) وَمَنْ أَحَبَّنَا لِلدُّنْيَا فَإِنَّ الدُّنْيَا لَتَسْعُ الْبِرَّ وَالْفَاجِرَ.» (۲)

غلام و همجواری رسول خداصلی الله علیه وآله در بهشت

سال ها در کنار امام صادق علیه السلام خدمت گزاری می کرد، هر وقت حضرت از مرکب پیاده می شد، مرکب را نگه می داشت تا حضرت برگردند.

روزی حضرت به مسجد رفتند، گروهی از خراسان برای دیدار امام صادق علیه السلام آمده بودند، یکی از آنان وقتی نگاهش به غلام افتاد، به او گفت: آیا می توانی از

ص: ۳۶۱

۱- ۲۹۷. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۷۲.

۲- ۲۹۸. بحار الانوار: ج ۸۴ / ص ۲۷.

حضرت تقاضا کنی که از این به بعد من به جای تو خدمت گزار باشم و در مقابل، من تمام ثروتم را به تو می دهم.

گفت: بروم از آقا سؤال کنم، نزد حضرت آمد و مسأله را مطرح کرد: آقا من سال ها خدمت گزار شما بودم، اگر بخواهید خیری به من برسد شما اجازه می دهید. حضرت فرمود: ما به تو می دهیم، نیازی به دیگران نیست. سپس داستان آن مرد را نقل کرد، حضرت فرمود: اگر نمی خواهی نزد ما باشی مانعی ندارد، برو و آن مرد جای تو باشد.

غلام به راه افتاد که برود، حضرت او را صدا زدند: مدتی به ما خدمت کردی، در مقابل خیر تو را می خواهیم، زمانی که قیامت شود رسول خدا صلی الله علیه و آله به نور خدا بسته است و امیرمؤمنان علیه السلام به نور رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم به امیرمؤمنان بستگی دارند و شیعیان ما به ما وابسته اند، هر جا ما وارد و داخل شویم آنان نیز وارد می شوند.

غلام وقتی این سخنان را شنید که نتیجه دوستی با امام معصوم کنار حضرت بودن در روز قیامت است، عرض کرد: من در خدمت شما هستم و آخرت را فدای دنیا نمی کنم. بیرون آمد، شخص خراسانی وقتی او را دید به او گفت: حال تو عوض شده و تغییر کرده، جریان را برای او نقل کرد: آیا همجواری رسول خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را با دنیا عوض کنم؟! (۱)

ص: ۳۶۲

دوستی و محبت اهل بیت عصمت و طهارت ممکن است آن چنان تأثیری در وجود انسان بگذارد که زندگی را همزنگ زندگی آنان و قابلیت بهشت رفتن بدون حساب و همجواری با آنان را نصیب انسان نماید.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که امامان از اهل بیت من را دوست بدارد، به خیر دنیا و آخرت رسیده است و احدی نباید به بهشت رفتن آنان تردید کند، زیرا دوستی اهل بیت من، ده خصلت در دنیا و ده خصلت در آخرت، را به دنبال دارد. اما در آخرت، پرونده ای برای آنان باز نمی شود، میزانی نصب نمی گردد، نامه اعمال به دست راست آنان و آزادی از آتش برای آنان نوشته شده، با چهره ای سفید و لباس های بهشتی، صد نفر از اهل بیت خود را شفاعت نموده، خداوند با رحمتش آنان را مورد نظر قرار داده و تاجی از بهشت به آنان داده شده و بدون حساب وارد بهشت می شوند. (۱)

دوستان حضرت فاطمه علیها السلام در قیامت

آری دل دادن به دوستان خدا آثاری پایدار به دنبال دارد، روزی که همه یکدیگر را فراموش می کنند، اولیاء خدا دوستانشان را فراموش نمی کنند و تنها به بهشت نمی روند.

ص: ۳۶۳

روزی که با تشریفات زیاد و با عظمت خاصی که برای ما قابل تصور نیست، دختر رسول خدا فاطمه زهرا علیها السلام را به بهشت می برند، وقتی به در بهشت می رسد، برمی گردد. خداوند می فرماید: دختر حبیب ما! چرا برگشتی؟ می گوید: پروردگارا دوست دارم در چنین روزی قدر و منزلت من معلوم شود. خداوند خطاب می کند: دختر حبیب من! برگرد، نگاه کن هر کس دوستدار و محبّ توست یا دوستدار ذرّیه تو، دستش را بگیر و وارد بهشت نما.

امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم، یا جابر! همان گونه که پرنده دانه های خوب را برمی دارد و جدا می کند، فاطمه علیها السلام دوستان و شیعیان خود را جدا می کند، دوستان و شیعیان فاطمه هم به در بهشت می رسند، برمی گردند.

خداوند می فرماید: چرا برگشتید؟ می گویند: می خواهیم قدر و منزلت ما معلوم گردد. خداوند خطاب می کند: دوستان من برگردید و نگاه کنید، هر کس شما را به خاطر فاطمه علیها السلام دوست داشته است، هر کس به خاطر محبت و دوستی فاطمه علیها السلام به شما غذا داده و لباسی پوشانده و یا سیراب نموده، دستش را بگیرید و به بهشت برید. (۱)

انتقام از دشمنان امام حسین علیه السلام

آری با دوستان چنین می کند، اما با دشمنان چطور؟ وقتی منبری از نور برای دختر پیامبر صلی الله علیه و آله می گذارند، ملائکه اطراف منبر را گرفته، حوا و آسیه در کنار حضرت جبرئیل می آیند. فاطمه درخواست خود را مطرح کن!

ص: ۳۶۴

دختر پیامبر می گوید: پروردگارا! حسن و حسین را به من نشان ده. به او نشان داده می شود در حالی که رگ های خون آلود حسین علیه السلام به چشم می خورد. دختر پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید: پروردگارا! حق مرا از کسانی که به من ظلم کردند، بگیر. خداوند غضب می کند، جهنم غضب می کند، ملائکه غضب می کنند و فوجی از آتش می آید و قاتلین حسین و فرزندان او را می گیرد و به قعر جهنم می برد. (۱)

نتیجه دوستی و محبت برگزیدگان خدا، بهشت همیشگی در کنار بهترین خلق خدا، پیامبر رؤوف و مهربان است.

«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَمَالَ وَقَدْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۲)

پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که به حسن و حسین علیهما السلام نگاه می کردند فرمود: کسی که این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت با من و در رتبه من خواهد بود.

حمد و سپاس برای دوستی و محبت

آیا لذتی در بهشت بالاتر از همجواری با پیامبر خدا و لذت محبت وجود دارد.

«قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالْعَذَّةُ حُبُّ اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَخْرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ»

ص: ۳۶۵

۱- ۳۰۲. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۳.

۲- ۳۰۳. بحار الانوار: ج ۴۳ / ص ۳۰۶.

العَالَمِينَ» وَذَلِكَ أَنَّهُمْ عَايَنُوا مَا فِي الْجَنَّةِ مِنَ النَّعِيمِ هَاجَتِ الْمَحَبَّةُ فِي قُلُوبِهِمْ فَيُنَادُونَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱)

امیر مؤمنان علی علیه السلام که غرق در محبت خداست، فرمود:

پاکیزه ترین و لذیذترین اشیاء در بهشت، دوستی خدا و دوستی برای خداست، اهل بهشت وقتی نعمت های بهشتی را می بینند، محبت قلوب آنها را می گیرد، فریاد می زنند: حمد و سپاس برای خدا که پروردگار عالمیان است. خداوندا! تو را سپاس می گوئیم بر محبتی که از خود و دوستانت در قلوب ما قرار دادی تا روز قیامت در بهشت نعیمت، افتخار همجواری پیامبر خداصلی الله علیه وآله نصیب ما گردد.

ص: ۳۶۶

۱- ۳۰۴. بحار الانوار: ج ۹۰ / ص ۲۵۱.

- ۱- آیت بصیرت، چاپ قدس.
- ۲- ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، الشیخ محمد السماوی، مکتبه البصیرتی.
- ۳- ارشاد مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث قم.
- ۴- اقبال الاعمال، رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۵- أمالی شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، مؤسسه البعثه.
- ۶- أمالی شیخ مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (الشیخ المفید)، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه قم.
- ۷- أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر البلاذری، مؤسسه الاعلمی بیروت.
- ۸- بحار الانوار، محمد باقر المجلسی، دارالکتب الاسلامیه.
- ۹- برگی از دفتر آفتاب، گذری بر زندگی نامه فقیه عارف آیت الله العظمی بهجت.
- ۱۰- ترجمه کتاب کشف المهجه لثمره المحبه، سید بن طاووس، المطبعه الحیدریه فی النجف.
- ۱۱- تفسیر صافی، ملامحسن فیض کاشانی، مکتبه الصدر، تهران.
- ۱۲- تفسیر برهان، محدث بحرانی.
- ۱۳- الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، مؤسسه الامام مهدی علیه السلام، قم المقدسه.
- ۱۴- خلاصه عباقت الانوار، السید حامد النقوی الحسینی، مؤسسه البعثه، قم.
- ۱۵- دیوان سید حمیری.
- ۱۶- ذوب النصار فی شرح الثار، ابن نماحلی مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
- ۱۷- روح مجرد، یادنامه حاج سید هاشم موسوی حداد، انتشارات حکمت.
- ۱۸- سفینه البحار، المحدث القمی.

۱۹- سیرت‌نا و سنت‌نا، علامه امینی.

ص: ۳۶۷

- ٢٠- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، منشورات مكتبه آيه الله المرعشى النجفى.
- ٢١- صحيفه سجاديه.
- ٢٢- الفضائل، شاذان بن جبرئيل، المكتبه الحيدريه فى النجف.
- ٢٣- الغدير، علامه امينى.
- ٢٤- كافى، ابوجعفر محمد بن يعقوب الكلينى الرازى، دارالكتب الاسلاميه.
- ٢٥- كامل الزيارات، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمى، مؤسسه نشر الفقاهه.
- ٢٦- الكنى والالقب، المحدث القمى، انتشارات بيدار.
- ٢٧- كشف الغمه فى معرفه الاثمه، مرحوم اربلى.
- ٢٨- كالم ابن اثير، معزالدين ابن اثير، بيروت.
- ٢٩- كيمياى محبت، محمدى رى شهرى.
- ٣٠- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقى، دارالكتب الاسلاميه.
- ٣١- مرآه العقول، محمد باقر المجلسى، دارالكتب الاسلاميه.
- ٣٢- مستدرک الوسائل، المحقق النورى الطبرسى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث.
- ٣٣- معادشناسى، علامه سيد محمد حسين حسيني طهرانى، انتشارات حكمت.
- ٣٤- منتهى الآمال، المحدث القمى.
- ٣٥- مناقب آل ابى طالب، ابوجعفر رشيد الدين محمد بن على بن شهر آشوب السروى المازندارنى.
- ٣٦- مقتل خوارزمى، خطيب خوارزمى، قم.
- ٣٧- معجم البلدان، شهاب الدين ابى عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموى، داراحياء التراث العربى، بيروت.
- ٣٨- من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، جامعه المدرسين.
- ٣٩- ميزان الحكمه، محمد محمدى رى شهرى.

٤٠- نهج البلاغه، الامام على عليه السلام.

٤١- نجم الثاقب، حاج ميرزا حسين نوري، انتشارات مسجد مقدس جمكران.

٤٢- وسائل الشيعه، الحرّ العاملي، داراحياء التراث العربي.

٤٣- هدايه الكبرى، الحسين بن حمدان الخصبي، مؤسسه البلاغ، بيروت.

ص: ٣٤٨

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

